

فرهنگ پایه پیش

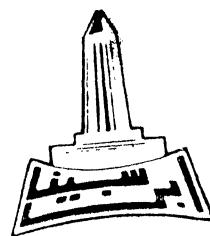
پارسی و پیگاهه زبانه در فارسی کنونی به

پارسی سره

کرد آورند
تمور حبلا

چاپ نخست

۱۳۵۴ تهران



از انتشارات کتابخانه ابن‌سینا

دوهزار نسخه ازچاپ نخست این فرهنگ بسال ۱۳۵۴ بااهتمام انتشارات
ابن سینا درچاپ افست مروی انجام گردید

پیشگفتار

سپاس خداوندی را سزاست که بعن نیرو و توانایی
داد بتوانم با بررسی فرهنگ‌های گوناگون نخستین بار
فرهنگ پارسی سروآماده نمایم تا راهنمای پارسی گویی و
پارسی نویسی باشد .

انکیزه کرد آوری این فرهنگ آنست که می‌اند یشیدم
زبان پارسی توانگر از واژه‌های خود می‌باشد . افسوسی
واژه‌های بیکاره چنان زیانزد شده که واژه‌های پارسی
را بدست فراموشی سپرده و فرهنگستان هرجند واژه بیابد
یا آفریند در دریای بیکران زبان نابدید کرد و چون
شکری باشد که در آبگیری ریزند و برآن باشند تا شیرین
شود هرگز به خواسته خود نرسند . این بود زمینه‌ای
بایا دیدم و این فرهنگ را بکوششی گیر فراهم آوردم تا

آنکه این فرهنگ و واژه های نوین فرهنگستانی چون شیر
و شکر در آمیزند و زیان پارسی سره گردد .

فرهنگ گردآوری شده دارای ۲۸۰۰۰ واژه پارسی
و بیگانه است که زیانزد روز است برای بمره برداری و
دانستن چم (معنی) واژه ها بویژه تازی با هسوده
(مفید) بوده و اینک که زیان فارسی کنونی آمیخته بزیان
بیگانه است خواستاران را از دیگر فرهنگها بین نیاز مینماید
از این رو فرهنگ آماده شده از هردو نگاه سودمند است.
در فراهم کردن این فرهنگ روش زیر بکار رفته است .

۱ - واژه های پارسی به نشانه تیبل (نقطه) ()
نموده شده است و این واژه های پارسی از نگر آنکه
شناخته شود چمیده (معنی) گردیده و یا آنکه واژه های
همانند و هموند در برابر آن آورده شده است .

۲ - واژه های تازی و بیگانه به نشانه برابری
(مساوی) (=) نشان داده شده و واژه های پارسی
آن یاد آوری گردیده .

۳ - چم واژه های فرنگی پیشنهادی است باشد
فرهنگستان واژه بهتری بگزیند .

۴ - کوشابوده ام واژه های پارسی که بیشتر زیانزد
روز است گرد آوری شود و از واژه های نا آشنا خود داری
گردیده .

۵ - همان گونه که فرهنگ فارسی به انگلیس دربرابر واژه های فارسی . انگلیسی داده در این فرهنگ نیز بهمان شیوه دربرابر واژه های بیکانه واژه فارسی سره آورده شده .

۶ - کوشش شده تا آنجا که توانایی بوده دگردیسی (تغییرات) واژه در گفтарهای کوئنگون (مختلف) نشان داده شود .

۷ - از واژه های آمیخته به چند واژه دو ری گردیده .

۸ - از نشانه های دستوری که واژه را بشناساند بد ان روکه تاکتون فرهنگستان واژه پارسی نگذشته و آموزش و پرورش هم واژه ای نبذریقه چشم پوشی کرده . چه خود را سزاوار آن نمیدانم دست بکاری زنم که شایسته آن نیستم .

۹ - بگونه روش و رسا این فرهنگ برای چم واژه های بیکانه بیویه سودمند است .

۱۰ - هرگز از خود واژه ای نساخته و هماد (تمام) واژه های گرد آوری شده آن چنان است که از فرهنگهای در دسترس برد اشت گردیده .

۱۱ - برای آنکه هرجه بشود فرهنگ کوچک شده و بد رازا نکشد از یاد آوری نام فرهنگی که از روی آن برداشت گردیده خود داری شده چه نیازی به آنند و

فرنود برای خواستاران بیوئه دانشجویان نخواهد بود .
 لیک پژوهند کان با بررسی و برابری با فرهنگها ایکه یاد شده
 بد رستی این گفتار پس خواهند برد .
 جان سپار در نکارش این فرهنگ تنها رنجی کشید .
 و گنجی چشمداشت ندارد .
 با پی گیری فرازان هرگز در برابر خرد گیران ازیای
 ننشسته و تا مرز جانشانی شبها و روزها کوشش خود را
 دنبال کرده ام باشد که بزبان پارسی میهن گرامی خود
 کار ناچیزی انجام داده و زینه ای شود که دانش پژوهان
 و پارسیان نیک نهاد در پارس گویی و پارسی نویسی کام
 شایسته برد ارند و چنانچه واژه استوارتری بیابند آگهی
 دهند تا رفته رفته فرهنگ از آک (عیب) ولغتش زد و ده
 گردد .
 پاینده ایران

نهیور من جلالی

برای نوشتن این فرهنگ از فرهنگهای زیرین برداشت گردیده

- ۱ - فرهنگ معین
- ۲ - برهان قاطع
- ۳ - فرهنگ آندراج
- ۴ - فرهنگ عییند
- ۵ - لغت نامه دهخدا
- ۶ - لغت فرساسدی
- ۷ - فرهنگ نظام
- ۸ - فرهنگ نوبهار
- ۹ - فرهنگ پهلوی دکتر فره وشنی
- ۱۰ - فرهنگ حیثم فارسی و انگلیسی
- ۱۱ - سبک شناسی ملک الشعرا، بهار

نشانه‌ها

در این فرهنگ نشانه‌های زیرین بکار برده شده است.

برای واژه‌های بیانه -

برای واژه‌های پارسی •

برای چشم دیدروایه -

برای چم یکسان و همانندی .

در چم واژه بیانه است ()

الف

ماش

و

ست

ده

رنت

ن

آب تئی . شمششوی تن در آب

آبین . آتبین . نام پدر فردیون - دم مر
(نفس کامل)

آبجامه . جامن که با آن آب بخورند . آبخوری

آبجو . نوبنای ای که از جو نیش زده و رازک ساخته
میشود

آبجوش . آب بسیار گرم

آبجن - آباجن - (ترک) خواهر . همسنیره
آبجون . هوله

آب حیات - آب زندگی

آب خانه . آشتنه . جای

آب خسب . چهاریان که چون به آب برسد در آب
بخوابد

آبخُست . آتکر . میوه آب افتده

آبخُست . آبخوست . آبخون . آبخو . خشک
میان آب (جزره)

آب خشک کن . کاغذ آب خشک کن

آب خو . آبخوست

آب خور . آبخور . آشخور

آبخوری . لیوان . آبجاه

آبخوشت . آب خو . آبخُست
آبخون . آبخوست

آب خیز . زین پر آب - (من) خیزاب

آبداده . تیز کرده . آب ایختشدادن
ایختش (فلز)

آبدار . پُر آب

آبداراش - نوشابه دار

آبدارخانه . جاییکه آتمیدن فراهم شود چون
چای . مکنگین

آبدان . آبکر . آب ایبار - آبدان

آبدان . آبدانک . هموнд تن جانداران که
پیش از در آن گرد شود

آب دُزَن . جانوریست - تلبه کوچک

آبدست . آب دست و روشنی - پاک امنی

آبدستان . آفتنه

آبرخیس . آرغیس . بومت ریشه درخت زرشک

آبرهلان Aéroplane - هواپیما

آپنه . نازا

آپین . آپین . کیش

آپنه . آنه . آپنه

آب . مایه زندگی هر جانور و گیاه زنده

آب . رخشندگی . آبرو

آبا . پدران . نیاکان

آب آتشکن . نمار از من سر رنگ

آباد . ناسازی بران . هم آیند چون : مهاباد

آباد - جاودان - آبدالاپاد - همیشگی

آبادان . آباد

آبادانی . آباد جای . آباد ساختن

آباد بزم . آبادانی . آباد ساختن ده یا شهر

آبادی . ده . هرجای آباد و دارای آب و سبزه

آبادیان . پیروان مه آباد که میکویند پیغمبر

ایران بوده و فرهنگ ماتیر از او است

آبار . چاه ها - پیشر - چاه

آبازور Abat-jour - سایبان . آتابکردن

روجرانی

آبات . آفت . حامو متبر وزیر

آبان . ماه هشتم سال خورشیدی

آبانیار . جای پیر انداز کردن آب

آب باز . شناکر . آبزوز

آب بسته . بین . برف . تگرگ . آب خفته

آب بندی . کبد کاری که از آوت آب نرود

آب بها . بهای آب

آبیاش . آوند و پیرو آبدادن و آب پاشیدن با غجه

آب پز . در آب جوشاندن چون تخم من آب پز

آب پشت . (من) شوس

آباته . آفات به

آب ناخن . شناکردن

آب تلح . نمار از من باند

- پوشنده و ازدواج نازک میباشد
 آشتن . نهفتن . پنهان کردن . نهفته پوشیده
 داشتن . آبستن . نهفته پنهان .
 بد چشم (جاسوس)
 آشتنگاه . جای نهفتن . جای پنهان شدن
 جایی . آشتنگه . آبستن
 آبخشور . جای آبخوردن چهار بیان - روزی
 بهره
 آب شدن . گداخته شدن . واشن کرپ از کرما
 نمار از شرمده شدن
 آب شنگ . آوند بزرگ ایخشتی یا چمنی که تن در
 آن شویند . آبن (وان)
 آب شنگی . نمار از منی سن و نمار از اندک خونین
 آب شب . راه آب که شب بسیار داشته باشد
 آبغوره . افسو غرمه
 آبست . جامه ستبر و زیر . آب است
 آبک . سیما ب
 آبکار . آبکش . کس که آب به خانه های بربر
 آبکاری . آب ایخشت دادن . زرکاری . سیمکاری
 آبکاره . ناخورش که از شیر و ماست درست کند
 کامه . کومه
 آب کردن . گداختن . ایخشت تاچون آب شود
 فروختن کلاهی بد . فربن
 آبکش . آنکه با دول آب از چاه بالا میاورد - سینه
 چلوا لون . چلوالون
 آب کشیدن . آب از چاه بالا آوردن - شستن
 پارچه - چرک کردن رخم
 آب کسی . سه بار شستن . آب زدن
 آب کشیده . پاک
 آبکند . زمینی که آب آنرا کند گود و ناهوار کرد
 باشد . آبگیر . تالاب . آب انبار
 آبکوهه . کوهه آب . آب سوار
 آبکنی . آبدار . پرآب . آب لبیو
 آبگانه . آفگانه . بجه نارسیده . بجه مرد . زاییده
 شده
 آبگاه . تهیگاه . پهلو
 آبگرد . گرداب
 آبگردان . اوند مسی بزرگ بمانند چمچه
 آبگرم . آب کانی . آب گوگردی
 آب کنم کنم . ابزار گرم کردن اب
 آبگز . میوه آسیب دیده . آب حست
 آب گند . آب گندیده
 آبگوشت . خوارک آبدار گوشتی با خود و لوبیا
- آبدوغ . دوغ . ماست و آب آمیخته
 آبدهان . نف . تفو . خیو . بفع
 آبدیده . پارچه یا چیزی که در آب افتاده نم کشیده
 آب راهه . راه آب
 آب رسان . کسی که آب برساند
 آب رسانی . آب دادن
 آب رفت . ته نشین آب راهه . ماید لی سندک با آب
 آب رفتن . کوتاه شدن پارچه پس از شستشو
 آب رنگ . رنگی آب . شادابی
 آبرُو . نیکنامی . ان . مایه . سرخرازی
 آبروند . آبرو دار . با آبرو
 آبرون . گیاهی که همیشه سبز است - همیشه بهار
 بستان افروز
 آبزیر . جای ریختن آب . چاهی که آبهای گندیده
 در آن رود - جایی . آبشنگاه
 آبزیان . جنسی که ایرانیان در میزدۀ تیرهای
 میگرفتند . آب پاشان . آب تیرگان
 آبزیش . پیشتاب کردن
 آب زن . آبشنگ
 آب زندگی . آب جاوده زندگانی
 آبزده . درزو شکاف بازیک که آب از آن تراویش کند
 زهاب
 آبزی . چانورانیکه در آب زندگی میگذند
 آب زیهو . هر نوتابه کم مایه . کم رنگ
 آب زرگاه . نمار از مرد زرینکه تودار
 آبسال . آبسالان . باغ . بوستان
 آب سبک . آبیکه مایه های کانی در آن کم باشد
 آبست . کوچک آبستن
 آبستن . جاندار ماده که بچه در شکم داشته باشد
 آبسته . آبستن بودن . هنگام باره اری
 آبسته . آبستن
 آبسته . زمین که در آن آب بسته و تخم باشند
 باشد . چاپلوس
 آب منگون . آبیکه مایه های کانی در آن بسیار
 باشد
 آب سوار . آب سواران . سواران آب . سوارک
 آب . برآمد کیهای کوچک روی آب
 آبیه *Abscès* آمان . مایسه
 آب میاد . آب سیده . یکی از بیماری هایی چشم
 نیستن = من انگری
 آبشار . ریزش آب از بلندی به پستن
 آبشاه . پرده ای که روی روده و دل

آبگون . آبکوهه . آب مانند . برف آب . آبس	آبگون . آبکوهه . آب مانند . برف آب . آبس
آبشن - نشاسته	روشن - نشاسته
آبگیر . تالاب گویال بزرگ که آب در آن گرد شود	آبگیر . کارگر کرمابه
آبگینه . شیشه	آبگینه . شیشه
آب لبپور کردن . آب لمبه . میوه لمبیده و پز آب	آب لبپور . آبلوچ . شکر کند سبید . نبات
آبلوچ . آبلوچ . شکر کند سبید . نبات	آبله . تاول . بیماری واکیر دار است
آبله رو . کسیکه جای آبله بر چهره او مانده باشد	آبله رو . کسیکه جای آبله بر چهره او مانده باشد
آبله فرنک . تاول و کوفت آتشک	آبله فرنک . تاول و کوفت آتشک
آبله کوب . مایه کوب آبله	آبله کوب . مایه کوب آبله
آبله کوبه . مایه آبله بر تن زدن	آبله گاوی . بیماری آبله گاو
آبله گاوی . بیماری آبله گاو	آبله مرغان . کوهه بیمار است
آبله لیمرو . افسرده لیمرو	آبله لیمرو . افسرده لیمرو
آب لیمو گیر . ابزار آب گیری از لیمو	آب لیمو گیر . ابزار آب گیری از لیمو
آب موارد . بیماری چشم . آب سفید	آب موارد . بیماری چشم . آب سفید
آب معدنی . آب کانی . آب کن	آب معدنی . آب کانی . آب کن
آب مُقطر . آب چکه	آب مُقطر . آب چکه
آب میان بانقن . مایه اینک میان میو رکنا بیسداد	آب میان بانقن . مایه اینک میان میو رکنا بیسداد
مشود	مشود
آب نبات . شیرین که از شیره نتر درست می شود	آب نما . آبیکه در آن داشت یا باغ برای نمایش باشد
آب نما . آبیکه در آن داشت یا باغ برای نمایش باشد	کاربز - سراب
آب رنگ . سبیدی و سرخی چهره - رخشانی	آب رنگ . دخوشی که چوب آن سنگین و سخت است
آب رنده . آوند آب . کوزه . آبخوسری . آوند	شیز
آب رنده . آوند آب . کوزه . آبخوسری . آوند	آبر . کل نیلوفر . نیلوفر آبی - براذر مادر -
آب رنده . باینی	آب رنده . باینی
آب و ناب . کشدار و با جم کلتگر کردن	آب و ناب . کشدار و با جم کلتگر کردن
آبزد . آب باز . شناکر	آبزد . آب باز . شناکر
آب و رنگ . سبیدی و سرخی چهره - رخشانی	آب و رنگ . سبیدی و سرخی چهره - رخشانی
آبونمان . پول دریافت روزانه یا	آبونمان . آبونمان
آب . آب بها	آب . آب بها
آبورنه Abonné خریدار روزنامه . ماهیله پیش خرید آشنزگ . سخ پر رنگ . آتش فام	آبورنه Abonné خریدار روزنامه . ماهیله پیش خرید آشنزگ . سخ پر رنگ . آتش فام
آبی . رنگ آسمان . رنگ آب . بستک باب چسون	آبی . رنگ آسمان . رنگ آب . بستک باب چسون
مار آبی . سک آبی . بیه . میوه درخت به	مار آبی . سک آبی . بیه . میوه درخت به
آبیار . کسیکه آب در باغ بخت میکند	آبیار . کسیکه آب در باغ بخت میکند
آبیاری . آب دادن باغ یا کشت زار	آبیاری . آب دادن باغ یا کشت زار
آبارات . دستکاه . چون دستکاه نمایش یا دستکاه	آبارات . دستکاه . چون دستکاه نمایش یا دستکاه
آتش فرش . آتش فروز . آتش افروز	آتش فرش . آتش فروز . آتش افروز
آتش فشن . فشنانده آتش . کوهی که از دهانه آن	آتش فشن . فشنانده آتش . کوهی که از دهانه آن
دود و آتش بیرون آید .	دود و آتش بیرون آید .
آتش فشنان . افشناند آتش	آتش فشنان . افشناند آتش
آپارتمان Appartement اشکوب	آپارتمان Appartement اشکوب
آپارده . بسیار بیش شرم . آپارته	آپارده . بسیار بیش شرم . آپارته

آتشک	کم شبتاب . چراغت . کوفت آبله فرنگی (برق) آذرخش
آتشگر	آتش افروز - آهنگر . کوره پز . کلخن تاب . تون تاب
آتشکار	انبر
آتشکده	آدرکده . آتشکاه
آشگاه	جای آتش . اتشکده آتشکه
آتشگردان	آوند میعنی برای فرام کردن آتش آتش چرخان
آتشگرفتن	سوختن . نمار از تند شدن و خشمناک شدن
آشگون	آش رنگ . سرخ رنگ . آتش فام . آزر گون
آشگوره	آتش افروزنه . آتش فروزنه
آشنانک	آشین . سوزان دارای آتش
آشن نشاندن	خاموش کردن . فرونشاندن آتش کشتن آتش
آش نشان	خاموش کننده آتش
آشن نشانی	فرونشاندن آتش
آشی	آشین . مانند آتش . برند آتش
آتش مراج	تند خو
آشنیزه	کم شبتاب
آشین بندجه	نمای از جالان زبرد مت
آتمسفر Atmosphère	هوای کوداگرد زمین یکان فشار هوا
آتو Atout	برکبربنده . نواخته
آتون	زن آموزکار کاردستی - زهدان . برده
نازک	پجه دان
آش	آینده . پسازاین
آتبه	آینده . پسازاین
آثار	نشانه ها . هنایش ها . زدها . پی ها
آثار	گناه ها . بزه ها
آشم	گناهکار . بزهکار
آجال	بزرگتران . بزرگواران درنکها - کاهیها -
مرگ	گله کوان
آجام	بیشه ها . نیزارها
آجهه	آجیدن . سوزن زدن
آجر	اکر . آکور . خشت پخته
آجل	آروغ . آرغ . بادگلو
آجل	آینده . بادرنگ . دیر آینده . هنکام دار آخوند . ملا . پیشوای کیش . کوچک خوندکار و آجودان Adjudant بیشکار . پیشنهاد میشود
آجیدن	خداوند کار . آخون . آخوندک . خسته است سیزده کار ملن بزرگتر با با سوزن یا درفش یا نیشتر آزیدن .

- آجیه - آجیه - میخ آخور
 آداب - منشما - شیوه ها - روشها
 آذار - (ترکی) هنمان - برادر
 آدان - خنک میان در ما - آبخت - آدك
 آدان - آدان
 آدامس - مارنه - سکرانه
 آذخ - خوب - نیکو - خجسته - نغز
 آدر - نشرت - نیشترا
 آدرس آدرس نشانی
 آدم - نم زین اسب - آدرمه - آتمه - آشمہ
 آدم آدم
 آدرنگ - اندوه - رنج - آدرنگ - گرند
 آدم - مردم - کمر - نوکر
 آدم ابوالپیغمبر - میشی - میشتی - کیومر میخت
 مرد در برابر مشیانه نخستین زن
 آدم خوار - مردم خوار
 آدمک - مردک - پیکره
 آدم نما - مردم نما
 آدمی - مردمی
 آدمیت - مردمی
 آدمخوار - مردم خوار
 آدمیمال - Amiral دریا سالار
 آدمیزاد - زاده مردم - مردمزاده
 آده - چوب داراز - چوبست برای پرنده کان
 آدیش - آدیش - آتش
 آذینده - رنگین کان - آزندان
 آدیه - نام روز هفتم هفت
 آذار - یکی از ماههای سریانی - ماه یکم
 بهار - آذار - آذر
 آذان - گوشها
 آذان الأرب - خرگوش - گونه ای بارهنه
 آذان الشور - گوشگاو - گی گاو زبان
 آذان الجدی - گوش بزغاله - بارهنه
 آذان الفار - گوش موش - مژنگوش
 آذر - آتش - ماه نهم سال خورشیدی و
 روز نهم هر ماه
 آذرآباد - آتشکده - آتشکاه
 آذرآبادکان - آتشکده - آتشکاه - استان
 آذرآبادکان
 آذرآفرورز - آتش آفرورز
 آذرآغا - آتش آفرورز
 آذرباد - آذرباد
 آذربزین - نام آتشکده ای در نیشاپور

- آزمان . آرزو . امید
آزمان سرآ . سرای آرزو . نمار از گیتی . ایرمان سرای
آرمیدن . آرام گرفتن . آسودن . خوابیدن . آرامش
آرم آن . آنسج . بندگاه . میان . بازو و ارش
آنسج . ارنگ . آرچ . وارن . آرن
آرنگ . آرنگ . رنگ . گونه . روشن . رنچ . اندو
آرواره . هریک از دو استخوان دهان آرواره زبرین :
آرواره زبرین
آرویند . شکسته بند .
آرغ . بادکلر . آرغ . آجل . ورچ
آرون . آردن . آبکش . پالاون
آروند . اورند . اورنگ . فروشکه . زیبایی
آروین . آزایش . اروین
آره . آری
آره . گرفتگی زیان
آری . واژه پاسخ آره . نامازنده
آریا . آریایی . آرون . سپید پومنان آسیایی
آریستوکراس Aristocratie فرماتزراوس توائکران
آریخ . دلسوزی . کینه . بیزاری . آزیخ
آرین . آربان . آربا (بزرگترین تیره نژاد سفید)
از . زیادی جستن . خواهش بسیار
ازاد . رها . رسنه . وارسته بی بند . بله . ول
ازادانه . بگونه آزاد . رهایی . آسودگی
آزاد درخت . درختی است بزرگ . میسان . تاغ
تاخ
آزاد سرو . سرو آزاد
آزادگان . جوانمردان . وارسته ها
آزادگی . جوانمردی . رهایی . آزاد بودن
آزاد ماهی . ماهن آزاد
آزاد مرد . آزاد . جوانمرد . بازدار
آزاده . آزاد مرد . جوانمرد
آزادی . وارستگی . دارای وارستگی
آزاد بخواه . دوستدار آزادی
آزار . رخ . گردن . آسیب . بیماری . ناخوشی .
دود . آبر
آزار مدن . بیمار . بیمار ناتوان
آزمده . آزمده . آزمده
آنچ . زکل . آنچ . بالو . زخ
آنچ . آجیدن
آنده . آزاردادن . ونجاندن . دلتنگشدن .
آنده . آزارده . رنجیده
آرم بخش . آرماده
آرم ده . آرامش دهنده . داروی آرام کننده
آرامش . آرمیدن
آرامشگاه . جای آرمیدن . جای آسایش - گور
آرانگ . آرستن . پپیرا
آرای . رای ها
آرایش . آرستن
آرایش خورشید . نام آهنش از س آهنش بارید
آرامشگاه . جای آرامش کردن
آرامشگر . آرامش کننده
آرامیدن . آرستن
آرتمن Artésien چاه جهند
آرتیست Artiste بازیگر هنریشه
آرتیشو Artichaut کنگر فرنگ
آرتیکل Article بند - کلا . بخش - مایه
آرچ . آنسج
آرخالق . (ترک) جامه . نیم تنه
آرد . گندم آسیا شده . گرد گندم
آرد بیز . کسیک آرد را الک کند - الک . تنگ
آرد . گریال
آرد دوله . آش آرد گندم . کاچ . املح . آرد
توله . آرد آله
آردن . آبکش . پالاون . اردن
آرده . ارده . گونه خوراک از کندج و شیره
آرماله . آرد دوله
آردینه . آن آرد . آنچه از آرد درست شود
آرزو . امید . چشداشت . آرام . آرمان .
خواهش . کام
آرزوانه . آنچه آرزو کنند
آرزومند . آرمان دار . آرزنان . خواستار
آرشن . آرستن
آرفن . چم - گونه گفت (لفظ) .
آرنه Archet کامنه
آرنهو Archives باگانن
آرقدن . آشفتن . خشکن شدن . آزمده
آرقده . آزمند . آزمند
آرنده . خستن . برآشفته . دزم . ارغده
آرغنده . آلغده
آرچس . پوست درخت رزشگ . آرچیس
آرکهولوژی Archéologie باستان شناسی
آرتشان . نشان دیمه . نشانه Armes پ

- آزار . بیازار . هم آیند . چون : مردم آزار
 آنچه . شم - بزرگ - نرعی - مهریانی
 آزجو . آزمخواه . باشم . شم جو
 آزمکن . باشم . شومکن . شوسار . آرمگن
 آزوفی . باشم
 آزیدن . شم کردن
 آزیدن . شاخه . شاخه درخت خرما . آزغ . آزغ
 آزغ . آزندان . رنگین کمان . آزندان . آندان
 آزکار . شمرده . وسناه . مک . مُر چنانکه گفته
 شود بكمال آزکار
 آزما . آزماینده
 آزمایش . آزمون . آروین
 آزمایشگاه . جای آزمایش
 آزمایشگر . آزماینده
 آزماییدن . آزمون
 آزمون . آزور . آزار . آزنات
 آزمندی . بسیار خواهی
 آزمون . سنجیدن خوبی و بدی . آزمایش کردن
 آزماییدن
 آزموده . آزایش شده . سنجیده . آزما . آزمای . آما . پساوند مانند چون . تکرک آسا . شیر آسا
 آما . آسودن - زیور - پیگر - پایداری
 آما . دهان دره . خبیزه
 آماقون . آمیازنه . آزنه
 آمان . ناساز دشوار . آسوده
 آسانسور Ascenseur بالا رو
 آمان گوار . زود گوارش
 آمان گیر . ناساز سخت گیر . آمان گدار
 آسایش . آسودن
 آسایشگاه . خوابگاه . جای آمایش . آسایشگه .
 آسایشگه
 آساییدن . آسودن
 آسبان . آسایابان
 آستان Agent کارگار . نایینده . باسان
 آراسنس Agence ناییندگی . کارگاری
 آودن . آجیدن
 آون . آجیدن
 آزند . کلی که لای اگر گذاشته میشود در ماستمان آستم . آمان . زخم . سیتم . استم . بادپوست
 آزندیدن . پرکردن درزهای آکرو منگ - آزنده -
 آزندیده
 آونگ . چین . چرک چهره از خشم
 آستینه . تخم مرغ . آشتینه . آسینه
 آزور Ajour هم سنتکردن . یور دوزی
 آسخانه . آسیا خانه . آسگده
 آزانه . سنتکچین . سنتکیا اگر گستردن روی زین آندست . دستامن . آسیای کر چک

آش . شوربا . خوراک آبدار
 آن دادن . پوست جانوران را بی موکردن یا پاک
 کردن
 آشام . آشامیدن . پیاشام آشامده هم آیند .
 چون خون آشام . هی آشام
 آشامیدن . نوشیدن . خوردن آب . آشیدن
 آشامده . نوشیده
 آشامیدنی . آب و نوشابه ها
 آشانه . آشیانه
 آشچگان . پیدستر . سکایی
 آشهز . خوراک بزر
 آشهزخانه . جای پخت و پز
 آشتی . مسازش . دوستی ازنسو
 آشترن . برانگیختن . پریشان کردن . شورانیدن
 آشمه . نمد زن اسب . آدم
 آشغال . خاکرویه . خاشک . هرجیز دور
 ریختنی . آشخال . آخال
 آشغال برجیون . آشخال و رجیون . سکیمه از
 خاکرویه پرخی چیز ها بر میدارد
 و میفروشد .
 آشفتن . پریشان شدن . خشم گرفتن . شوریدن
 آشوفتن . نیز شدن آفتنه . بهم بر
 آمده . خشکمکن . آشفتنک . پریشانی
 آشته دل . پریشان . شوریده . تافته . دهن
 آشکار . تمايان . پیدیدار . هودیا . روشن .
 پیدا . پدید .
 آشکارا . هودیا . بی پرده
 آشکوب . چخت . بام . اشکوب . اشکو . هر
 رده از ساختن
 آشکن . سکندری . پسر آمدن . سرنگون شدن
 آشکو خیدن . لغزیدن . پسر در آمدن . گه
 کردن . سکندری خوردن . شکو
 خیده .
 آشکر . پوست پیرا
 آشمال . چاپلوس . آشمالی . چاپلوسی .
 چرب زبانی
 آشمع . سخن چین . گراء کننده . آسوغ .
 آشویگر
 آشیدن . آشامیدن
 آشنا . بار . دوست . شناسا . ناسازیگانه .
 آگاه
 آشتاب . آشناه آب . شناور . شناگر .
 آشناگر . شناگر

آشنا . کشتزار . دانه زار . چون گهد زار .
 جوزار
 آشنده . نهم سوز . هیزم نهم سوخته
 آشنده . نسنجیده . سنگنکرد
 آشکده . آشخانه . آسیا کده . آشیاخانه
 آشکون . پمانند آسیا . آمنانند - گردون
 آسمان .
 آسم Asthma تنکی دم
 آسار . آس
 آسان . سهبر . گردون . چرخ . کزمان
 کرزمان
 آسان خراش . آسان سای . بسیار بلند
 آسان وند
 آسان دَرَه . کهکشان
 آسان غُره . شندر . آسان غفره . غرش غزینه
 آسان گون . بریتاک آسان . آبی کم رنگ
 آسانه . چخت . آشکوب - بلند ای ابریار یا
 مسے
 آستند . دروغنگر . فربد هنده . سرگشته
 آسوغ . اشمع . سخن چین گماء کننده
 آسن . وستی . هو و
 آسو . راسو . جانوری است بستاندار و بزرگ کر از
 موش خانگی
 آسودن . آسایش یافتن . آرم کرفتن . آساییدن
 آسوده دل . آسوده . نادیا پس
 آسوده . (محور) سنگ آسیا - کشتزار آماده برای
 کشت - زنگور زرد گیاه
 آسن - اندوه گین
 آسیا . دستگاه آردکنی دانه ها
 آسیا . هریک از دندانهای ته دهان دارای گزین
 پین و ناهوار است .
 آسیابان . آسیابان . آسیان . کارگر آسیا
 آسیازیه . ابزار تیز کردن و آجاده نمودن سنگ
 آسیا . آشنه . آس از نزین
 آسیا سنگ . سنگ آسیا . سنگبزگبها نند سنگ آسیا
 آسوب . گزند . آزار . درد . رفع . زیان . کوب
 زخم
 آسینه - اندوه گین
 آسیستان Assistant دستیار . بار . بار
 آسیمه . آشتفته . شوریده . پریشان . سرگشته .
 مراسیمه . آسیمه سار
 آسینون . آسیمه . سرگشته . سرگردان

- آنشارو . شناور . بچنگو سیز . آشناه . شنا . شناوری
 آشناهی . شناسایی . آشناپون . آشناشدان آشوب . آشو . در هم رختکی . آشفته . پریشانی
 آشوب انکیز . آشوب بیواکن آشوب غلب - آشوب خواه آشوب جو . آشوب کنده
 آشوبناک . پر آشوب آشوبیس . آشوبگر آشوبیدن . آشفته شدن . پریشان گشتن . آشفتن
 آشوقتن . آشوند . شورانیدن . ذره کردن . بره زدن آشوراند . شورانند
 آشوره . آشوریده . شورانیده . درهم کرده آشغ . پیگاه . ناشناس . گمان
 آشوقن . آشقن آنرو لاش . ازمه پائیده آنیان . آشیانه . لانه . کابوک . کاک . کاونک
 خانه . جای آشتیه . آستینه . تخم مرغ آشنه . باگلاسب . شیشه
 آصال = ریشه دار - شبانگاه - آتاب زردی آغا - (ترک) بانو . خواجه
 آغاج - (ترک) درخت . چوب . فرسنگ آغار . نم . نم کنیده . خیسیده . تر آغاردن . آغاریدن . ترکردن . خیساندن
 سرشت . آشتمن . نم کنیدن آغازش . خیسیدگی . آشتگی آغازنده . ترکنده . خیس کننده . آغاریده
 نم دیده آگاردن . برانکیختن . خیس کردن . الود کردن آغازه . آغازه . یک از ابزارهای کشندوزی
 آغازه . نخست . بنیاد آغازکر . آغاز کننده . فرمان پیش دهنده
 آغازه . آغازه . تمه اینک کشندوز میان رویه و تخت
 کشندوزد . آغازان . جانوران یک یاخته . انگل آغازان . آغازکردن . از مرکنن . آغازنده - آغازد
 آغازد . آغازان . برانکیختن . بچنگو سیز و اشتن آغازد . آغازان . برانکیختن . از مرکنن . آغازنده
 آغازد . آغازان . آنباشه آفتابه . آنباشه آفتابه . آنباوه . آنباوه
 آفتابزدگی . بیماری آفتاب . سوخنکی پوست از آفتاب آفتابزدگی . بیماری آفتاب . سوخنکی پوست از آفتاب
 آفتاب زرد . آفتاب زردی . هنگام بین روز و شب آفتاب زرد . آفتاب زردی . هنگام بین روز و شب
 آفتاب کردن . کیاهن است. کل آفتاب کردن آفتاب کردن . کیاهن است. کل آفتاب کردن
 آفتاب کردن . لبه کلام آفتاب کردن . لبه کلام
 آفتاب کردن . آفتاب پرست . کل آفتاب کردن آفتاب کردن . آفتاب پرست . کل آفتاب کردن
 آفتاب مهتاب . کوهنه ای آتش بازی که چند رنگ در سوختن میشود . آفتاب مهتاب . کوهنه ای آتش بازی که چند رنگ در سوختن میشود .

- آکادمیسین Académicien کارمند فرهنگستان
 آکازو Acajou درخت جنگلی چنار
 آکام = تبه ها
 آکتھ . د رون دهان . لپ . اکپ . کپ . کپ
 آکتر Acteur بازیگر . هنرمند .
 آکتریس Actrice بازیگر زن
 آکتیو Actif کاری . پرکار . هنایش
 آکتیویته Activité پیر کاری . هنایش
 آکروباتیس Acrobatie بند بازی
 آکشن . اکستن . بستن . استوارکردن . آوختن
 آکسته . بسته . آوخته
 آکل = خورنده .
 آکله = خوره . بیماری است
 آکنده . پرکردن . انباشتن . آغدن . آکنده
 پر کننده .
 آکنده . آکنیده . انباشته . پرکرده .
 آکشن . کار آکنده
 آکنه . آکنه . آنچه که درون چیزی را با آن پر کند
 از شیم یا پنهان
 آکو . چند
 آکومولاتور Accumulateur انباره
 آکوج . از گل
 آکام . هوشیار
 آکاهانیدن . آکاهاندن . آکاه ساختن . آکاهی
 رادن .
 آکاهاننده . آکاه کننده
 آکاهانیده . آکاه شده .
 آکاهی . نام بخش از شهر بانی برای پیدا کردن
 بزه ها .
 آکاهی . هشیاری . شناخت
 آکاهیدن . آکاه ندن . آکاهیده . آکاه شده .
 آکهیده .
 آکر . خشت بخته . آکر .
 آکر . آلر . ران . کپل
 آگراندیسان Agrandissement بزرگ کردن .
 آگرمان Agreement مذکور
 آکشن . اکستن . بستن . استوارکردن .
 آوختن . آکسته . بسته . آوخته
 آکشن . آشتن . ترکردن . آمیختن . آلوه
 کردن . آکسته . آشته
 آگت . رنخ . آزار . آگت . درد . گزند .
 آگج . رو ده گوسفتند آکنده از گوشت . آگن .
 جرغند . رونج . جراگند .

آنکه . نشان . شانه تیر - گواه
آمادگاه . جای فراهم کردن . خواربار و
سامانها یا پوشاکها

آمادگی . فراهم بودن . ساختگی . آراستگی
آمادن . آماده ساختن . فراهم کردن .
بسیجیدن . آماده شدن

آماده . ساخته . پرداخته . آراسته
آمار . شمار . شماره . آماره . روشن شمردن
آمارشناختن . شمارشناختن

آماران . آماریدن
آمارگر . کارمند آمار
آماری . شعردنی
آماریدن . شعردن . آماردن
آمان . برآمدگی . آماده . آستم . استم .
ستم . باد پوست .

آمسیدن . آمازکردن . ستیم کردن . باد
کردن . آماهیدن
آمال . آرزوها . امیدها . آرمانها
آساه . آسا

آماهیدن . آماسیدن . بادکردن
آمازیدن . آمودن . ساختن . آراستن
آمختن . آموختن
آنده . بخت . خوبی در کار
آنمن . رسیدن . فرارسیدن . پیدیدار گشتن
ناساز رفتن . آینده . آنجه ببایسد .
آ - آی بیا هم آیند . چون . خود آی
آمدنیامد . آمد و نیامد . شکون خجسته
باشم بودن در کار

آمدنی . می آید .
آند و رفت . شدن و آمدن
آند و شد . رفت و آند .
آنوه . رسیده
آمر . فرمانده . کارفرما
آمرايه . فرمانانه . دستورانه

آمزش . بخشنایش . بخشنودن خداوند گناء بند
را . آمزش

آمزگار . آمرزنده . بخشناینده . آمزشگار
آمزیدن . بخشنودن . درگذشت از گناء پس
از مردن .

آمزیده . بخشناینده . درگذرنده
آمزده . بخشدوده

آرع . مایه . اندازه . اندوخته . انج . ارزش
بهره . اندکی از جیزی .

آوازه خوان . خواننده . خنیاگر .
 آخ . واوه افسوس‌آه . وای . آواخ . دردا
 آور . راست و دوست (بین) اگوندگی - زشت
 بی گمان .
 آوری . کرویده - ناسازگان . راست دانده .
 آورد . جنگ . پیکار . نبردگاه - ناسازبرد .
 آزده‌گاه . آردگه . ریزگاه . نارودگاه .
 آوردن . چیزی را بجلی رساندن . رساندن .
 ناسازبردن . پدیده کردن . درمیان نهادن
 روشن و نمودار کردن .
 آورده . پدیده کرده . آوریده .
 آورنده . کسیکه بیاورد . آوردهم آیند : چون .
 ننگاوار . بار آور .
 آوره . کوچک آورده . هم آیند . چون : آب آوره
 باد آوره . راه آوره .
 آورده‌یدن . جنگکردن . سنتیزه کردن . پیکارکردن
 تک کردن . نبرد کردن .
 آوره . اورک . ناب . ناب بازی
 آورنجهن . بَرْنِجَن . دست بند .
 آزند . آزوند رود - فرب - اورند .
 آزیدن . آزدان .
 آوشن . گیاهی است بیابانی خوشبو . اوشن .
 آوش . اوشین .
 آون . آونگ
 آوند . (ظرف) کوره . کوره آب - لوله . گیاهی
 دارای شیره .
 آوند : آونگ . راه نما (دلیل) فرنود .
 آونگ . آبز . آوخته .
 آونگان . آوزان . آوخته . ولنگان
 آوه . آخ .
 آپاتور Aviateur هوانورد . خلبان .
 آوار . گردخان . ریختن چخت یا دیوار - نمار . آیختن . آیزان کردن . آوختن .
 آویخته . آوزان . آویزه
 آویزان . آویخته . ولنگان
 آبز . آویخته - هم آیند : چون دست آبز .
 دلاوبز .
 آبزنده . آبزان کننده . آبزان شونده .
 آبزه . آویخته - کوشواره
 آبزیش . آویختن
 آبزه . اوبزه . بویزه . ناب . سره
 آبزگان . بویزگان . نزدیگان .
 آوش . آوشن . گیاهی است
 آواز . واوه افسوس آخ . وای . آه . دمبلندی از

آن . نماریدور
 آناء = همه روزه . بخشی از روز
 آناتومی Anatomie کالبد شناسی
 آنارشی Anarchie بین سروسامانی . درهم
 ریختگی . بین روشن
 آنارشیست Anarchiste آشوب خواه . آنسیگر
 آناف = بین ها
 آنام = آفرید گان
 آنان . آن کسان . آنها
 آنجا . ناساز اینجا
 آنجان . بدان سان
 آنجه . هرجه
 آندون . آنجا . آنگاه
 آنژن Angine بارگلو . دردگلو .
 آئس = خوگیرنده . خوگرفته
 آئس = پاکیزه خو - دختر خانم
 آنسکلودی Encyclopedie فرهنگستان
 آنقدر = آن اندازه
 آنک . آنک . آنک
 آنگاه . آنگاه . گاه دیگر
 آنگ . آنگاه . گه دیگر
 آنس Anemie بیماری کم خونی
 آنه . پول هند .
 آنها . آن کسان . آن جیزها
 آنی . بین درنگ
 آنی . توان هستی
 آبیه = آوند ها . گاه
 آنین . خم کوچک سفالی . این
 آو . آب . او
 آوا . آواز . باش . آنگه
 آواخ . آن . دردا
 آوار . گردخان . ریختن چخت یا دیوار - نمار . آیختن .
 آزار - ستم .
 آواره . آرجه . اواره . دفتر شمار . دفتر سود
 آبز . آویخته .
 آواری . بین خانمانی . سرگردانی . درد روی
 آواره . کم کشته . سرگشته . بین خانمان .
 دردر . دوراز زاد و بیم .
 آواری . فرورخته . آوارگی
 آواره Zavarie زبان دیده . تباه . گزند دیده .
 آهمند .
 آواز . باش . آنگه . آوازه . آوا .
 آوازه . نام . نام شده - آوازیانگ

آهنی . از آهن .
 آهنین . آهنی . چیزی که از آهن باشد .
 سخت . استوار .
 آهو . جاندار است از تیره نشخوار کنندگان .
 آهو . لغزش . گاه . آک .
 آهوبه . بیوه آهو . بیجه آهو . آهوجه - هوبره
 آهوا . تیز فشار . آهونک
 آهولیل . ترسو . بزدل بد دل
 آهوری . خردل
 آهون گند . کسیکه جست و خیز چون آهون گند .
 آهومند . آک دار - بیمار . آهونک . آهمند .
 آهون . راه زیرزمینی . رخدن
 آهونبز . کسیکه راه زیرزمینی میزند .
 آهومشگ . جاندار است چون آهونک از نافه آن
 مشکگرفته میشود .
 آهیانه . کاسه سر
 آهیختن . آهختن . آختن .
 آی . بیا - آوای درد و ناله .
 آیا . واژه خواستن و دانستن
 آیات . نشانها .
 آیت - آیه . نشان . نشانه .
 آیت الله - نشانه خدا .
 آربا . آربا .
 آزینه . شوهر خواهر . بیزنه .
 آیش . از آمدن . بار ورشدن درختان یا کشتار
 یکسال در میان .
 آیشه . سخن جین . (جامسیر) آیشه . ایشه
 آیشته . ایشه . ایشه . ایشه . ایشه .
 آیشه . خواهش . درخواست . اینست .
 آیند . میرسند .
 آیند و روند . رفت و آمد
 آینده . گاهی که باید .
 آینه . آینه .
 آییو . زبانه آتش . اخگر . ایوک . آییو .
 آیه . نشانه .
 آیین . دستور . روشن . شیوه . خو . کیش -
 زب . آرایش .
 آینیک . (قینک) شیشه ایکه بر روی جسم گذارند
 آین نامه . دستور نامه .
 آینه . شیشه ایکه در پشت آن سیماب کنیده
 باشند تا بتوان روی را دید .
 آینه چن . نمار از خوشی .
 آینه دار . آراینگر .

سینه برای درد یا شادی برآوردن
 آما . آوا کردن کس را . آگاه باش
 آهار . نشاسته . نامگی است - خروش
 آهاردار . آهاردار
 آهازیدن . آهختن . آختن . برکشیدن
 برآوردن .
 آهازیده . آخته . بلند بالا شده (قد کشیده)
 آهختن . آختن . برکشیدن . برآوردن .
 بیرون کشیدن تپخ از نیام . آهیختن
 آهخته . آهیخته . آخته . برکشیده . برآورده
 آهران . اهرمن . اهرین
 آهرن . اهرین
 آهستگی . آرامی . بی آوابی . بی ایشی .
 آهسته . آرام . بی آوا . بی ایش
 آهک . کسی است میگید که از پیختن سنگ آهک در
 کوره بدست میاید .
 آهک پزی . کوره آهک پزی
 آهک . از آهک
 آهل - زن و فرزند دار
 آهند . آهومند . گاهاتکار . آک دار
 آهند . بیمار . آه و ناله دار
 آهن . ایخشتن است خاکستری رنگو چکش خور
 در ۱۵۳۰ زنده دما گداخته میشود و در
 ۸۰۰ زنده دما نم و سرخ میگردد .
 آهن چفت . کاو آهن . خیش . خیچ .
 آهنجه . بیناکش . از ایزار پارچه بانی .
 آهنجیدن . آختن . برکشیدن . آهنجکردن .
 آهنج . پاچنچ . برآهنج هم آیند . چون .
 جان آهنج . دم آهنج
 آهنجende . برآورنده . برکشنده . بیرون کننده
 آهن خای . نمار از اسب سرکن
 آهن ریا . آهنی که آهن دیگر را براید .
 آهن ریاضی . ریاضی آهن
 آهن ریزی . ریخته کاری آهن
 آهن کوب . کسیکه پیشه آن کویدن آهن باشد .
 آهنجیده . بیرون کشیده . برکشیده . آخته .
 آخته .
 آهنج . روشن . اندیشه . آواز - منجیده و هم
 بینگشدن آواز .
 آهنگ . کسیکه پیشه او ساختن ابزار آهن باشد
 آهندساز . کسیکه آهندگردست کند .
 آهنوخوشی . آهنوخشی . پیشمر . کارگر .
 آهتوخوشی . آهاینگر .



ابتدال = پستن . کهنه . بی ارجی . خوار
 کردن . شرفیدن .
 آبتر = دم بریده . کبودوار - بی فرزند . آک دار
 ابتمام = لبخند زدن
 ابتماد = دروی کردن .
 ابتفا = خواستن . جستجو کردن
 ابتكار = نو آوری . یادداشت کردن . از خود ساختن
 ابیلا = گرفتاری . دچار شدن
 ابینا = بی انکشدن . ساختن .
 ابتهاج = شادمانی . شاد شدن . خوش
 ابتهال = زاری کردن . گریه و زاری
 ابتعاع = خرد اری کردن
 آبجد = هفت و اوه ساختن از راهها (آبجد هوز
 خطی کلمن سعفر قرشت نخذ ضطغ)
 آبخر = نده دسان
 آبخره = دمه ها . وشمها . دم ها .
 آبد = هیشه . جاوده . روزگار
 آبدار = هرگز . بیچ روى . بیچگونه .
 ابده = آشناز کردن . آشکار کردن
 ابداع = نو آوری . تازه کردن . نو نهادن
 ابدال = جانشین هم کردن . جابجا کردن
 آبدال = بی مانند . نیکوکاران . مردان خدا
 آبدالایاد = جاوده . همیشه
 آبدالدّهر = داروها . ابزار خرد . دارو
 آبدان = تنها
 آبدی = جاودانی . همینگی . جاودان .
 آبدیت = جاودانه . بی انجام .
 رستاخیز
 آبر = بر . به
 آبر = دمنه فشرده . آمینه . مینه . ماغ
 آبر = اسفلنج
 آبرا = بیزار کردن . رهانیدن
 آبرل = دره

همزه = الف جنبان یکمین وات الغبای پارس است
 در دستور زبان پارس جدایی میان همزه
 والف این است که همزه جنبنده مشود و
 الف ایستاده میباشد همزه در زبان پارسی
 تنها در آغاز واژه جای دارد و آن بر میگویند
 گونه است رسمهای چسبانی . وامی .
 الف جنبان رسمه ای آنست که نمیتوان آنرا
 برداشت چون ایران . ایر . الف چسبانی
 آنست که میتوان آنرا انداخت چون افکشدن
 (فکشدن) اشتبکه (شکجه) آشتر (شتر)
 الف جنبان رامی یا فروزنی آنست که در رویه
 واوه نیست و گاهی برای بایستگی چامسه
 میاید مانند . آبا (با) آبر (بر) .
 ابتلای = دوستی . یگانگی
 آفسه = پیشوایان
 آب = بذر
 آبا . با
 آبا . آن . سوریا . جوجه با
 آبا = سریجن . بازیستان . خود داری
 آبایل = گرمهای . برستو
 اباحة = اباحت . رواد استنجد . هموندی سامان
 مزد کیان - رواشمند .
 آبارق = کوزه ها
 آباریز = داروها . ابزار خرد . دارو
 آبانه = کروه مردم .
 آباقر = پابند یا دستبند شتر .
 آباطبل = سختان بیمهده . بیمهده . یاده
 آباعد = دورتر .
 آباغن جد = بدر بریدر . پشت در پشت .
 آبایم . وام
 آبان . آبان
 ابتداء = اغاز . نخست . دخش . فلغه . غیال
 ابتدائی = نخستین . آغازی . دخش .
 ابتداع = نو آوردن

آبُعَدَ = دورتر	آبرار = نیکوکاران
آبراز = نمودن . آشکار کردن . هویدا ساختن	آبراز = شلای . استوار کردن . گرانی کردن .
ایْبَكَهُ = پارچاگذاشت . نگاه داشتن . ماندگار	ایْبَكَهُ = گراندن
ایْبَكَار = بامداد کردن - دست نخورد	ایْبَكَار = بامداد کردن . گرانی
ایْبَكَار . ابکاره . کنستزار . کنستکار . کشت	ایْبَكَار . کننده . شلانیده .
ایْلَر = نشر	ایْلَر = شلانیده .
ایْلَاس = نایمید شدن . اندوه گین شدن	ایْلَاس = نایمید شدن . شیر سگ . گیاهی
ایْلَاغ = رساندن . گذاردن پیام	ایْلَاغ = رساندن . گذاردن پیام
ایْلَافِه = پیام	ایْلَافِه = پیام
ایْلَق = ابلک . دورنگ . سفید و سیاه . پیس	ایْلَق = ابلک . دورنگ . سفید و سیاه . پیس
ایْلَح = آلوچ . شکر . کند سفید . نبات . آبلوک	ایْلَح = آلوچ . شکر . کند سفید . نبات . آبلوک
ایْلَوْك = ابلک . دورنگ . دورو . ناماز . آلوچ	ایْلَه = نادان . بی خرد . نایخود . کودکان .
ایْلَه = نادان . بی خرد . نایخود . کودکان .	ساده . لمه . هزان
ایْلَهَايَه = نادانه . کم خردانه . کول . سبکانه .	ایْلَهَايَه = نادانه . کم خردانه . کول . سبکانه .
لهمه . هزاک	لهمه . هزاک
ایْلَهَى = نادانی . خوبیگانی . سرسبکی . گولی .	ایْلَهَى = نادانی . خوبیگانی . سرسبکی . گولی .
کم خردی . هزاک	کم خردی . هزاک
ایْلَهِس = اهرین	ایْلَهِس = اهرین
ایْن = پسر	ایْن = پسر
ایْتَنَاء = پسران . فرزندان	ایْتَنَاء = پسران . فرزندان
ایْنَ آؤي = شکال . شغال	ایْنَ آؤي = شکال . شغال
ایْنَاخون = دو . اینا خون	ایْنَاخون = دو . اینا خون
ایْنَ السَّبِيل = راهنمدار . تهیدست	ایْنَ السَّبِيل = راهنمدار . راهنمدار . تهیدست
ایْنَ الْوقْت = کاه شناس . بگاه کارکن	ایْنَ الْوقْت = کاه شناس . بگاه کارکن
ایْبَهَه = کوه . دزد . آهو . کین - کرمکی	ایْبَهَه = کوه . دزد . آهو . کین - کرمکی
ایْبَهَه = ساختمنها	ایْبَهَه = ساختمنها
ایْبُو = پدر	ایْبُو = پدر
ایْبُوب = درها	ایْبُوب = درها
ایْبُولُشَر = پدر مردمان . میشتن . میشی	ایْبُولُشَر = پدر مردمان . میشتن . میشی
ایْبُوان = ابیون = پدر زمادر	ایْبُوان = ابیون = پدر زمادر
ایْبُوت = پدری	ایْبُوت = پدری
ایْبُوی = پدری	ایْبُوی = پدری
ایْبَهَه - ابها = زیباتر . درخشانتر	ایْبَهَه - ابها = زیباتر . درخشانتر
ایْبَهَم = پوشیده . پیچیده	ایْبَهَم = پوشیده . پیچیده
ایْبَهَم = انگشت بزرگ . نشت . انگشت نر	ایْبَهَم = انگشت بزرگ . نشت . انگشت نر
ایْبَهَت = بزرگسازی . بزرگ . شکوه . ارجمندی	ایْبَهَت = بزرگسازی . بزرگ . شکوه . ارجمندی
ایْبَلُل = سروکوهی . ارس . درختی است	ایْبَلُل = سروکوهی . ارس . درختی است
ایْبَیات = چاهه ها . بند ها	ایْبَیات = چاهه ها . بند ها
ایْبَاری = گونه پارچه نازت	ایْبَاری = گونه پارچه نازت
ایْبَاعَاد = براها . برهای سه گانه . درازا . بهنا	ایْبَاعَاد = براها . برهای سه گانه . درازا . بهنا
ایْبَعَث = زیفایش	ایْبَعَث = زیفایش
ایْبَعَثه . ایشته . ایشه . گفت بر . گفت کش	ایْبَعَثه . ایشته . ایشه . گفت بر . گفت کش

اتمیک Atomique	ایپیش . سفید . سفید پوست
اتنوجرافی Ethnographie	اپرا Opéra نمایشنامه ساز و آواز
اتر . ابزار همار کردن چرک کنی بارچه	اپرٹا Opérette آواز خنده دار
اترسوس Autobus خود ره	اپرنه . آشکار . مخن رک
اتنوبوگرافی Autobiographie	اپنک . شبنم . افتش . بشک
اترکار Autocar خود ره . بزرگ	اپکانه . آنکانه . بجه مرده در شک
اترکلاو Autoclave دیگرالا	اپل Epaule شانه
اتوماتک Automatique خود کار	اپیدمی Épidémie بیماری واکر
اتومبیل Automobile خود ره	اپیون . اینون
ایتمام = بد نام کردن . پلمس زدن . پلمسه زدن	آتا = (ترک) . پدر
ایتمان = آوردن . آمدن . انجام دادن	ایتابک = پدر بزرگ . آموزگار شاهزادگان
ایتک Etiquette برچسب	ایتان = خرمچه . ماد مخر
ایتک = سامان . سهار . کala	ایتھان = پیروان
ایثارالبیت = کلاس خانه . سامان خانه . سیارخانه	ایتھار = یگانگی . همدستی
ایثانه = سهار . کار . سامان	ایتھادیه = پیوستگی
ایثاء = پایر جا کردن . پایدار . استوار کردن	ایتھاذ = گرفتن
ایثر = هنایش . بی . رد . درگرفتن . داغ	ایثر . شکون بد
ایثال = پاره ای گران . سنگن . بارها	ایثر Ether هوا . سپهر
ایتل = سورگر . درخت است بیانند گرو بزرگتر	ایترب = همسالان
ایثار = یک موتها	ایتار . زرشگ
ایتراق = (ترک) - شیماندن . میان راه ماندن	ایتراق = پیوستگی
ایتن . پنج انگشت . طفل کوهی . درختی است	ایتن . تریخ . بالنگ
ایتوه . گونه . گناه	ایتساع = گشاد شدن . فراخی . گشادگی
ایشا = گاهکاران	ایتماف = ستوده شدن
ایشار = بیوه ها . برها	ایتمال = بیوستن . پیوستگی . یکدش . چسبیدن
ایند = سرمه . سنگسرمه	ایتملا = بیوسته . بیاپی . بی دری
ایثاء = میانه . میان . نا . لا	ایتعاب = درخچ انداختن . رنجاندن
ایثاقفر = دوازده . سروره کوچک	ایتماظ = بندگرفتن . پند پذیرفتن . اند رزگرفتن
ایثارش رو = دوازده پیشوایی	ایتب = رنجدارتر
ایثان = دو	ایثان = یگان . همراهی . سازگاری - رویداد
ایثنون = دومن . دوتن	ایثان = ناگان . ناگانی
ایتوا = جامه ها	ایثانی = ناگانی
ایثیر = برگردی . بلند - هوا . دم . سپهردار	ایتق = پرهیزکارتر . پارسانتر
ایتم = گاهکار . بزه کار	ایتق = پرهیزکردن . پرهیزکاری
ایجابت = پاسخ دادن . پذیرفتن . خواهش . برآورد	ایثان = استوارکردن . استواری
خواسته	ایتها = پرهیزکاران
ایجاو = سلان	اینگا = پشت دادن . پشتی
ایجاره بندی = ملاک بندی	اینکانی = پشتی
ایجاره بهما = مزد بهما	اینکانی = واهلنی باری از خدا خواستن
ایجاره هار = ملاک دار	اینلاف = نابود کردن . تباہ کردن . تباہی
ایجاره داری = سلانکداری	اینلاف = پشتہ ها
ایجاره کار = سلان کار	اینم Atome اخنیگ
اینم = پیاپیان رساندن . پایان . وسنا . وشناد اجره نامه = سلان نامه	اینم = پیاپیان رساندن . پایان . وسنا . وشناد اجره نامه = سلان نامه

اجماع = گردآمدن . هماهنگی . پیوستگی .
 فراگیری یاران
 اجماعاً = باپیوستگی
 اجمال = کوتاه . کوتاهی سخن . نارسا گفتن .
 ساده
 اجمالاً = به کوتاهی . ساده و کوتا .
 آجنه = بیشه . جنگل . نیستان
 آجمل = زیباتر . نیکوتر
 آجناد = لشگرها
 آجناس = کالاها
 آجنب = اجنبی . بیکانه . نافرمان
 آجنه = پوشیده‌ها . پنهانها - پریان - بچه‌ها‌ی
 در شکم مادر
 آجور = پادشاه . مزد‌ها
 آجوف = کاواک . میان نهی . پوک . پوچ
 آجير = مزدور . مزدگیر
 آحادیث = سخنها . گفته‌ها . رویدادها . شدسا
 احاطه = گردآگرد . فراگرفته - استادی . فرو
 گیرنده
 احاله = وادزار
 آجتاب = دوستان . یاران
 آحباب = دوستان
 احتجاب = دربرده شدن . پنهان شدن . در
 پرده
 احتجاج = فروندآوری
 احتمام = خون‌گرفتن
 احتراز = پرهیزکردن . دوری جستن
 احتراص = خودبافی
 احتراف = پیشه‌گردن . پیشه ورشدن
 احترای = سوختاری . سوختن . آتش‌گرفتن
 احترام = پام . گلمن داشتن
 احترام = بایان
 احساس = شمردن . باشمار . بشمار آوردن .
 آزمودن
 احتشم = شکوهمندی . قو . شکوه
 احتشم = بخش آمدن - شرمگین شدن . گمان
 کردن
 احتضار = جان دادن . فرارسیدن . هنگام مرگ
 گامگرد . جان گذند
 احتقار = کوچک کردن . خواراشتن . خوارشدن
 احتقان = سوزن زدن در تن - خپهشدن -
 بندآمدن ناشی‌با خون . نشستشوی روده .
 چنگی

اجاره نشین = سلاک نشین
 اجاره = دستور . رو . لمب . پروانه
 اجاق = (ترک) - دیگایه . دیگان .
 آتشدان
 آجایر . فرومایکان . اجامروازه ایست فارس
 ساخته بر شیوه نازی
 آجانب = بیکانگان
 اجهار = زور . ناجار
 اجباري = ناجاري . زوری
 اجتذاب = ریايش . بسوی خود کشیدن
 اجتیاع = گردآمدن . پیوستگی
 اجتناه = میوه چیدن
 اجتناب = دوری کردن . دوری جستن .
 پرهیزیدن
 اجتهد = کوشش - ویرا
 اجتیاز = گذشت
 اجحاف = زورگیی . ستم کردن . چنگاند ازی .
 زیاده روی . یازش
 آجداد = نیاکان
 آجدار = سزاوارتر
 آجدع = بین بزده
 آجر = پاداش . مزد
 اجراء = راندن . روان ساختن . درگذش
 گذاردن
 آجراء = مزد روان
 اجرام = کریما
 اجرائی = انجام . راندنی . بجا آوردنی
 اجراییه = انجامیدنی . راندنی . بجا آوردنی
 اجرام فلکی = ستارگان . کوههای سپهر
 آجرت = دستمزد . مزد کار
 آجرت المیتل = مزد بدها
 آجرت المسقی = مزد نامبرده . مزد نامیده
 آجزاء = پاره . بهره‌ها . بخشها
 اجسام = تنها . کالبد‌ها . مردگان - لانه
 جلنوران
 اجسام = کریما . تنان . تنها
 آجل = مرگ - کاه
 آجل = پززگوارتر . بزرگتر . ارجمند
 اجلاس = نشاندن . نیشانیدن
 اجلامیه = نشست
 اجلاف = فرومایکان
 اجلال = بزرگواری . گرامی . بزرگ . ارجمند
 آجله = بزرگان .

- احظار - فراخواندن . باز فرا
احضایه - خواست برگ
احفاد - فرزند زادگان . نوادگان . نبیرگان
احق - سزاواری . شایسته تر . رامست تر
احقاد - بکننه واد اشتن . بکننه آوردن
احلاقی - سزا خواهی . سزاواری
احقر - کوچکتر . خوارتر
احکام - فرمانها . دستورها
احکم - داشتمد تر . استوارتر
احلام - شیرین کردن
احلاف - سوگند دادن
احلال - پیمانها
احلال - رواکردن
احلام - خوابها . خوابهای شوریده
احليل - نوه مرد . سوراخ نوه - سوراخ بستان
احمال - بارها
احمد - ستوده تر
احقر - سخ . سخ رنگ
احمق - کودن . کول . کم خرد . دبنک . کهکیل
نادان . کالیو
احوال - چکنگی . پیرامون
احوال پرسی - پژوهش تند رستی
احرار - آزادگان . آزادان
إحرار - دریافتمن . فراهم آوردن . بدست آوردن أحمر - نیوچشم . آهوجشم . سیاه چشم . زیباچشم
احوط - پسندیده تر
رمیدن
إحراام - پارداشت . نارواکردن بروخد .
آهنگدارکردن
إحراام بستن - آهنگخانه خداکردن
إحراام - آرامگاه ها
إحراام - جاناز
إحزاب - همومندان . همومندها . بارمهها . بهره آهیان . گاه ها . هنگامها
آحزان - اندوه ها
إحسان - دریافتمن . نیوند . سترسا . گیور
إحسامات - سترساهای . گیور . نیوند ها
إحسان - نیک . پخشش . خوبی . نیکی
أحسن - نیکوتر . خوبتر
أحسنست - آبرین . زه
أحسناً - اندرونه
أحسنان - جانبایان
إحصاء - نمردن . سرشماری . آمار . شمارش
إحصائيه - آمار . شمار
إحصان - استوارکردن . نگاهداشت . زناشویی
دزمشکان
آخر . گل است

اخلف - سبکبار . سبک شدن	اختراع - نوازی . پدیده کردن . پدیده .
آخگر . پاره آتش	آنیون
اخغل . خارهای نازک خوش از جو یا گندم .	اخترشناش . ستاره شنگ . ستاره شناس
اخغل . اخکوه . اخکوه . اخکوه . اخکوه .	اختصار - کوتاه . ساده
اخکوه . گوی گربیان . تکه . اخکوه . اخکوه .	اختفاص - وزه . وابسته . گردیده
اخکوه . اخکوه . اخکوه .	اختفاق - پنهان . پوشش
اخلام - پاک . دوستی باک و بی آلیش . باک رای	اختمام - زیون . دزدی
اخلاط - آیینه .	اخخلاط - آیختن . کرهرشند
اخلاط اربعه - آیینه (خون زرداب . هوا .	اخخلاط امتزاج - آمیزه .
لیزاب) چهارگانه	اختلاف - ناساز . ناسازگاری . ناجور
اخلاف - ناساز . دروغ . پیمان شکن	اخخلال - آشتفک . پیشانی . بیم خوردگی
اخلاف - جانشینان . پارماندگان	اختناق - خبیکی . گلوگیرشدن . خبه شدن
آخلاق - خوبیا . کشت ها	آخنه . خایه کشیده . خواجه . بن خایه
آخلاق - خوش خوی . بامش . خوش کشت .	اختیار - پسندیدن . برگردان . دراختیار -
نیک خو	نیز نگین
اخلال - کارشکن . تباہی . زیان رساندن	اختیاردار - آزاد . همکاره . سربرست
اخلکدو . اخککدو . اخککدو . اخککدو . اخکلند	اختیاری - گوینش
اخلکلندو	آخیجه . پول خود (سکه) - وزه زر
آخم . چین بپیشانی و ابرو فکدن - ترشیوی .	آخدر . برادرزاده . خواهیزاده . آندر
آخمه	آخدر . شب تاریک
آخم کردن . ترشیوی کردن	آخدری - گورخر
آخمو . ترشو . بد اخ . اخمه ر	آخذ . گرفتن . میستان . فراگرفتن
آخوات - خواههان . همشیرگان	آخرا . گل سرخ . گرفته شده از واژه 0cre
آخوال - دایی ها . برادران مادر	آخونی - دیگر . دگر . آنچهان - فرجام
اخوالزوجه - برادر زن	اخراب - ویران کردن . ویرانتر
اخوان - برادران	اخراج - بیرون کردن . راندن
آخوت - برادری . دوستی برادران . برادر شدن	آخروی - روز بازرسین
اخوه . برادران	اخربان . کالا . پارچه . آخربان
آخوف - ترسناک . بیمناکتر	آخس - پست تر . زبونتر . رفت تر . فرمایه تر
آخوی - برادر . برادری	آخسمه . اخسمه . بوزه . آبجو . می ازارن
آخوین - دو برادر	یا برع
آخیار - نیکان . نیکوکاران . برگردان	آخش . ارز . بها . ارزش . ارج . آخش
آخیاط - رشته ها	آخشیج . اشیکناناساز . (ات) (عنصر)
آجنه - میخ استبل . میخ پا بند . میخ دستبند	آخمن - برگردیده تر
ستوران - میخ آخر	آخفر - سبز . سبزیگ
آخیر - پسین . پازسین . نازگی . دنبال	آخطار - آگاه کردن . گوشزد کردن
آدا . ناز . کرشمه	آخطار - بیمناک . بیم ها
آدادار آوردن . چهارک ساختن . بیروی کردن	آخطاره - بادبرگ
آداء . پس دادن . بجا آوردن . انجام دادن	آخف - سیکن
آدات - ابزار . افزار	آخفن - پنهان تر . پوشیده تر
ادارات - بخشها	آخفا - پنهان کردن . پوشیده ساختن . نهان
اداره - بخش . بخش؛ گرداندن . چرخاندن .	داشتن
روبراه کردن . رهبری	آخنه - سبکها

- ادایت = گذاختن . آب کردن
 آذان = بانگنمای . آگاهی‌اند . آگاهی
 اذخیر = کورگیاه . گزنه دشتی . کیاهن است .
 والان
 اذغان = گردن نهادن . خستو شدن . هستو .
 فروتنی . فرمابنده‌داری
 اذفر = تند بو . خشبوتر
 آذکار = نیاشها - یاد آورها
 آذکیا = هوشمندان
 آذل = خوارتر . پستتر
 آزلاء = خواران . پستان
 اذلال = خوارکدن . خوار شعردن
 اذله = خواران . فرمایگان
 اذن = دستوردادن . پروانه دادن . بار . بازار
 اذن = گوش
 اذناب = دمها . دنباله‌ها . بین‌ها
 اذهان = یاد‌ها
 اذیال = دانشها . بایین . زیر
 اذیال النام = مردم بی رونده . وامانده‌گان
 اذیت = رنج . آزار . گزند . آسیب . شکنجه
 از . اگر
 از . کوچک‌آره . اوه
 ازایه = نشان دادن . نمایاندن
 ازایک = تختها
 ازایه = گردونه . گاری
 ازاجیف = سخنهای بیهوده . ناچیز . نادرست
 ازاده = آهنگ . دلستگی . دوستی : ارادتمند .
 دوستان
 ازاده = آهنگ . خواستن . دوست داشتن
 ازاده = چن . جن . کاری
 ازادی = ازقوی خواسته . پازادی . دلخواه . آهنگ
 ازادل = فرمایگان . پستان . فرمایه‌تر
 اراضی = زمینها
 ارباب = سرور . توانگر . خداوند . خواجه . خداوندان
 آربابی = مسحوری . خداوندی
 آرچ = چهار
 آرچه = روز چهارشنبه
 آربو = امرود . گلابی
 آربودار = درخت‌گلابی
 آربون = آربون . پیش‌بها
 آرمان = میکو . ملخ دریانی
 ارتباط = پیوستگی . پیوستن
- اداری = پخشی - کارمند
 آدات = آدات . آب‌خست . آدات - خشکی
 میان درها
 ادام = نانخورش
 ادامه = پایانده داشتن . پیوسته گردانیدن .
 پایدار نگاهداشت . دنباله دادن .
 دنبال کردن
 آدان = نزدیکان . نزدیکران . زیارتان .
 فرمایگان
 آدب = فرهنجه . فرهنگ . فرهخت . روش .
 داشت . نژاک
 ادب آموخته = فرهخته . فرهنجه . خوش‌خو
 ادب کردن = فرهختن . پررهختن
 ادبیا = فرهنچیان . فرهنگیان . نویسنده‌گان .
 سخن دانان . سخن منجان
 ادب‌بار = روکردانیدن . پیش‌تکون . بخت
 برگشتنی . پیسی . بدیاری
 ادبی = فرهنگ . فرهختی
 ادحال = درون کردن . درون بردن
 ادار = گیز . پیشتاب . شانز . پی دزی ریختن
 شیرد ادن شتر
 ادراک = نیوند . دریافت . ویر
 ادرم . آدم . نمذبن اسب
 آدم = برابر . هموار . بی دندان
 ادقعا = خواهنه . دادخواهی داشتن .
 خواهندگ . خواهند . اویدن
 اذعنامه = بیگر خواست
 اذعلی = خواسته شده . دادخواهی شده
 آذعیه = میمیزها . نیاشها . مروا
 آدله = فرنود ها . روش گرها
 آدنی = نزدیکتر . پست تر . زیوت . افتاده‌تر
 آدنیا = پستان . خوارن . فرمایگان . زنان
 آذوایا = پستان . افتادگان . فرمایگان
 آذوات = ابزارها . افزارها .
 آذوار = گردشها . ابوارها . روزگاران .
 سرو بند
 آدویه = داروها . بوری افزا . بوزا . بوری فرا
 آدهان = روغنها
 آدهم = سیاه . اسب سیاه
 آدیان = کیشها . آینی‌ها
 آدیب = دانا . سخن سنج . سخن دان .
 بافرهنگ . چامه سرا
 آدم = چشم . روی

- از جم - خوشاؤند بها . خوشان - زهدانها
 ارجم - مهرپانتر . پختناینده تر
 ارخا - سست . نرم . فروهشتن
 ارغالق - (ترکی) جام بلند . نیم ته
 ارتحال - کچ کردن . رخت برستن . درگذشتن
 ارتدار - از کیش برگشتن . واژدن
 ارتراق - روزی خواستن . روزی خواری
 ارتسام - فرمان بُردَن - کشیدن
 ارتشن . سپاهیان
 ارینشا - بلکند . بلکت کرفتن . پاره خواری
 اریشتار . لشکری . سپاهی . اریشدار
 اریشتاران . فرماده ارتشن . اریشتاران سالار .
 اریشتاران فرماده
 اریغنا - خشنود شدن . خرسند شدن
 اریغماع - شیرخوردن
 اریغاش - لرزیدن . لرزش
 اریغاع - بلندی . بلندآ . جور . خیز . فراز
 اریغاع - برداشت کشت
 اریغاع منج - ژرفان منج . بلندان منج . فرازیاب
 اریغاق - سازش کردن . پاری کردن
 اریغنا - به پایه بلند رسیدن . پایه گرفتن . بالا
 رفتن
 اریغتاب - دیدبانی کردن . چندامت
 اریگاب - انجردادن . سرزن
 اریغاس - فرو رفتن در آب . سرماها فرو رفتن
 اریزنگ . اریزنگ . نام دبیره مانی که خود را پیغمبر
 میدانست
 ایزت - مُردِه ریگ . وانهاده . وامانده . بُرمانده . ایزتگارانده
 ایزتیاب . بهایابی
 ایزتیابی . بهایابی
 ایزتات . بدءه از زیابی
 ایزندیده . اریزندار . بهادرار . دارای ارزش
 آن . ارز . ارزش . بها . اندازه - پایه . اخش ایزندیدن . اریزنداشتن . اریزش .
 بار
 آن . اندازه . سرانگستان نا آرخن . اندازه دو . آرزنبر . (قلع) ایختشی است
 دست . آرش
 آن - ناسزاوار کردن
 ارجاع - بازگردانیدن . پس فرستادن
 ارجح - بهتر . برتر . فروتن . خوبتر
 ارجمند . بزرگوار . گرانبها . باخ . با ارزش
 آرجن . ارزن . بادام کوهی
 آرجوان - ارغوان . گلی است
 آرجوزه - خود ستایی . چالشکری
 آرجهن . پایه . پله . نزد بان

- آرمان = آمان . آرزو . رشک
 ارمذ = اورمذ . ستاره هرمز . زاوشنام روزیک
 هر ماه خورشیدی . اهورا مزدا
 آرمغان = ناوان - لکفر - بلکند دادن . پاره دادن . آرمگان .
 آرمک = گونه ای پارچه نخی خاکستری
 ارمگان = آمزگار - خجسته - خوشبختی
 ارمند = آرمینه . آرمنده . آرامگرفته
 آرمی = ارمنستانی
 آرون = پیش بنا
 آرب = خرگوش
 آردان = میادا . نیوش زدن . نایدیری
 آروح = جانها . روان ها
 ارواحنا فداء = روانهای ما برای تبریز
 آروس = کلا . سامان . آخرین
 آروند = آزمایش . آزمون . آروین - فرب
 آروند = اروند رو
 آروین = آزمون . آزمایش . آروین . اروند
 آره = ابزار د روگری
 آره کش = چوب پر
 آره ماهی = گونه ای ماهی
 آرب = کج . خمیده . اربو
 آرب = دانا . خردمند . بینا . استاد . آگاه .
 هوشیار
 آریش = هوشیار . پخرد . زیرک
 آریک = تخت . تخت پادشاهی . اوریک
 ازا = برابر . روپرو . بجا
 ازار .. ازاره = بوشک . لونگ . پای دیوار
 ازاله = ازالت = نابود کردن . دور کردن . زد و دن
 پاک کردن
 ازدحام = اینبویه . هنگامه . بپاکردن
 ازدر = نایسته . سزاوار . درخور . برازنده
 ازدو = شیوه درخت آرلن
 ازدواج = زناشویی
 ازدیاد = افزون . زیاد شدن . افزودن . افزونی
 افزایش
 ازرق = کبود . آبی . نیلگون . راغچشم
 ازکن = باکتر . پرھیزکارتر . پارساتر
 ازکیا = باکان . باهوشان . آیران
 ازکل = گونه میوه است
 ازل = همیشگی . دیرینگی
 ازلى = نا آغاز . همیشه بود . بود و خواهد بود .
 ازالل = لغزاندن . گمراه کردن
 ازالم = منکیا (فارها) تیرهای بی پر . تیرهای منکیا
- آرمان = (ترکی) شیر درند
 آرمن = اینجن
 آرش = این - اندازه چ نا آرنک
 آشاد = راهنمایی
 آرنند = بتر . برومین تر . دلبرتر
 آرسک = رشک
 آرسکن = رشکین . دارای رشک
 آرصاد = آماده ساختن . نگهبانی . پاسیدن
 آرقر = زمین
 آرضا = خشنود کردن
 آرطاع = شیردادن
 آرضی = زمینی
 آرتاب = ترسیدن
 آرغ = کیک . کلک . زنگنهای خوراک
 آرغا = ارغال . جوی . جوی آب . رودخانه
 آرظاب = خواهان کردن
 آرخ = ارخ . پیچ . ارخ
 آرغل = ازغیر . پیچ . ارغل . پیچ .
 که به درخت من پیچد و بالا میرود .
 آرفن = ارغون
 آرشنده = آرمند . خشم آسود . ارغنده . آرغده
 آلغه
 آرفنون = گونه ماز . ارغن . ارغون . ارغون
 آرغوان = درختی است با کلماهی سن رنگ
 ارجوان
 آرمه = زیرک . رند . فربکار
 آرغیدن = خشم کردن . انتیختن . سنبزه
 ارافاق = کلک . میرانی . نرمی
 ارفاه = برآسودن . آسایش . تن آسایی
 آرائع = بلند تر . بتر . بلند پایه تر
 آرقطام = شمارها
 آرقم = ماسیاهو سفید . بدترین مارها
 آرکاک = باران ریز
 آرکان = بایه ها . ستوهایا - ستار
 آرگان Organe اندام . کارمند . هموند .
 دستاوریز
 آرگ . کاخ . کوشک
 ارگ ساز Orgue
 ارگانیزه Organise سازمان یافته
 ارگانیسم Organisme کالبد . پیکر . اندام
 آرم = باغ پیشست . باغ میتو
 آرم = منگنهای راه

اسپرائز Sporange	هاگدان - کیسه نهانزابان	ازمه - روزگاران . هنگامها . گاهها . زمانها
اسپرت Sport	ورزش	ازنج - جفتها
اسپریز سپریز		ازهار - شکوفه ها
اسپریز اسپریز	اسفرره	ازهر - سفید . بسیار روشن . درختان - ماه - کاچنگلی
اسپریز اسپریز	پنهان اسب دوانی	ازخ - آزخ . آرخ . دلسربی . بکنه . بیزاری
اسپریز گیاهی است	خوارک چاتوران گیاه خوار	آزور - (تبل) یک از ابزار جنگی
اسپریم گل و بینه	گل خشبو . اسپریم	ازد رانکن . کشت جنگی که از در بیاندازد
اسپریم اسپریم	سپریم . اسپریم . سپریم	ازد رانداز . ابزار ازد راندازی
اسپریوس کاخ پادشاهی	سپریوس	آرد ها . مارسیار بزرگ . ازدر
اسپریوس اسپریوس	-	ازد ها پیکر . تنومند چون ازد ها
اسپریوس میدان اسب دوانی	اسپرس	ازد ها فش . ازد هاوش . ازد ها مانند
اسپریوس اسپرس		ازگان . آزی دهak
اسپریالیتی Spéciale	پیوه . ویژگی	ازگان . ازکهان . تبل . بیکاره . ازهان - سنگبزرگ
اسپریالیتی Spécialité	ویژه	ازگان . تبل . بیکاره . ازهان -
اسپریالیتی Spécialité	ویژه	زکهان . زکن - سنگبزرگ
اسپرید اسپرید	اسفند و میهد . اسپنی	ازوسه . گاهی است
اسپرید اسپرید	اسفند و میهد . اسپنی	آزه . آهک
اسپرید اسپرید	خردل	آزیر . هوشیار . آزیر
اسپوختن سپوختن	فروکردن	آن - پایه . بنیاد . شالوده پی . نهاد
اسپهید سپهید	سپهید . سپهیسالار	اسایه - اسائیت - بدی . تباہ ساختن
اسپید سپید		اساییر = چهاران . در شمار چهارها
اسپیدار سفیدار		اسارت = گرفتار شدن . بندگ . در بیند افتادن
اسپیل دزد اسب		بردگی
آست آموزکار آموزنده دانا	آستاد	آسام = پی . بنیاد . پایه شالوده
آستادن ایستادن	ایستادن	آساننامه = بنیاد نامه . پایه نامه
آستار پرده ها	آستار Starter	آساطیر - افسانه ها . بیرون سخنها
آستاره ستاره	ستاره	آساطیرالاولین = افسانه های پیشین
آستار کارآموزی Stage	کارآموزی	آساقل = پایینها . زیرتین ها . پست ترینها
آستانزir Stagiaire	کارآموز	آسامی = نامها
آستانسیون Station	ایستگاه	آسب . جانداری با هوش که برای سواری و بارگش
آستاغ ستاغ	کره اسب - ستون . نارا	پکارمیرو . آسب
آستان سناک	ستون . شاخه نورسته . شاخه نوراست	آسب آبی . جاندارست تنومند در آب بخوبی
شاخه نومو		شنا میکند
استلاکتیت Stalactite	چکیده	آسباب = دست آویزها . سامان . اروس . سامان
استلاگمیت Stalagmite	چکنده	آسباط = نوادگان دختری - پیروان موئی
آستان دهنده لگام	لگام . زین و برك . اوستام	آسباع = درندگان
آستان ستاب		آسب انگیز . همیز
آستانه Stampe	مهر	آسیق = بیشتر . جلوتر . بیشتر از پیش
آستان جای ایستادن		امهاج . استفاج
آستاندار فرم انواری استان		امهاء . سباء
آستانداره هم سنگ همانند نمونه *		اسپر Spore هاگ . هاک . یاخته ریزه

استخلاص = رهایی	ستادن =
استخوان = سخوان	ستادن = سخوان
استخوان بندی = همه استخوانهای کالبد	از رفت بازداشت = سیلانگاهداشت
استخوان دار = نمار از پاک توارد = ارجمند	استبداد = خود سری = خود کامگ = خودکاری
استدعا = درخواست = خواهش	استبر = استبر = کلفت
استدلال = فرنود = رهبر = فرنود آوری	استبرا = پاک کردن = پاک خواستن
استدن = ستدن = ستادن = گرفتن	استبرق = دبیا = پرند = نام درختن است
استر = چمنا	استبرک = دبیا = پرند = بینای خواستن = بیناشدن
استراتژی Strategie لشگرکشی = دانش رهبری	استپ Step = جله = چعن زار
ارتشر = رهبری	استپ Stop = بایست
استراحت = آسایش خواستن = آسودگی = آرمیدن	استنار = یوسیدگ = پنهان = نهان = پوشش
برآسودن	استنمار = بهره برداری = بهره بردن = میوه
استراق = دزدیدن = دزدیده کاری	چیدن = پرخوری
استراق سع = دزدیده کوشکردن = پنهانی	استنشا = بیرون کردن = مگر = بجز = جدا
گوشکردن	استنشانی = جدایی = رانده شده = بجزانشکه
استرجاع = برگرداندن = بازگرفتن	استنجات = پذیرفتن
استرجام = همراهان = پخشایش خواستن	استجاوه = زنگار خواستن = پنهان خواستن
استرخا = برگشتن = مستشد دن = فروشننگی	ملاکیدن = سلاک کردن
مستش	استجاهه = زنگار خواهی = دستور خواستن
استردن = ستدن = تراشیدن = پاک کردن	استجاع = گردآوردن
استرد = سترده = تراشیده = پاک شده	استجاعه = خون آئی از بجه دان = روخون افتادن = برگشت دادن
استرداد = برگشت دادن	استحاله = دگرگوئی = برگشته
استریزاق = روزی خواستن = روزی جستن	استحداد = نوآوردن = نوسازی = کاوش کردن
استریمال = نم شدن = فروشننگه شدن موی سر	استحمل = بهره خواهی = بدست آوردن
گستاخ کردن	استحضار = آگاهی = یاد آوری
استرس = بیل = افزار کردن زمین	استحفاظ = نگهداری = یاد گرفتن
استرناد = راهنمایی خواستن = راه راست جستن	استحقار = کوچک نمودن = خوار کردن = خرد
استرضا = خشنودی خواستن	شمری
استرضاع = شیردادن خواهی	استحقاق = میزاوار = سزاواری
استرعا = نگهداری خواستن = همراهان خواستن	استحکام = استواری
استرلاپ = سترلاپ = سرلاپ = ترازوی آنتاب =	استحکمات = باره ها = باروها = استوار سازیها
ابزار پیدا کردن بلندای ستارگان (از بیونان گرفته شده است)	استخلاف = سوکند خواهی
استرلینگ Sterling بول انگلستان	استحلال = رواخواهی = رواشمند = روابند اشتن
استرنگ = مردم کیاه = گیاهی است	استیحتمام = شستشو = بکرمابه رفتن
استروا = بوگرفتن = بورداشت = برآسودن	استخاره = نیکویی جستن = شکون زدن
استرزن = نازار = سترون	استیخبار = آگاهی خواهی = اگهی جستن
استرونومی Astronomie ستاره شناسی	استخدام = بکار راد اشتن = بکارگرفتن = کار خواستن
استره = تیغ سرتانی	استخر = آبکیر = نالاب
استریل Stérile بی بار = بیبر = نازار =	استخراج = بیرون آوردن
سترون = پالوده	استیخاف = پنهان نمدن = نهان = پوشیده
استزاده = استزادت = فرزون خواستن = بیش خواستن	استخفاف = سیک کردن = خوار کردن
استسعاد = نیک بخت خواستن	

- استقامت = پایداری . ایستادگی . پاچشانی
 استقباح = رشت داشتن
 استقبال = پیشواز . گاه آینده . پذیره شدن
 پیش‌رفتن
 استقادم = پیش - دلبری
 استقرار = کجکاری . جستجو . پیگیری .
 ازیز رفتن
 استقرار = جایگیر . پایرگا . جاگرفتن . آرام
 گرفتن . جایگزین شدن
 استقراض = وام خواهی . وام گرفتن . وام کردن
 استقصاء = کوشش . جستجو . کاوش
 استقلال = آزادی . ناپیومنی . ناپیوستگی
 استکان = فنجان
 استکانه = فروتن . خواری . زاری
 استکبار = بزرگاندیشی . بزرگپند اشتن -
 خود نمایی
 استکتاب = نویسنده . روئویس . روئونت بر
 داری
 استکثار = فراوانی . افزونی . بسیار انکاشتن
 استکرا = نایسنده
 استکشاف = یابش . یابیدن
 استسلام = سودن . دست مالیدن . بوسه زدن
 میمون . خجسته شماری
 استلذاز = بامزه . خوش . شاه شدن
 استلزم = بایسته . بایا
 استم = ستم . بیداد . آزار
 استیاع = کوشیدادن . کوشفرادان . شنیدن
 شنودن . نیویشیدن
 استمالت = دلچیوبی
 استمتعان = برخورد اری . بفره جستن . برخورد ار
 شدن
 استمداد = یاری . نک . کومک
 استمرار = بن دربی . پیوسته . بریک روش
 رفتن . پی گیر
 استمزاج = جوایز دن . چکنگی خواستن
 استمساك = یاریدن . چنگداری زدن . دست
 آورن ساختن
 استمناء = جلد . جایش . آبکاری . آب پشت آوری
 استمهال = کوته‌ها . تنبلی . هنگام خواهی
 استنباط = دریافت . پی بودن . پرکردن
 استئنه . پستانه . رشت درشت . پیکر . دلبری
 دیو
 استنتاج = بهره . چکه گیری . بهره برداری .
- استسقاء = آب خواهی . باران خواهی سبیاری
 آب آوردن نکم
 استشاره = کنکاش خواهی
 استشمام = بوییدن . بوکشیدن . بوردن .
 بویافتن
 استشهاد = گواهی خواستن . گواهی خواندن
 گواهی
 استصحاب = همدمن
 استهباب = روایید . راست و درست پند اشتن
 استطاعت = توانایی . یارایی . سرمایه
 استطلاع = آگاهی
 استظهار = یاری خواستن . پشت گرمی داشتن
 پشت و مناه خواهی
 استعاره = نثار . دست و پزه
 استعانت = یاری . نکم
 استعجاب = شکنگی س
 استعجال = شتاب زدگی
 استعداد = آمادگی . توانایی . یارایی
 استعیاب = تازی وار . رشت گفتن . دشمن گفتن
 استحقا = رهایی خواستن . برگزاری از کار
 استعلال = درمان . چاره
 استعلام = جویا . پرسش . آگاهی
 استعمار = یازیدن . آبادانی خواهی . دست
 درازی .
 استعمال = بکار آوردن . بکاربردن . مکاروا
 داری
 استغاثه = دادخواهی . دادرسی . فرباد
 رس
 استغفار = آمرزش خواهی
 استغفار الله = آمرزش میخواهم خدا ایا
 استغلاق = میگیرند
 استغلال = دانه خواهی . دانه داشتن
 استغنا = بن نیازی
 استفاده = سود
 استفاضه = نیکری . بفره برداری - فائی شدن
 استفتا = وجیر خواهی . نیگر خواهی . پرسش .
 نگر پیشوا خواستن
 استفتح = آغاز . گشودن
 استغرا = بالا آوردن . شکوفه
 است汜ار = جوایز دن . پرسیدن . پرسش
 استفهام = پرسش . وانهای پرسش در پارسی
 بدین مانند . آیا . چه . چرا .
 چند . که . کو . کدام . کجا

- استنجه = رستن . رهایی . با کلخ پاک کردن . استینفه = مزایاری خواهی . بدله خواهی . پاک کردن با سنجک
- استنساخ = روتوشت . روتوسی .
- استنثاق = بربیدن . دم برآوردن . هواخوردان . استیلا = چیرو شدن . چیرگ . پیروزی .
- استنمار = یاری خواهی . کلخ خواستن .
- استنطاق = بازیررسی باز جویی .
- استنکاف = سریجی . سریاز زدن . خود داری .
- استنکد اشن از کردن = تمهیه میان زین .
- آستوا = برابری . بیکسانی . میانه (خط استوا) . آستنکد اشن از کردن .
- آستوار = پایداری . پایرجا . راست . درست . درستکار
- آستوار ، یکی از پایه های ارتش از گرهبان بالاتر
- آستوار نامه . شناسایی نامه .
- آستواهی = هرگزی که باندام متون باشد .
- آستوان = استوار . سخت . پایدار . پایرجا . راستکار
- آستودان = متودان . گورستان .
- آستودن = متودن . متودون .
- آستور = متور
- آستون = متون .
- آستوه = خسته . مانده . افسرده . واماند .
- ستوه = به تنگ آمده .
- آسته = متوه .
- آسته . سته . سقره . سیز . استیزه .
- آسته . هسته . استخوان .
- استیهان = مبک نمردن . کوچک دانستن .
- استهزا = رخشند . دست اند اشتن . خندیدن .
- استهلاک = ازین رفته . نابود . اندک اندک .
- وام خود دادن
- استهیدن = متیدن . متیدن . استهیدن .
- استیجاب = مزایار . باسته . دلخور . روا .
- استیجار = بذن ذری گرفتن . مذ دری . سلاکی .
- استیحاش = رمیدن . دلتکشیدن . بیعنایش .
- استیغ . ستیغ . سیزه مرکوه . بالای کوه .
- استهدا = دستوری خواهی .
- استیز . ستر . سیریک چهل من . ستاره .
- استیزه . پیتیزه .
- استیصال = نیازمندی . بی چمزی . درماندگی .
- روشه کن ساختن
- استیضاح = باز خواست . خواستاری .
- استیغ . ستیغ .

- آسَوْد - سیاه
 اِسْهَال - شکم روشن . شکم زُوه
 آسْمَل - آسمانتر
 آسِمَر - گزناوار . بندی
 اِشَارَه - نمار . نشان . پرخیده
 اشارات - نمارها . نشانها . پرخیده ها
 اِشَاءَه - پراکنده . افساده . آشکار کدن .
 اشپیختن . اشپوختن
 آشام - خوران باشد ازه . شام
 اشانتیون *Échantillon* نمونه
 آشَبَاح - سیاهی ها . رزان نماها . کالبد نماها
 سُنبانها . سُنبونها
 آشیاع - سیر . پرکردن
 آشیبو . زغال . زغالدان
 آشَبَه - مانند تر
 اشپیختن . اشپوختن . پاشیدن . افشدیدن .
 پراکنده کردن
 اشپیخته . افشدنه . پاشیده شده
 آشپیل . آشیل . تخم ماهی
 اشتَاب . شتاب
 اشتاد . روز بیست و ششم هر ماه خورشیدی و
 نام فرشته
 اشتافتن . شتافتن
 اشتالنگ . بیتالنگ . استخوان پاشنه با . پژول
 اشتباه - لغزش . کمان . فراموشی . نادرستی
 ندادنی
 اشتباها - ببراه . لغزش . ندانسته
 اشتباها - ندانسته کاری . لغزشی
 اشتر . شتر
 اشتراط - بینان کردن
 اشتراك - انبازی . همباز . هموندی
 اشتولد - بد دل . ترسو . گلنه توز . گنه جو
 اشترك . شتر کوچلا . خیزاب . شترک
 اشتعال - اغروخته نشدن . برآزو خنگی
 اشتعال - درکار . سرکار . بکاری پرداختن
 پیشه
 اشتلاق - شکافتن . گردیده . نیمه گرفته
 اشتک . پارچه ایک بجه نوزاد را در آن پیچند
 (قداق)
 اشتکا - گله کردن . دادخواهی کردن
 آشتُم - تندی ستم . پرخاش . هیاهو
 آشتُر . آشبو . زغالدان
 اشتود . اشندو . روز دوم از پنجه دزدیده که
- اسْفَند - اسپند
 اِسْفَند - ماه دوازدهم سال خورشیدی .
 اسندار . اسندارند
 اهْفِيكُوكَاف *Sphygmographe* پیشر سنج
 اِشْقِيوش . اسفرزه
 اِسْقَاط - افکنن . انداختن . فرسوده . گهنه
 بیمهوده
 آسْطَام - بیمارها
 آسْقَف - پیشوا
 اِسْكَات - آرام کردن . خاموش کردن
 اسکادران *Escadron* کروه سیاهی سوار .
 اسواران
 اسکادریل *Escadrille* تیپ دریایی
 اسکاف - کفتندوز . کفتگر
 اسکان - جاداون . نشاییدن . آرام کردن
 جاگیر
 اسْكَار - اسگدار . نامه بر
 اسکرک . سکسک
 آسْكَوَه - دوری (بشقاب) . جام آخروری
 اسکرم *Escrime* شمشیر بازی
 اسکلت *Squelette* استخوان بندی
 اسکله . ایستگاه کشی . ازیتالیایی گرفته شده
 اسکناس . پول کاغذی . ازروس گرفته شده
 اسکچ - گنده دهان
 اسکدان . کلیدان - کلید
 اسکنه . ابزار سوراخ کردن درود گران
 اسکنه . یک گونه پیوند به تن درخت
 اسکرت *Escorte* پاپرور
 اسکنر . اسکریز . جفتک . لگ . الیز . سکیز
 اسگدار . نامه بر . اسگدار
 اسلاف - پیشینیان
 اسلام - فرمانبر ارشدن به آتش . پیوستن به
 کیش اسلام
 آسلَحَه - افزار جنگ . جانه
 آسلُوب - روش . شیوه . راه
 اسلامیون . نگارو سیمه های پیجیده
 اَسَم - نام
 آسَاء - نامها
 آسَار - افسانه ها . داستانها
 آسَاع - گوشها
 اِسْنَاد - پیوستگی
 اسناد - استوار نامه ها
 اسوار . سوار

- اشکهه** . شکنه
امکل . اسین که دست راست و پایی چپش سفید باشد
امکلک . گونه ای شکجه . چوب لای انگستان
گاردن
- انکم** . نمک
انکیه . شکمه
انکنج . نشکنون
انکنج . شکنج
انکجه . شکجه
اشکنه . خوراک آبدار آرد پیاز تخم مرغ
اشکوب . آشکوب . رده های ساخته ای . بالاخانه
انکوختیدن . آنکوختیدن . لغزیدن . شکوختیدن
بسدر آمدن
- انکوه** . شکوه . گل درخت
آنکوه . شکوه . گل درخت
انگرف . شگرف . سخت . دشوار
- اصل** *Echelle* . پایه . نوبهان . زنه
اشتم . بوبیدن
اشمعزار . رسیدن . بیزاری . چندیش
آشن . اسن . جامه بازگونه . جامه وارونه -
خریزه نارس
- اشعار** - چاهه ها . چکاهه ها . سرواد اشن . درختن است چون سفید ار . اشنک
آشنا . گوهر گرانبهها - شنا . شنا کنده
آشنان . گیاهی است که در شوره زار ها میرود و
**از خاکستر آن شخار بدست میاید و از
**رسنه خشک آن بنام چوبک اشنان برای
**شمتشوپکار میورد . خرد . خلخان
اشنه . آذر برو******
- اشنودن** . شنودن
اشنوسه . اشتوشه . شنوشه . ستوسه . ستوسر
(عطسه)
- اشو** . بهشت . پاک گوهر . روشن دل .
پاسندن (مقدس)
آشه . شیره درختن است چون کندر
آشهاد . گواهان
آشیب . خاکستری . سفید و سیاه . اسب خاکستری
آشهر . نام تر . نامدار تر - آنکار تر
آشمر - ماهها
آشیا - چیزها
آشیاع - پیروان . یاران
اصابت . درست گفتن . برخورد ن . برخورد .
رسیدن تیره نشانه
اصابع - انگستان
- جشن زرد شتیان است .
بنج روز بایان سال .
اشتهاه - گرنگی . خوراک خواهی
اشتهاه - نامی شدنیه
اشتهاه - آزو مندی
أشجار . درختها . درختان
أشجع . دلبرتر
أشخار . شخار . از اشنان گرفته میشود .
أشخاص - کسان
أشد - سخت تر . استوار تر . تند تر . تواناتر
أشتر - بد تر
أشرار - بد کرداران . بد ان
أشراف - بزرگان . بزرگواران . بلند پایاکهان
إشراف - بزرگتری . زیرینی . آکسی یافتن
إشراف - درخشیدن . روشن شدن . آنتاب تر
آمدن . فراتین
إشارقون - فراتین
إشراك - همبازشنن
أشرمه - نوشیدنیها
أشرف - بزرگوار . آبرومدان . آبرومندانه تر
إشعار - آگاهی دادن
أشعار - چاهه ها . چکاهه ها . ها . ترانه ها
إشعال - افروختن آشن
أشتعب - ناخدار . شاهه فراخ
أينقه - پرتوها
أشنه ایکس - پرتو گنم . پرتو آشوغ
أشنت - آشنه موی
أشعر - دانابر - پرمیو - گونده تر
إشغال - جاگرفتن . یازیدن . بکار رواند اشنن .
پیاده کردن نیرو
اشفاق - همراهانی . بیم داشتن
أشنق - سنگل تر . بد گوهر تر . تیره بخت
أشنیا - تیره بختان . بد بختان
أشگ . چکه آب . چکه . سرشگ . سرشگچشم
اشگبار . انگریز . گریان
إشكاف . چاک . ریخه . شکاف . جای گذاشت
آوند و سامان - گنجه
أشکال - مانند ها . نگارها . چهره ها
إشكال - دشواری . سختی . پیچیدگی . گرنگی
شکرف
اشکردن . شکردن . شکار کردن
اشکستن . شکستن

- آخداد = ناسازها . دشمنان . ناسازکاران .
 آخشنگان = کیاکنها
 آفر = زبان دارتر
 اضرار = زبان رسانیدن . گزند
 اضرام = دندانها . دندانه ها
 اضطراب = نگرانی . آشفگی . تپیدن . بی ثابی
 تکمیله . تلوایه . قطعن . بی آرامی .
 تالواسه . تاسه . تاسا . پلواسه
 اضطرار = ناچاری . بیچارگی . درماندگی
 اضیاف = سست کردن . ناتوان کردن
 اضیاف = دوچندان کردن . فروشن
 اضعف = ناتوان تر
 افضل = گواهتر . خوارتر
 اضلاع = پهلوها . دندنه ها . برها . کتارها
 اصلال = گراهی . گمراهی کردن
 اصلاحل = نابودی . نیستی . ازین رفتن .
 تباء شدن
 اطافت = فرمانبرداری
 اطاق = (ترکی) اتاغ . خانه
 اطالية = دراز کردن . درازا
 ایلیاه = پیشگان
 آطراف = سویها . کتاره ها . کرانه ها . پیرامون
 اطرافی = کتارگان . پیرامونیان . پیرامونی .
 کاری
 اطعم = خورانیدن . خورک دادن
 اطعمیه = خوراکها . خورنیها
 اطفاء = خاموش کردن . فروشناندن آتش
 اطفاییه = آتش نشانی
 اطفال = کودکان . بچه ها
 اطلاع = اگهی . آگاه شدن
 اطلاعما = آگاهانه
 اعلان نامه = پخششانه
 اطلاق = رها کردن . روان کردن . گشودن
 نامیدن .
 اطلال = پیرانه های آبادیها . خانه ها .
 پیرانه ها . بجامانده ها
 اطلس = پرنده . تیره خاکستری
 اطلس *Atlas* انس - گردہ زمین
 اطلس = گل شیپوری
 اطعم = ازمند کردن . آزها
 اطعمان = آسایش دل . آرام . آسودگی
 اطناب = دراز کردن سخن . درازا . رسما نهان
 اطوار = کدارها . گونه ها . ادا ها . ریخت ها
- آماق = کوچکتران
 إماق = نیک نژادی . ریشه دار بودن . نژاد .
 اشو
 اصبع = انگشت دست یا با
 افع = درست تر
 أصحاب = باران
 امداد = فرستادن
 آمدق = راستگوئی . راست تر
 اصرار = پاقشاری . ایستادگی . استواری . واله
 اصراف = نا چونی
 اصطلاح = استراب . سترلاپ
 اصطکاک = بهم خوردن . بهم کوتفن . مالش
 اصطبل = استبل . باره بند . دوش
 اصطلاح = آشنا . زبان زد . زبان آزی
 اصب = سخت تر . دشوار تر
 اصفا = گوش دادن . گوش فرا دادن
 آصغر = کوچکتر . خرد تر
 آصفران = دل و زبان
 آصغر = زود
 آصفیا = برگردیدگان . پاکان . نیکان . دوستان
 اصل = بین . ریشه . بین . بنیاد . نژاد . بین
 کشش . سرش . نهاد
 آصلا = هرگز
 اصلاح = مازنی . آراستن . نیکوکردن . آشنا
 آصلان = شیر و رنده
 آصلة = پنک تیر . پنک درخت . یک ریشه
 اصلع = شایسته تر . بهتر . سزاوار تر
 اصلح = دغسر . رون . چکاد . سربی مو
 اصلی = خود من . نهادی . سره . پاک .
 درستی
 آمم = کر . شنیدن . سخت استوار
 اصناف = رسته ها . پیشه وران . گونه ها
 اصنام = بتها . بخ ها . فخ ها
 آصوات = آواها
 اصول = ریشه ها . پایه ها . آبین ها . شیوه ها . پایگی . بین
 اصول = اشو . ریشه دار . پاک نژاد . باگوهر
 اضافه = روشن کردن . روشنایی دادن
 اضافه = بباء ساختن . ناجیز ساختن
 اضافه = افزودن . فروزن . افزون . زیاد کردن
 افزایش . افزودگی . بیشتر کردن . پیش
 اضافی = زیادتی . بیشی . فروزنی
 اضحنی = جشن پیش مرگی . چشن کربان

- اطواری - لوندی . بشکی . جوری . گونهایی . آجم - بیگانه به نازی
 آههار - پاکان . آجمن - ایرانی . پارسی . بیگانه از نازی . ناتازی
 آطرر - پاکتیر . باکیزه تر . آجوبه - شکنی . شکفت آور
 آعدا - دشمنان . آداد - شمارها . آماده کردن . آدم - نابود کردن . نیست کردن . کشتن .
 آظمهار - پدیدار . آشکار کردن . بنیان آوردن . گفتن .
 آظمه - آشکار تر . پدیدار تر . نایاب تر . روشنتر
 آظمین الشمس - نایاب تراز آفتاب .
 آعاده - بازگردانیدن . دوبارگی . بازگشتدان .
 آغارب - نازیان . آعرب - جنبش و اواز . جنبش و اوت - درست گفتن
 آغارب - زیر . زیر . پیش)
 آغاربی - نازی . بیابان تشیین .
 آعراض - روی برگرداندن . دوری کردن . پرهیز کردن
 آفرت - شناخته تر . نای تر .
 آهایار - استوار . پذیره . ارجمندی . اچ .
 آفرت - گرامی تر . ارجمند تر .
 آعزاز - گرامی . پام . ارجمندی . آبرو .
 آفلام - روانه کردن . گسل داشتن . فرستادن . پشتونی
 آستارانه - استوار نامه . پذیره نامه . اچ نامه .
 آستاد - ستم . بیدار .
 آستاد - گرامی .
 آستاد - اخ گذاردن . بشمار آوردن .
 آستاد - بیانه روی . بیانه . هم آهندگ . داد و داد احسار . شنگی . شنگ سنت . نیازمندی . نداری
 آستاد - بیانه . ناتوانی .
 آستاران - واخواهی . واخواست . آک آوری . آک
 آشیلی - شکور .
 آعشار - ذه .
 آعصاب - بین ها . رشته ها .
 آعصار - روزگاران . ایوار .
 آعصر - آهو . بُزکوهی که دست یا پایش سبید
 باشد .
 آفنا - هموند ها . آندام ها . بُرخه ها . پاره ها
 کارمندان
 آفهاد - باروها .
 آعطاء - بخشیدن . بخشش .
 آعطیمه - بخششما .
 آعظم - بزرگ کردانیدن . بزرگ شمردن . به بزرگ
 متعدد
 آعظم - بزرگتر .
 آعقاب - بازماندهان . نوادگان . فرزند زادگان
 آعقل - خود مند تر .
 آطعن - بزتر . بلند تر . بالاتر .
 آعلیحضرت - فرگاه . خدا یگان .
 آلا - بلند کردانیدن . بالا بُردن . بلند جای .
 بُرخه

- اعلام - آگهی . نشان - پیشوا - پرچم
 اعلامیه - آگهی نامه
 اعلان - آگهی
 اعلان - داناتر
 امّ - همگانی تر . فرایگیرنده تر - درستتر
 سبیر تر
 آسمی - کور . نابینا
 اعماق - کور کردن . نابینا کردن
 آمار - زندگی کردن ; سالهای زندگی
 آسماق - زنگا . گزدیها
 آعمال - کردارها
 آعام - اودران . اندران . بزاد ران پدر
 آعناق - گردنهای
 آعونان - پاران
 آمعن - کج . ناراست . خمیده - بد خوی
 آمسکر - یک چشم - روده کور
 آعباد - چشنهای
 آعبان - بزرگان . تو انگران - ساختمنها
 آعبانی - ساخته ها . ابزار ساختمانی
 آغاشه - فرباد رسی
 آغانی - سرود ها . آواز ها
 آغبر - خاکی . گرد آسود . رنگخان
 آغزراب - بیگانگی
 آغتشال - شستشو
 آغتشاش - شورش . آنفگنی . آسودگی
 آغتماب - دست یازیدن . سنتکاری . یازیدن
 آغتمام - اندوهگین . اندوهناک
 آغتمام - گرانداری . ارجمندی . بازیافت
 آغذیه - خوران . خوردن
 آغراض - خواسته ها . آهنجگاه
 آغراق - گده گوبی . بیش گوبی
 آغبیه - پرده ها
 آغضان - شاخه ها
 آغفال - فریقتن . گول زدن
 آغلاء - گران . جوشنانیدن
 آغلاط - لغزش ها . شخش ها . آهوبها .
 نادرستیها . سپاک . زیاک
 آغلاظ - درشتی . سخن درشت گفتن
 آغلب - بیشتر . کاهی . چیزو تر
 آغاء - بیهوشی
 آغاض - چشم بیهوشی
 آغشی - دارانه . بی نیازتر
 آغا - بی نیاز کردن . تو انگر ساختن . خوشبود . آغا . درختی است بر شاخ و برگ

- آنرا . آنرا . آنرا
آنراخ = جوجه ها
آنراشی = افزون . افزونی . افزون کردن .
آنراختن . افزاشتن . افزاییدن . بلند ساختن .
آنرودن . بیشتر کردن . بسیار شدن . افزاییدن
آنراخته . افزاشته . بالابرده
آنراد = کسان . تنها
آنراز = فراز . بلندی (منبر)
آنراز = جد اکردن
آنرازیده . بلند کنده . بالابرند .
آنرازیدن . افزاختن . افزایشتن . بلند ساختن .
آنراستن
- آنرام . کاربز . چشم . خرگاه (خیمه)
آنراس = اسبما
آنراشتان . افزاختن . بلند ساختن . بالابرده
آنراشته . افزاخته . بلند کرده شده . بالابرده
شده
آنراض = باندازه و میدن . برگزیده (زکات)
آنراط = زیاده روی . زیادگی
آنراه . خوراک زندانیان
آنربیون . قربیون . ابریبون . گیاهی است بمانند
کاسنی
آنرس . فرساب . فرساب . فرساب (زکات)
آنرسان . سان . فسان . فسن . سندگساب .
آنرسانه . داستان
آنرسانه . سرگشت . داستان
آنرسای . رام کنده . افسونگر . نسا . هم آیند .
چو : مارناسای - فساییدن
آنرس . نکار چاپ
آنرس . تباه تر
آنرس . کلام پادشاهی
آنرس . کسیک در اراثت از ستوان ببالا باشد
آنرسنگ . پرمدگی . دل سردی . بیخ بستگی
سرد شدگی
آنرسدن . پژمرده شدن . سرد شدن . بیخ بستن
بسته شدن . دلسوز شدن
آنرسده . فسرده . پژمرده . دلتگش . بیخ بسته
آنرسوس . دروغ . سمت . اندوه - ریشخند . فسوس
آنرسون . نیرنگ . دمده
آنرسونگر . فسونگر . افسون خوان
آنشار = آشکار کردن
آنشار . نام یک از خانه های تخته مورد - نام یکی از
آنهنگها . نام تیره ای از خانواره های
ایرانی
آنشاردن . فشردن
آنشاردن . افشاریدن . ریختن و یاشیدن . پراکنده
کردن . فشاندن . فشنیدن . اوشاندن
اوشانیدن . هرچه که با آن بشود کار انجام داد . اوزار
آنشار . فشن . بیغشان . افشارنده . هم آیند . چو :

- افلنجه . گیاهی است که در پرشنگی بکار می‌برد
 افجع . زمین گمر
 آفتندی - (ترکی) - سور . خداوند . دارنداد
 آفندیدن . جنگکردن . ایستادگی کردن .
 دشمنی کردن . برائیختن بجنگ
 آفواج - گردانها . تیپها
 آنواه - دهانها . داروهای خوشبو
 آفول - پنهان شدن . ناهمید شدن . سناوه
 آفهم - نیوندها . پیرها
 آفونیون . اپیون . ترباک . شیروخشخان . هپیون
 آقاب - نزدیکران . خوشان . نزدیکان
 آقاوص - دوستین ها
 آقاپیا - افغا . درختی است با گلهای خوش ای
 گرفته شده از یونانی
 إِقَالَة - إِقَالَتْ - پس خواندن . برهم زدن خرید
 إِقَامَة - إِقَامَتْ - ایستادن . برواداشتن . راست
 کردن
 آقامیم - کسان - انگیزه . نهاد
 آقامیم ثلائة - نهاد سه کانه سیحیان (بدرو)
 فرزند . اسروش بد)
 آقامیل - پیمانها
 آقامیض - گرفتن . داد و ستد کردن
 آقبال - بخت . روی آوردن . امد
 آقبیام - سود گرفتن . پاره گرفتن . برداشت
 آقاده - پیروی کردن
 آقدار - توانایی . نیرومندی
 آقیرب - نزدیکی
 آقیراع - پیشگاه انداختن
 آقران - نزدیکی . پیوستگی . روابط
 آقسام - بخش کردن . سوگند خوردن
 آقیصاد - میانه روی . اندازگی . توسل .
 توسعه . داشتن توسعه
 آقیصار - کوتاهی
 آقیصال - خونخواری . افسانه کتن . سرگذشت
 کتن
 آقیضا - درخواست . دخواست -
 گذشت
 آقیضا - پیروی کردن . ازبی کس رفتن
 آقیبا - فراهم آوردن . انداختن . سرمایه گرفتن
 یادآمد - پیش رفتن . گام برداشتن . پیشی گرفتن
 آغاز کردن . انجام دادن
 آقدار - تواناتر . مرد کوتاه . کوتوله
 آقدس - باکتر . پاکیزه تر . اشورت
- د رافشان . زرافشان . آتش فشان .
 پراکنده . پاشیده . افشارنده
 آفشارنده . نشاننده . پراکنده کننده
 آفشارنده . فشارنده . پراکنده . پاشیده
 آفسره . فشرده شده . آب میوه
 آفسردن . فشاردادن . افسره گرفتن . فشاردن
 فشرده
 آفشارنده . نشاننده . فشاره هنده
 آفسرده . فشرده . فشارداده شده . افسره
 آشار . بینشار . فشاریده . افشارنده هم آیند
 چون : دست افشار
 آفسره . آب میوه . شیره
 افسره گیر . آب میوه گیر
 آفشه . آشک . شبن . پشک . افسنگ
 آفسنگ . شبن . آپشک
 آفسنون . چهار شاخ - پراکنده
 آفسنه . گذر نم کوفته . بلغور . برغل
 آفص - زبان اورتر . شیوار
 آفضل - برتری . نیکوبی . بخشش
 آفضل - افزونتر . برتر . داشمند تر
 آفطار - روزه گشادن . روزه باز کردن
 آفعال - کردارها . کارها
 آفعی - مار بزرگ . ازدها . شیبا
 آفغان . فریاد . فنان . زاری . آه . بانگ
 آفغانی . افغانستانی
 آفق - کرانه . کرانه آسمان
 آفق - ترازی
 آفکار - انگاره ها . پندارها . اندیشه ها
 آفکن . بینکن . افکنده هم آیند . چون دشیر
 آفکن . مردانکن
 آفکنن . انداختن . پرت کردن . بزمین زدن
 گستردن . نکدن . اوکدن .
 آفکننده . اند ازنده . پرت کننده
 آفکنده . گسترده . انداخته شده
 آفکار . آزده . خسته درمانده . رنجور .
 زخدمدار . فکار
 یل آفکار . دلفکار . دلخسته . آزده دل
 آفکانه . آنکانه . بجه نارسیده . بجه مرد . در شکم
 ا مادر . کانه . ایکانه
 افلام - ورشکستگی . بینایی . تندگ سی . نداری
 تهدید ستس
 آبلال - آسانهای . سپهران . سپهر . گردون
 آفلایکان - فرنستن . ستارگان . ستاره پرستان

اگر

- اکساب - بدست آوردن . دریافت کردن
 ایکسایب - دریافت . بدست آوردن
 ایکشان - پیدایش . برهنه شدن . یابشن . یافتن
 ایکفای - بس شدن . بس
 ایکت میک - درخت است پُرخار بمانند درخت
 انار آن سیام سخت خارد ارتلغ
 ایکتر - بیشتر . زاده تر
 ایکتیت - بیشترین
 ایکش - دورگه دوتخمه - دم مردی - (نفس
 لا هوتی) . ایکش نهان سوی . (نفس
 ناسوت) . ایک شناسنگ
 ایکذب - دروغگویی
 ایکرام - پاس . ایق . گرام داشتن . بخشش
 ایکرا - بیزاری . نایمندی
 ایکرکه - ایکرا . کاکره . گیاهی است بمانند با بونه
 ایکرم - ارجمند تر . گرام تر . بخناشکر
 اکرما Eczéma خشکی پوست
 اکهوزان Exposant ناینده .
 اکهوزسیون Exposition نمایش . نمایشگاه .
 نمایشگاه فرآزیده ها
 اکسون . دیباي سیاه گرانیها . جامه سیاه پُرها
 اکسید د وزنگ Oxyde de Zinc سنیداب روی
 اکسیر - کیمیا
 اکل - خوردن
 اکلیل - افسر . دیهم
 اکلیل الطک - ناخنک . یسک . بسه . بسدک .
 بسندگ (گیاهی استداری دانه
 های زرد) خالووا
 اکلیون . اکلیون . برگنگارکنیده . دیباي هفت
 رنگبارجہ ابریشمی گلدار
 ایکمال - وسنان . وشناد . درست . اسپورت .
 پساخت
 اکمل - درستر . پرتر . وسنا دتر . وشناد تر .
 اسپور - پساخت
 اکناف - پرها . سوپیها . کرانه ها . رَوْهَا
 اکرون . کون . این گاه . این هنگام
 اکوان - کیش . هستن .
 اکوان . نام دبوی - گاهه کار - گل ارغوان
 اکول - پرخور . بسیار خوار . نکو
 اکونومی Économie کم هزینگ . سود جویی
 اکمپ Équipe دسته . گروه
 اکید - استوار . سخت . بی چون و چرا
 اکر . گر . از . نیز
- اقدام - دیرینه تر . پیشتر
 اقرار - خستو شدن . هستوکردن
 اقرارنامه - خستونامه . هستونامه
 اقران - همکان . همانندان . نزدیکان
 اقرب - نزدیک
 اقربا - بستگان . خوبشاوندان . نزدیکان
 اقرن - پیوسته ابر
 اقساط - کوشنه ها . داده ا . بخشها . بهره ها
 اندازه ها
 اقسام - گونه ها . بخشها . بهره ها
 اقتشر - پوست کده
 اقصی - دو رتر . جای دور
 اقصمه - دو رکرد ن
 اقصسر - کوتاه تر
 اقطاب - پیشوایان . پیشوایان
 اقطار - نیمده ها . کرانه ها . کشورها .
 سرزمین ها
 اقطاع - بُرْدِن
 اقل - کتر . کترین . اقلیت - کترین
 اقلام - خامه ها . لک ها
 اقليد - کلید
 اقليم - کشور . سرزمین
 اقامار - ماه ها
 اقیشه - آخریان ها . کالا ها
 اقیاع - حشود
 اقوای - تواناتر . استوار تر . نیرومند تر
 اقواء - نیازمندی . بی توشه گی
 اقوال - مختار . گختارها . بیمانها
 اقوام - خوشباوندان
 اقویا - زورمندان . توانایان
 اقیاد - بند ها
 اقیانوس - دریا
 اکاپر - پزگسالان . بزرگران
 اکاذیب - دروغها . ناراستی
 اکارس - ساراغ . غاج . زماروغ . دنبلان
 چترهارخانه دیین . فله
 اکاسره - خسروان . خسروها . پادشاهان
 بزرگ .
 اکاف - پالان
 اکاف - پالان دوز
 اکال - پرخور . شکمو
 اکیاد - جگرها
 اکتاب - دوشهها . شانه ها

- الحق - بی کمان . راست . راست
 الْحَقُّ - سناش . سپاس
 الْحَمْدُ - میاس خدارا
 الْخَنْ - تابایان
 الْذِنْكَ - بیکاره . لوده . مفت خور
 الْرَّدُّ - تور بزرگ کاه کشی
 الْزَّامُ - بایا . پایسته کردن . پیای بندان
 السَّاءُ - همین دم . همین شو . کون هم اکون
 الْأَثْتُ - آلر . ران . اکر . سین . کول
 الْأَثْتُ - آیانیست
 الْأَثْتُ - بی آغاز . روز . دیرنه روز
 الْسَّنُ - زیان آور
 الْسَّنَهُ - زیانها
 الصَّاقُ - چسباند
 الْبَابُ - مغزها . خردها . نیوندها . پندارها
 الْبَهْتَهُ - بی کمان
 الْطَّفُ - نرمتر . هاکیزه تر . نوازنده تر
 الْعَطْشُ - تشنگی
 الْأَغْ - (ترک) توانا
 إِلَيْهِ - بیانه . پناهنده شدن
 إِلْجَاجُ - جوش و خوش دریا . درهم شدن آوارها
 إِلْعَادُ - ارکیش برگشت . بی گیش شدن .
 الْفَاظُ - سخنان . گفتار
 إِلْتَذَادُ - خوش . خوش مژه . خرسندي
 إِلْتَزَامُ - هدمن . همراهی . پیوستگی . پایستگی . آمخته .
 يَابِندَ - پایبند
 إِلْتَصَاقُ - پیوستن . چسبیدن . پیوستگی
 الْفَدْنُ - الفعدن . الفجیدن .
 إِلْفَاتُ - گرایش . برو . نگردانشتن . چفردن
 الْفَدِنُ - الفیدن .
 إِلْفَقَهُ - بهم رسیدن . بهم خودن . دیدار الفخیه . اندوخته شده .
 إِلْتَنَاسُ - پریزک . زنجه . موبه . فروتن . خواهش الفقدان . الفخن . الفده . اندوخته
 زاری
 إِلْتَهَابُ - ابروختک . برافروختن . زیانه کشیدن
 كُرْكَدَهْ . هم آیند . چون .
 آتَشَ - داشناروز
 إِلْتَهَامُ - پیوند . سریم آوردن . پیوستن . الْفَهْتَهُ - هزار
 چسبانیدن . سازش . سازگاری . جوش الْلَّهِهِ . الفیه . ابزار مردی
 الْفَهِیَهُ شَلَفِیَهُ - دیبره ای که دارای نگارها و
 خورد ن
 الْجَاهُ - ناجار . وادار . هناء . بخد اسپردن کار
 فرشیمایان بیوشا انگیز بوده
 الْجَحْتُ - الجخت . آز . امید . چشمداشت
 إِلْقَاءُ - افکدن . انداختن
 الْلَّهُ شَمَهُهُ - بکان انداختن
 إِلْحَاحُ - پائش ای . درخواست . زاری
 إِلْحَاقُ - رسیدن . پیوستن . بهم رسیدن .
 يَوْنَدَ دادن
 الْحَانُ - آوازها . آهنگها
 الْحَدَرُ - پرهیز
- Electro-Aim-ant

- الكتروترابي **Electro-thérapie** درمان آذرخش
 الكتروسكوب **Électroscopé** آذرخش آزما
 الکترومتر **Électromètre** آذرخش سنج
 الکتروستة **Électrisé** برقانگنه
 الکتريك **Électricité** آذرخش
 الکل **Alcool** نامو
 الکن **Kroil** کرویز **Caj** می **Zyan** کبردار
 الکو **Nouen**
 الله **Khada** خدا **Aizde** پروردگار
 الام **Dard** درد **Riq** ریق
 العاص **Sankhast** گرانبهای سفید بیرنکو
 سبزه من، آبی کوناگون
 المفتون **Rouwشت**
 المفع **Almu** المع **Bahoush** تیزبین
 المکتو **Doustend** دستیار **Dostiyar** دست برجهن
 اللو **Alao** الاو **Alao** زبانه آتش
 الوا **Alwa** الوا **Chirzad** ستاره
 الواح **Sankibeshne Ha** یهنه ها **Yehne** چوب یا سنتیا هر چیز دیگر.
 تخته سنگ **Tekha Seng**
 الوار **Khod Ser** نافرمان **Nafarman** گردن کفت
 الوار **Tekha Bzirkderx**
 الوار **Lreh** نگاه کنید به لر
 الواط **Alwad** الدنگ، خوش گذران
 الوان **Rinkha**
 الوف **Hzaran** هزاران **Hazaran**
 الوهیت **Aizde** ایزدی **Afroze** ایزدی خدای
 الله **Khadiyan** هرسته
 الهم **Fratin**
 إلهيات **Dashnakhayi** ایزد شناسی
 خد انسانس
 الیاف **Reshet Ha** رشته ها **Yaxte**
 الس **Ta** تا **Be** بسوی
 آئیه **Dume** دمه **Kosfend**
 آلیجه **Kounhai** پارچه راه ابریشم که با
 دست بافته میشود
 آییز **Aiz** جفته **Lek** جست و خیز
 چهارپایان **Aliz Zan** جست و خیز کردن
 الیزیدن **Alizidin** جفتک انداختن
 آییغ **Nadan**
 آییف **Khokft** خوکفت **Amoxte** آموخته **Hamde** هدم

آمنه . آمنه . پشتونه . پشته هیزن . توده هیزن
 آمیت - درگالگ . آرامش . زنماری . آسایش
 آسودگی
 آمنیه - نگبان (زاندام)
 آموات - مردگان
 آمواج - کوهه . کلاک . آشترک . آب خیز
 آمور - کارها . رویدادها
 آموسنه . وسنه . هوو . آباغ
 آمهات - مادران
 آهال - کوتاهن . کاهدادن
 آهوسنهند - امشاسیند
 آمن - مادری - ناخوانده . نیامونخه
 آمیال - آرزوها . آرماینه . آمیدها . گرایشها
 آمیان - همیان . اینان . کیسه چربی
 آمید - آرزو . چشمداشت
 آمیدوار . آمید دارنده
 آمیر - فرماده . فرمانرو
 آمیرالبحر - دریاسalar
 آمیرالمؤمنین - سالاریارسایان . پیشوای باریابان
 آمین - استوار . درستکار . بابک . استوان .
 اوستان
 ایتابت - بشیمانی
 ایاث - بانوان . زنان . مادرگان
 آنار . میوه ایست
 آنارن . درخت آنار
 آنارگیرا . خشخاش . انارگیرا
 آناده - واپسته . آویخته
 آنام - آنام - آفریده گان . مرد مان
 آنایت - خود خواهی . خود پسندی . خود نمایی
 آناهید . ناهید . ستاره ناهید
 آنای - آکاه ساختن
 آنیار . بازبند . جای انباشن
 آنباردن . انباشتن . پرکردن . اباردده .
 انباشته انبارش . پرکردن . پرکردن
 آنباره . (آکومولاتر) توده کننده
 آنیاز . همکار . همتا . هنیاز . همدست . انباغ
 آنیازی . همکاری . همدست
 آنیاشتن . انباردن . ابیارکردن . پرکردن
 آنیاشته . ابیارده . پرکرده . رویهم ریخته .
 آنبوه شده
 آنباغ . انباز . همیاز . وسنه . هوو
 آنیان . کیسه بزرگپوشی . امیان . همیان
 آنیانجه . انبانک . انبان کوچک

آنله = مانندگی . مانندیها . همانندیها
 آنل - برتر . فرزونتر . فاناتر
 آبجد - بزرگوارتر . جوانمرد تر
 إمحـا - زدودن . یاک کردن . ناپدیدکردن
 آند - تهمار - خشم
 امداد = یاری . کمک
 امر = فرمان . دستور (کار چیز - رویداد)
 امـرا - فرمادهان . فرمانروایان
 امـار - گذرانیدن . گذرانه
 امـاش - بیمارها
 امـبر - فرمان تبر
 امـد - پرـونـد . لـیـونـک . بـیـ رسـن . تـازـ
 امـدـاد - مرـدادـ مـاهـ
 امـش - بدـکـارـ
 امـرـد - گـلـابـی . مـرـود . اـمـرـوتـ
 امـرـوز - اـینـ رـوزـ
 امـرـی - فـرمـانـیـ
 اـسـا - شـبانـگـاهـ
 اـسـاـكـ - خـودـ دـارـیـ اـزـ خـوـیدـنـ . زـقـنـ
 اـسـالـ - اـینـ سـالـ
 اـمـاشـهـنـدـ - اـمـاشـفـنـدـ . فـرـشـتـهـ . نـامـ هـفـتـ
 فـرـشـتـهـ بـزـرـگـ
 اـمـعـارـ - شـهـرـهـاـ
 اـمـضاـ - دـسـتـیـهـ . گـذـرـانـیدـنـ . رـوـانـ کـرـدنـ
 اـمـعـاـهـ - رـوـدـهـ هـاـ . اـنـدـرونـهـ
 اـمـعـانـ - دـوـرـانـدـبـشـیـ
 اـمـکـانـ - شـدـنـیـ . بـودـشـ . پـابـجاـ آـسـانـ .
 آـسـانـ فـراـهمـ بـودـنـ
 اـمـکـهـ - جـایـهاـ
 اـمـلـ - اـمـیدـ . آـرـزوـ . آـرـامـانـ
 اـمـلـ . دـبـرـیـهـ . دـبـرـیـهـ پـرـمـتـ . دـبـرـیـهـ جـوـ
 دـبـرـیـهـ خـواـهـ
 اـمـلـهـ - نـوـشـتـهـ . دـرـستـ نـوـیـسـیـ . نـوـشـتـنـیـ
 اـمـلـحـ - نـکـهاـ
 اـمـلـاـكـ - زـبـینـ . خـانـهـ وـکـشـتـارـ
 اـمـلـاـكـ - زـنـشـوـیـ دـادـنـ
 اـمـلـحـ - بـانـمـکـ تـرـ
 اـمـمـ - بـیـرـانـهاـ . هـاوـشـهاـ بـیـوـنـانـیـانـ
 هـاوـشـیـانـ
 اـمـنـ - دـرـگـالـ . آـرـامـشـ . بـیـ تـرسـیـ
 اـمـنـهـ - رـاستـانـ . اـسـتوـانـ . اـوـسـتـانـ .
 اـسـتوـارـانـ . بـایـکـانـ
 اـمـنـعـ - بلـنـدـ پـایـهـ تـرـ . اـسـتوـارـتـ . بـزرـگـوارـتـ

- إنْتَسَاخ - رونوشت برداری - زُودن
 إنْتِسَاق - دهنهاد - آراستن
 إنْتِشَار - برآکدن
 إنْتِصَاب - برباخاستن - گاشتن
 إنْتِصَار - پیروزی یافتن
 إنْتِصَاف - دادگرفتن، سزا - به نیمه رسیدن
 إنْتِظَار - چشم براه - چشمداشت: چشم داشتن
 بَرَهَر - پُورَه - پُورُه
 إنْتِظَام - آراستگی - اندام دادن - آرایش دادن
 إنْتِعَاء - دروشدن - نیست شدن
 إنْتِفَاع - سود بردن
 إنْتِفَاد - سره گرفتن - سوه کردن - خرد و گوری
 پارهک بین
 إنْتِقَال - جایجا شدن - واگذارکردن - دریافت
 إنْتِقَام - کینه توزی - سزا گرفتن - سزا دادن
 خونخواهی
 إنْتِهَار - پایان - فرجام
 إنْتِهَاز - گاه یافتن - گاه خواهی
 انْتِم - Intim دوست - دلی - یکدیگر
 إنْتِهُون Antimoine راسخت - روسرخته - روسرخت
 إنْتِشَن - ماده - زن
 إنْجَاه - رهانیدن
 إنْجَام - پایان - انجامش
 إنْجَمَم دادن - پیایان رسیدن - پایان یافتن
 پایان دادن
 إنْجَامش - پایان
 إنْجَيْخَنْ: چین و چروک - انجوخ - انجوخه -
 چروک پوست
 إنْجَحَتْ - خواهش - چمداشت - آز
 إنْجَحَتْنَ - خواهش کردن - آزاداشتن
 إنْجَحَيْدَن - انخوختیدن - درهم کشیدن پوست
 چروک - چین
 إنْجَدَان - انگدان - کیاهی است که از شیره آن
 انگرد بدست میابد
 آنْجَرَك - مرنگوش
 آنْجَرَه - گزنه
 آنْجَل - (خطم) کیاهی است
 آنْجُم - ستارگان
 إنْجَمَاد - بسته شدن - بچ بستن - افسرده شدن
 بَرَهَست - برسنسته کی
 آنْجَمَن - جای گرد آمدن برای گلاکاش - گلاشتان
 آنْجَمَن آرا - کسیکه انجمن را سهرتی کرد - مایه
 آرایش انجمن
- آنْجَمَه - آنیه - درختی است هندی با
 میوه ترش و شیرین - نغزک هم
 گویند
 آنْجَر - آتشکرده
 آنْجَر باریس - امیر باریس - زرشگ - برباریس
 آنْجَرَه - امرود - گلابی
 آنْجَر - آنیه - جاندار - موی ریخته اسب
 گز - اسب و شتر آبکش
 إنْجَسَاط - باز - گستردہ - گشاده روشن
 گشاده رویی - شادی - فراغ
 آنْجَسَت - انبسته - بسته - مفت (غلیظ)
 آنْجَوب - بوب - بوب - هرجیز گستردگی نیست
 (فرش) گلیم - نَدَد
 آنْجَوَن - چیدن بالای هم - چیدن
 رویهم گاشتن - انباشتن
 آنْجَرَن - آفرینش
 آنْجَو - پُر - بسیار - پیچیده و در هم
 یکجا - بهم پیوسته - آنیه
 آنْجَوَهی - فراوانی
 آنْجَویدن - بوبیدن - بوکردن - آنبوی - بوبی
 کننده هم آیند : چون - گل آنبوی
 بوبی ناک - دست آنبوی
 آنیه - کوچک آنبوی
 آنیه - درختی است با میوه ترش که سپس
 شیرین میشود - خام خورده میشود
 برای ترش هم بکار میرود - نغزک
 آنپیه - بیغمبران - بیغمبران - پیغمبران
 آنپیره - خلاشه - خاشاک - پوتان - که
 در چیخت خانه روی پرواز میزند و
 سپس آنرا با گل و خاک و کاهگ میپوشانند
 آنپیس - خرم دانه های باد داده و پاک کرده
 آنپیق - تاهاوگیر
 إنْجَاه - آگاه شدن - بیدارشدن
 إنْجَار - خودکشی
 إنْجَاحَب - برگردان - گرینش - پستند
 إنْجَاحَات - گرینشها
 آنْجَرَه - بوزنه - میمون کوچک که سرین اشیی
 مرو سر است
 انترسaran Interessant چشم گیر - سودمند
 انترنا سیونال International جهانی
 انتریک Intrigue برانکیزاندن - برانکیختن
 إنْجَزَع - بَرَكَن - جد اگردن
 إنْسَاب - پیوستگی - خوبیش - بستگی

آنجون . سندهان
 آنجون . چین و چروک پوست . انجع
 آنجوخیدن . چون چروک پوست . انجخیدن
 آنجوخیدن . انجوختن . انجوختن
 آنجوخیدگی . چین خوردگی . تُرُجیدگی
 آنجهدن . ریزتر کدن - آزدن . بُرُدن
 آجیر . میوه ایست
 آنجیره . سولخ کردن
 آنجیره . سولخ . سولخ . کون
 آنجیل . مژده . انگلیون . دبیره ترسایان
 آنجین . ریزه شده . ریزه . ریزیز . بینده
 آنجیله . شده
 آنجیله . تخم آمرود . دانه گلابی جنگلی .
 هرجیز کوچک
 آنها = راه ها . روشنها . شیوه ها
 اندیدار = خود آندگی . بایت آمدن
 اندیعاف = واگرد ; چم . اربب . کج شدن .
 کجروی
 اندحصار = بیوه بودن . در تنگتا افتادن .
 گجیدن
 اندحطاط = فرود آمدن . بستشدن . بپیش
 گراشیدن
 انجلال = برجیدگی . گشوده شدن . بازشدن
 انجناه = خمیدگی
 آند . شمار آشوع از ۲ تا ۹ - کم چند - ایند
 روش
 ایندند - سهاس
 آنداختن . افکندن . برتاب کدن . گسترش
 آندکسIndex . نفرست . دفتر ناینده
 اندازنده - انداخته
 آنداز . بیاندار هم آیند : چون . سنگانداز . آندمه . سرکذشت . ناگوارها
 تیرانداز
 آنداد = مانند . همنا
 آندار . انسانه . داستان
 آندازه . بیمانه سخچش . شایستگی - بایه
 آندام . تن . بربالا . مَقْوِيدَن - آبین و
 آنداده . بیمانه سخچش . شایستگی - بایه
 آندام دادن . آراستن . سیچ دادن
 آنداده . اندایه . ماله - گله - زشت یاد کردن
 آنداده . مایه مالیدنی هم آیند : چون . کل آنداده
 زیاند و
 آندادن . انداییدن . اندود کردن . کاهگل
 مالی
 آنداییدن . اندودن . آلوده کردن . کاهگل
 کردن . کج یا کل مالی .
 آندوزیدن . اندوختن
 آندادن . انداوشن . اندایش
 آندانیده . اندود کننده
 آندوهنگ . دلتگ . اندوه خوار

ناظریه	اندوهگین	اندوهگین . اندوهناک . اندوه دار
انشاع	اندوه	اندوه . کوچک اندوه . اندهان . اندوهان
انشقاق	اندوها	اندوها
آنشوده	آنده کسار	آنده کسار ، انده دیگری را زد و دن
در آنجمن خوانده شود . برای یکدیگر	اندوه کسار	اندوه کسار
چگانه خواندن	اندی	اندی . شکست - آرزو - مکر - شاید - بود
آنتماب = بیرون اشته شده	اندیدن	اندیدن . شکست کردن . بکان گفت
آنمار = بیاران . بیاری کنندگان	اندیش	اندیش . از آندیشیدن . بیندیش هم آیند .
انتعاف = داد دادن . میانه روی . نیمه گرفتن	چون	چون . بدآندیش
انصراف = بازگشت . بازماندن	اندیشند	اندیشند . اندیشناک . اندیشه دار -
انضباط = آراستگی . نگاه داشته شدن	پیمان	پیمان
انضم = پیوستن . پیوستگی . فراهم آمدن . پیوست	اندیشناک	اندیشناک . اندیشه دار
انطباع = چاپ شدن . نگاریده رفتن	اندیشیدن	اندیشیدن . اندیشه کردن . پنداشتن
انطباق = برابر شدن . یکسان گشتن . برابری	اندیشند	اندیشند . اندیش
انتظار = دیده ها . نگاه ها	اندیکاتور	اندیکاتور Indicateur دفتر نایانده
انعام = نیک . بخشش . نواخته . داد شار	إنذار	إنذار - ترسانیدن . بیم دادن . آگاه کردن
انعام = چهار بایان	آخر	آخر . هرجوز بد و زشت . ترسناک . هولناک .
انعدام = نیست شدن	سممناک	سممناک
انعطاف = نرمی . نرم . کج شدن	انرژی	انرژی Energie نیرو . نوانایی
انعقاد = بسته شدن . بستن	انروب	انروب . انربوب (گال)
انعکاس = فرتو . پرتونگری . واگونه شدن	إنزال	إنزال - فروبرستاندن . فروآوردن . باین آوردن
انغوازه = شیره انگکان . انگو . انگوژ . انگشت	آب آمدن	آب آمدن
انزیجار = بیواری . بازیستاندن . ریبد مشن	انزیجار	انزیجار * شیره انگکان . انگو . انگوژ . انگشت
انفاد = نابود کردن . نیست کردن - بی توشه شدن	بهم برآمدن	بهم برآمدن
انزواه = گوشه گیرشدن . کاره گیری . گوشه نشینی آنفاق	آنزوا	آنزوا . شیره گیاهی . بارزه . بیزد . بیزه آنفاس . دهها . واپها
انزکسیون Injection سوزن زدن . مایه کوئی آنفت . زبان . کمبود	آنزو	آنزو . مر جعت (هد من) شیره گیرشدن . کاره گیری . گوشه نشینی آنفاق - بخشدیدن . هزنه زندگی . بخشش
انجبار = ترکیدن - سپیده دم شدن . شکافته شدن	انس	انس . خوگرفتن . خوگرفتگی . همخوی . هدمی انفراد - یکانه . تنها . تنها
انفس = دهها . روانها	مهر	مهر
انفس = گرانایه تر . ارجمند تر	انساب	انساب . خوشاوند بیان . بیونها . بستگیها
انقت . نار . نارتن - نارتگ . پرده نیده نارت	أنسال	أنسال - دود مانها . پشتها
انفعال = گستگی . جدا شدن	انسان	انسان - مردم . مردمان
انفصام = شکسته شدن . بریده شدن	انسانیت	انسانیت - مردم . خوی مردمی
انفع = سود مند تر	انسباک	انسباک - گداخته شدن . آب شدن ایخت
انفعال = شرمندگی	استیتو Institut انجمن دانشی	استیتو انجمن دانشی
انباک = باز شدن . از هم جدا شدن	انسجام	انسجام - روان شدن . روانی
انفیسه = گردبو	انسیدار	انسیدار - بند شدن . بند آمدن . بسته شدن
انفیمه Infirmerie برسنار خانه	ست	انشا - آریدن . آغاز کردن . نکارش
انفیمه Infirmier برسنار	انشاء الله	انشاء الله - اگر خدا اخراج دهد . بخواست خدا
انقاذه رهانیدن . رهاندن	انشاد	انشاد - خواندن جامه دیگران . هو کردن
انیغار - گرفتگی . دارم شدن . ترجیح		
انقد - سره تر - سنگبشت		

- انقراض - ازمیان رفتن . نابود شدن . برجیدگی
 انقسام - بخش شدن
 انقصام - سپری شدن . بسرآمدن
 انقطع - گیستن . بُریده شدن
 انقلاب - یگرگونی . آشوب . شورش
 انقلابی - شورشی
 انقاد - گردن نهادن . رام شدن
 انکار - نایدیرفتن . نشناختن . بازگردان .
 آزادان
- آنکت - زغال
 آنکشاں - بیمار . ناخوش . دردمند - انگستان
 آنکشانه . انشتوانه . ابزاریکه دوزندگان در
 آنکت میکند
- آنکتنه . کل است از رسته کل میمون . در
 پژشک هم بکار میروند
 آنکت پچ . هرجیز یفت بمانند آنگین
 آنکشتر . آنکشتری
 آنکشتریا . نماز هرجیز بیمهوه که بکار نیاید
 آنکت شهادت - آنگشت زنها
 آنکت کش . آنکت نما
 آنکت کن . آنکت کوچک
 آنکشتر . زغال فروش . زغال ساز
 آنکت میانه . آنکت میانی دست . آنگشت مهین
 آنکت تر . آنکت بزرگ . شست
 آنکت بکاری . سعیره برداری از آنگشت
 آنکت نما . نامی . وبو شدن . همه شناسی .
 آنگشت کش
- آنکتو . جنکالی . ششتره . خوارک از روغن
 داغ کرده و شکر
- آنکتووا . رخمه تار
- آنکته . چهار شاخ . هسک بزرگان
- آنک . جانور بزی که از خوارک دیگر جاندaran
 روزی خوار باشد . سربار
- آنک شناسی . جانور بز شناسی
- آنکل . آنکله . انگول . منگوله . نُکه . گویگربان
- آنکلند . اخکنندو . چخچنه . بازجه بچگان
- آنگین . آنجیل . دیباي هفت رنگ . آرزوک
- آنگم . شیره درخت انگو
- آنکوا . کامنی
- آنکر . بیوه درخت تاک
- آنکول . گوی گربان . نکه . منکوله . انگل
- آنکول . آنکت کوچک . بازی سرکس د آوردان
 خاراندن
- آنکختن . بجشن آوردن . برجهانیدن . شورانیدن
 آنگزیدن . آنگزینه . آنگزینه . وادارکنده
 آنگخته . وادارشده
 آنکفر . براگیز . آنگزینه . هم آیند : چون .
- آنکر . ناشناستر . نایسندتر . ناخوشتر
 زشت تر
- آنکسار - شکستگی . شکسته شدن
- آنکساف - گرفته شدن ماه با خرسند . گرفتن
 خورشید
- آنکشاف - آنکار شدن . برخene شدن
 آنگ . نشانه روی کala - تنبوشه - مگر آنگین -
 شیره
- آنکار . آنکاشتن . مانند
- آنکاردن . آنکاشتن . گمان
- آنکاریه . انسانه . داستان
- آنکاره . پندار . سرگذشت - اندازه -
 دفتر شمار
- آنکاز . آفزار
- آنکاشتن . پنداشتن . گمان کرن «انکاردن
- آنکاریدن
- آنکارش . پندار . پنداشتن . انسانه
- آنکارنده . پندارنده . گمان کننده
- آنکاشته . آنکاره . پنداشته
- آنکار . بیانکار - پندار - گمان - اندازه
- آنکام . هنگام
- آنکار . گیاهی است
- آنگین . شیره . آنگ . شیره مگن آنگین
- آنگیله . شیرینی که با آنگین دُرست کنند
- آنگان . گیاهی است
- آنکروا . انگرو . انگروا - جای گوسنگدان .
 لانه گوسنگند
- آنکبر . گیاهی است خارداریا کهای رزد
- آنکر . انگر . بیل . بیل یعنی که با آن زمین را
 هموار میکنند
- آنکود . شیره انگدان . آنگوزه . آنگره . آنکوه
- آنکدان . وَد
- آنگون . کوچک انگر . کچک . آنگون . مجکش

- اوبار . فربیر . بیوبار هم آیند . چون جهان
 اوبار . جگواربار
 اوپاش - فرمایه . پست . ولگرد
 اوپاشتن . انباشتن . آنکدن . پرکردن - انکندن
 آنّه - (ترکی) تیره . خاتناده ها - خرگاه .
 خانه چوبی
 اوپاد - میخها - پیشوايان . پایسایان
 اوپار - زه کانها
 اچ - ارگ . اچ . بلندی . فراز
 اچ = (ترکی) اچار
 اوپاج - شاهرگها
 اور . مُشت
 اور . ناسزا . سخن رشت
 اوپار . بز . هفت اوپاری چن نمار او هفت آسمان
 اوپاد - نیایشها
 اوپاق - برگها
 اوپت Ouvert باز . گناده . فران
 اوپع - پرهیز کارت . پارساتر
 اوپک . تاب بازی
 اوپرد . اهورامزادا . خدای سکانه . نام فرشته
 نام ستاره . نام روز اول هرماه خورشیدی
 اوپیچ . گیاهی است (تاج ریزی)
 اوپنچن . آپنچن . رینچن . دست بند
 اوپند . اوپنگ . کسر . شکوه . زیبایی
 اوپندیدن . فربداون . ناد رستی
 اوپنگ . تخت پادشاهی . آب و رنگ . فر - دانش
 خورد
 اوپه . اپه . رویه . جامه . ناساز آستر
 اوپار . آپزار . افزار
 اوپان - اندازه ها . سنگنیها . سنگها
 اوپندن . انکدن . انداختن . ارزیدیدن .
 اوپنیدن . اوپنده . انکنده . بزمین زننده
 پخاک انکنده . اوپن دستور . باپوندن .
 بیپون . بیفکن . بینداز . هم آیند . چون
 شیراپون . شیرانکن
 اوپولیدن . اوپولیدن . براگیختن . پرستان
 ساختن . پراکنده کردن
 اوپس - بخشش . گرگ
 اوپستا . دفتر شت زرد شت . اوپستا . اوپستا . آستا
 آستاک
 اوپتاخ . گستاخ
 اوپتاد . استاد
 اوپس - میانه
- شورانگیز . اندوه انگیز
 آنگیزندن . برانگیختن . از جانگیزندن .
 شوراندن . بجوش و خوش آوردن
 آنگیزه . واد ارکنده
 آنگیزندن . آنگیختن
 آنودج = نودار . نونه . نموده
 آنوار = روشانیها . پرتوها
 آنوع = گونه ها . جورها
 آنوا . کامنی
 آنقو - روشنتر . رخشانتر
 آنوسه . بی مرگ . جاوید . خوش و شاداب .
 تازه . داماد . پادشاه جوان
 آنهاء = پیام رساندن . رسانیدن
 آنهار - جویها
 آنهاض - برخیزاندن . برانگیختن
 آنهدام = زیران کردن
 آنپیزان = شکست خوردن . گویزان . گریختن
 آننهضام - کوارش
 آنیاب = دندانهای نیشین
 آنیران . فرشته . زنانهای . روزی ام هرمه
 خورشیدی = آنارام
 آنیس = هَمَمْ . همثیشون
 انسان . افسانه . سخن دروغ . گفاریبیده
 و نادرست
 آنیسون . بادیان رویی . رازمانه
 آنیشه . آیشه . سخن چهیں
 آنین . آونم سفالی . آنون
 آنین = آه و ناله
 او . اوی . وی . کن لمبست
 اووا . اووا . اوواز . آنچه
 اوایل - آغازها
 اوایر - پایان ها . فیلاهمیا . نزدیت به پایان
 اوار . آواره . آوارجه . دفتر شمار . دفتر سود
 وزبان
 اوار = کرما . تنفس
 اوایسط = میانه ها
 اوام . رام - رنگ . فام
 اوامر = فرمانها . دستورها
 آوان = هنگام . نخست . آغاز
 آوانی - آوند ها
 اوباریدن . فربیدن . ناجا ویسده فربیدن .
 اوپریدن . فربیدن
 اوپریده . فربیده

إهانة آموز - خوار آمیز - گستاخانه خرد شمری	أوسع - فراختر - گشاده تر
إهتمام - راه یافتن - راه پیدا کردن - رعایت داشتن	اوسيومتر <i>Osciometre</i> - فشار سنج
إهتزاز - شادمان - جنبش - جنبیدن - درخشیدن ستاره	اوشنادن - اوشانیدن - افشنادن
إهتمام - کوشش - اندوه خواری	اوشنگ - رژه - رسماً برای پهن کردن رخت
إهدا - بخشیدن - دادن - شادداد	يا آریزان کردن خوش انکور
إهدار - بیمهوده ساختن - خون روا کردن - هایمال	اوصاد - گوانها
کردن خون کسی	اوپیبا - سیرست ها - سیرستان
آهرا - ستینج ها	اوضاع - نهاد ها .
آهراون - آهرين - انگره میتو	اوطنان - میهن ها - زاد و بیم ها
آهراون - نیشه	اوفور - (ترکی) شگون
آهم - بیم - آهم	اوف - اخ - آواز در
آهرون - آهرين	افتادن - افتادن
آهرين - انگره میتو - رهنمای بدی - ناخوشی .	وقات - گهان - گاه ها - هنگام ها
پلیدی	وقات تلخی - تُشریفی
آهرون - سَرَرُون - نازا - اکلون	وقاف - برستگان
أهل - شایسته - سزاوار - خاتمه - نشیننده	اوکندهن - اوکنیدن - افکندهن
بومس	اوگ - اچ - بلندی
أهل ریگ - بیابان نشین	اولیس - پیکی - نخستین
أهلی - خانگی - دست آموخت - آخته	اولا - نخست
أهلیت - شایستگی - سزاواری - بومس	ولاد - فرزندان - پوران
اهم - بزرگتر - نسراوتر - باسته تر	اولتیماتوم <i>Ultimatum</i> - پیشنهاد
إهمال - پریش - فروگد اشتن - کوتاهی - سستی	اولوآلمر - فرمان روابط
وگذاشت - آسان انکاری	اولوالقمن - وحشور بزرگ - آهنهایان
آهنر - سُکال	اولیت - بزرگی
آهنوخوش - پیشه وران - زینه پیشمور - اهنوخوشی	اولن - بـ - پیمتر - بـرتر
آهنوخوش	اولپتر - پیمترین - بـرئین .
آهوا - خواهشناکی دل	اولیا - بزرگان
آهوار - سرگشته - شیفته - دوست - یار	اولین - یکین
آهورامزدا - هورمزد - خدای یگانه بـر همتا .	اوچاج - اماج - رشته خرد شده - آرد
خداآوند روان	آب زیه - شبی ریز
ای - وات خواندن - ایکه	اوئیفون <i>Uniforme</i> - یک نواخت - یکجور .
ایما - وات خواندن	پوشان همانند
ایما - بارگشت - بارگشتن	اوینیورسیتے <i>Université</i> - دانشگاه
ایمادی - بیکوییها - دستهایها	اوهم - پندارها - گانها
ایمار - بـن از ماههای رومی - ماه سـم بهار .	اویو - آویزه - ویژه
خرد امام	اویس - گرگ
ایبارده - پازند - سفرنگذ فترنده	اویشن - آویش - گیاهی است
ایباره - اواهه - شمار - دفترشمار	اه - اخ
ایباره کبر - شماردار - شمارگشته	إهایات - بانگزدن
ایباره - دستبند - آنگو - یاره	اھالی - هم نشینان - توده - بومیان
ایاز - ایاس ، بـاد سـرد - بـاد خـنـد	إهائـت - سـلـكـشـرـدـن - خـوارـکـرـدن - بـسـتـکـرـدن
ایازی - ایاس - رویند زنان	خـرـدـشـرـدـن

- پایداری . ایست . پایست . پرچار
خودبیان . ایستگاه . جای ایستاندن
- ایشان . اینان (درباره مردمان)
ایضاً - اندرزدان . سفارش کردن
- ایصال - پیوند کردن . رسایندن
ایضاً - نیز . بازهم . همچنین
ایضاح - روشن ساختن
- ایعده . هرزه گو . بیهوده گوی . سُبکسَر . ایغدَه
ایفَهَ - انجام دادن - سازاردن پیمان
- ایفاد - فرستادن . گسل داشتن . روانه کردن
ایغده . ایغده . بیهوده گو . هرزه گو
- ایقاظ - بیدارکردن . هشیارکردن . آگاه ساختن
ایقاع - هم آهنگ کردن . انداختن - برجا کردن
- نُن دادن
ایقان - بی گمان . باورکردن . بی گمان شدن
- ایل - (ترک) کروه . چادرنشینان . خانواده .
تیره
- ایلچی - (ترک) فرستاده و پژوه
ایلخن - (ترک) رمه اسب
- ایلخار - (ترک) تاخت و تاز . شبیخون . تک
- ایلول . ماه رومی است . شهریورماه
- ایسا - نَمَاد . نَمَار . پَرْخِيدَه
ایمان - گرویدن . آور . کیش
- ایمَر . کارآهن . خیش . ایمَد
- ایمن - دروغال . بی ترس . بی بهم . درآیش .
.. راست - خُجسته
- ایمه . یاوه . بیهوده . هرزه - اکتون . این گاه
- این . نماد . نزدیک . اینان . اینها
- اینک . اکتون . ناربَنَدیک . تک
- اینند . شماراز سه ناده . چند . سخن ذرا هم
ایند
- اینچنین . این سان . این گونه
- اینسان . بدینسان
- ایست . این بیباشد
- ایوار . نزدیک آناتاب رفتگ (عصر) - سه سال
- ایوارکردن . جَرْمَزه کردن هنگام سرخی آناتاب رفتگ
- ایستاندن . بپیشاندن . برخاستن . پرزنگرکردن
- ایستاندن سایستیدن - ایستانده بپیشانه
ایستاندگی . سر . پایه دن . ایستواری ایهام - درگمان افتادن . پرخیشه
- ایاغ . پیاله می خوری
- ایاق - (ترک) پا
- ایالت - استان
- ایام - روزها
- ایتم - بی پدران
- ایتکن . خانه دار . خداوند خانه . ایتکن
- ایتوک . مُردَه . مُرد . آگو خوش
- ایثار - دهش . بخشش . بیش بخشی
- ایجاد - پذیرفتن . پایسته . بایا
- ایجاد - آفرین . پیدایش
- ایجاز - کوتاه کردن سخن . ساده کردن .
ساده و کوتاه شتاب دردهش
- ایخشَت . کربی است . کانی مانند؛ مس .
روی . زد . سیم (نتر)
- ایدر . دراینجا . اکتون . اینک
- ایدون . اکتون . این کم . اینچنین . اینجا
- ایده Idee اندیشه
- ایده آل Ideal آریان . آزوی
- ایدی دستیا
- ایذا آزار . فراسایش
- ایر . چوشه ریزه تن . آبشه - مردی مرد
- ایرا . زیرا
- ایراد = عروز آیرن . خرد همکری . بیانه
- ایراد گیر = بهانه جو . خرد کبر
- ایرسون . زیرک . برگنازان (علق) تک
- ایران . مهیان . مهیان ناخواهنه - آزو .
آرمان - (غاریبه)
- ایران سرای . مهیان خانه - خانه نایابیدار
- نمار از گیتی
- ایزد . خدا
- ایزد پناه . پناهشده بایزد
- ایزدی . پروردگاری
- ایزد گشتب . ایزد پرست - نارت . ه اسب اثر
- ایزد غفع . ناجه . کیسه بزرگ . جوال
- ایزک . آییز . زبانه آتش . اخگر
- ایستاندن . بپیشاندن . برخاستن . پرزنگرکردن
- ایستاندن سایستیدن - ایستانده بپیشانه
- ایستاندگی . سر . پایه دن . ایستواری ایهام - درگمان افتادن . پرخیشه



- ب . رات دم الغاء، پارسی گاهی واوچای
 آن آید چون (باز - واز)
 گاهی ف مانند (ابزار - افزار)
 گاهی چون (غوب - غش)
 با . وات همراهی چون بهرام با فریدون -
 یحیم دارنده و خداوند چون با هنر
 گاهی برای برابری و سنجش چون ایس
 نامه با آن یک نوست بچم به زنیزگنه
 شده مانند با یاد آمد که بیاد آمد .
 کوچک باد و باشد چون : زنده باد .
 پاینده با .
- با . آن هم آیند چون : ماست با . آن
 ماست - زوجه با . آش زیره
 بالآفین . درخواستایش
 بالاجازه . باد متور
 بالآدب . فروهنده . فرهخته
 بالاسم . نامی
 بالاطلاق . آگاه
 بالاافت . شب مانده . خورال شب مانده .
 نان شب مانده . سنه . نشنه
 بالایسر . باییر . ویران . بن یکست
 بالیس . بیتزا . نیلیمند . ننگست
 بالائین . آشکار . هویدا - بن برگشت
 باب . بدر . بابا . شایسته درخواسترا -
 درباره - درگرد من چون باب روز
 باب - در خانه . تار . دروازه - بخشید فتر
 بابا . بدر . باب . بدر بزرگ . پیرمرد
 بابآدم . نخستین مرد . بدر مردم - ماش
 میتر - مشیه - مشیانه : زن
 ۱ آدم است ۲
- باباغوری . جشم کوری . جشم کوربرجسته
 بابت - درباره . باره - درخور . سزاوار .
 شایسته
 پاینده . سین کتاب
- باپک . کوچیک . بدر . بدر بزرگ . پرور دهنده
 درستکار . استوار
 باپو . بدر . درویش
 باپوته . کوزه سفالین . کوزه پرآب
 باپوته . گیاهی است خوشبو دریزشگی بکار میروند
 باپیزان . باد بینن . باد بینن - میانجی - پاینده از
 بین کتاب
 بات - بزنده . بیپنگست (بیع بات - فروش بن بزندش
 باپر . دُرنا . مرفی است
 باپر - شمشیر بزنده
 باپر . تَخ . تبورات
 باپری . Batterie آتشبار
 باپنجه - آزموده . کارکشته
 باپلاق - (ترک) آبکد . لجی زار
 باپنیز - شناسا . نیریند . هوشمند
 باپنگان . باد نجان
 باپو . بالکن
 باج . باز . داز . ساو - آینه است زر شتن -
 نیاپنژریلبل
 باپنجرات . نترس . گستاخ
 باچکیر . بازویان . باوگیر
 باچنان - (ترک) عَزْنَف
 باچه . درجه
 باچی - (ترک) خواهر . همشیره
 باحالت . باریخت . باندام . چگوگی و پووه
 باحرارت . باگری . خون گرم
 باحقوق . با آنem . نمک شناس . سیاست از
 باحیا . باشم . آدم وار
 باحیر . آله
 باخت - ازدستداد
 باختن . ازدستدادن . بازیدن . باخته .
 شکست خوده . د رمنکا . باز . بیاز .
 بازنده هم آیند : چون . آب باز .
 بند باز . جانباز

هر روزه نیاز باشد چون خوراک پوشانه
 بادزن · بایران · بایزین · باد وین · بایز
 بادرو · بادک · باد دُزانم · باد سخ ·
 باد سار · باد مر · سیکستر · کن میک
 باد سر · گرد نکش · خود خواه · باد سری · گرد نکش
 باد سخ · بیماری است · باد دُزانم · باد سوزان
 باد شنج · خود بین · خود پسند · خود ستا · خود نما

باد شنج · ابزار سنجش باد
 باد یکن · آنچه جلوگیری از باد کند
 باد غر · رهگذر باد · باد گیر · باد غد · باد غرد
 باد غس · باد غن
 باد فر · فرفه · باد فره
 باد فروزدین · باد باختر
 باد فره · باد افره · فره
 باد کرده · آماز کرده · برآمده
 باد کشن · باد گیر · تنوره ·
 باد گانه · پنجه · درجه
 باد گلو · آرغ
 باد گند · آماز تخم مرد (فتق)
 بادین · فره · تناور
 باد نجان · تنکان · گیاهی است
 باد نما · ابزار نشان دادن سوی وزیر باد
 باد نوروز · باد بیمار
 باد و تم · خود ستایی · خود نمایی - باد کردن
 باد وام · بایدار · همیشگی · استوار · کارکن
 بادی · من · نوشته مصّت آور
 بادی · هرجه که بستگی به باد داشته باشد چون
 ساز بادی
 بادی · آغاز · نخست
 بادیان · بایرانه · گیاهی است خوشبو و زیبگی
 بکار میروند
 بادیه = بیابان · هامون
 بادیه · کاسه بزرگ میسیں
 باذل · بخششنه
 بار · بسته ایکه بیهُست بیزند · چون باریشتر - داو
 بار · میوه · بر - بجه دژنک مادر
 بار · دستور یافتن (اجازه)
 بارادن · مهمان کردن
 بار · نیکوکار
 بار Bar من خانه
 باران · چکه های آب که از آسمان فریزند
 باران‌دار · جای باران‌اختن

باختر · سوییک آفتاب ناپدید میشود
 باختری · سوی باختر
 باخدا · پارسا
 باخزد · خردمند
 باد · جنبش هوا
 باد · بادا · بودا · زنده باد
 باداباد · سخنیک در برابر بی بندو
 پاری گفته میشود

باداد · دادگر
 بادافراه · سزای بدی · باد آفراه · باد
 افره · باد فره · کیفر

بادام · درختی است
 بادامک · چیزیکه بمانند بادام باشد
 بادایه · پیله ابریشم - و آنچه بمانند
 بادام باشد

بادامن · پاک · بالبرو · پاک از آن
 باد آز · رایگان · باد آورده
 باد آور · هر خواراکی که در دل باد آورد
 هاذ بادک · باد برق · باد بر

بادبان · چار رشتی
 باد بروت · نماراز شود پسندی - باد سیبل
 باد بزین · باد بامدادی · باد خاوری
 باد بیزن · باد بین · باد زن

باد بیا · تندرو · تیز رفتار · تیز تک
 باد پروا · باد گیر
 باد پیما · اسب یا شتر تند رو · باد بیا - بیکاره
 یاره سرا

بادخن · رهگذر باد · باد گیر · خانه باد
 گیردار · بادخان

باد خورک · پرمتو
 باد خوریه · میوه تباء شده
 باد خیز · جاییکه باد فراوان باشد

باددار · پریاد · آماز کرده · خوراک باد آور
 باذک است · ول هزیله · تیبد · دست برای
 باد دزئم · خود پسندی

باذنم · بیمهود · تباء - کشاورز
 باذرنگ · بالند · تربیع - اسب تند رو
 باد زنگ · ایستاده گی · بالند شده
 باذرنگیه · کیاهی است خوشبیر · باد رونه ·
 ترکان · باد رو

باد رو · خانه تابستانی · دریچه · گرگاه باد ·
 باد گیر · باخان

باد روزه · هر روزه · کار هر روزه · هرجه به آن

بارومتر Baromètre	هوا سنج Baromètre	باران سنج . ابزار باران سنجی
باره . باره . دیوار . دز .	باران گهر . جاییکه باران بیارد	باران گهر . جاییکه باران بیارد
باره . بارگی - اسب - باره	بارانی . پوشک ورده باران	بارانی . پوشک ورده باران
باره . داو - چون . چند باره . یکباره . دوباره	باراور . هر دو رختن که میوه بد هد - سرمایه ای	باراور . هر دو رختن که میوه بد هد - سرمایه ای
باره . ذر مزا - روش - دوست و دوستدار .	که سود بد هد	که سود بد هد
پسادن . چون . زینیاره . زن دوست -	بار آوردن . میوه آوردن - پروژن دادن فرزند	بار آوردن . میوه آوردن - پروژن دادن فرزند
کارباره . گاو باز - بچه باره . بچه بار	بار بربر . بزنده بار . بار بردار	بار بربر . بزنده بار . بار بردار
باره بند . جاییکه در آن اسب بینند . استبل	بار بزدار . شکبیا . برد بار	بار بزدار . شکبیا . برد بار
باره نگ . بارشک . تخرگوشک . زبان بزه . چرغلول	باره نگ . بزدن بار .	باره نگ . بزدن بار .
کاهنی است پزشکی	بار بندی . بار بستن . بار بیجیدن	بار بندی . بار بستن . بار بیجیدن
باری - آفریدگار . آفرینش	بار بیچ . بار بند	بار بیچ . بار بند
باری . برای سخن کوتاه . پنهان کردن	بار بیچی . بار بندی	بار بیچی . بار بندی
با زانعن . بیارگاه باد شاه شد . فرشت یافتن	بار شنگ . بار هنگ	بار شنگ . بار هنگ
باریدن . باران آمد . بارند . فروزنده .	با زین - کشتیابان . در بانورد	با زین - کشتیابان . در بانورد
بار . بیارهم آیند . چون .	بارجا . بارگاه	بارجا . بارگاه
گهریار . آتشیار . آشگار	بار جامه . جوال . تاجه	بار جامه . جوال . تاجه
باریک . نازلک - کم پنهان . بارک باری	بان - دیشب . شب گذشته	بان - دیشب . شب گذشته
باریک بین . باهوش . ریزه بین . کنجکاو	بارخانه . سامان و دست آویز هاییکه در	بارخانه . سامان و دست آویز هاییکه در
باریک پیشی . کنجکاوی . خردی بین - با کوش	چوشه کردن . خدای بزرگ	چوشه کردن . خدای بزرگ
بودن	بار خندا . خداوند . خدای بزرگ	بار خندا . خداوند . خدای بزرگ
باریک پیان . کمریاریک . لاغر	بار خیز . میوه خیز	بار خیز . میوه خیز
باریک . لاغر	بارد - سرک . خشک	بارد - سرک . خشک
باریک . لاغری . نازکی	باردار . آبستن . میوه دار	باردار . آبستن . میوه دار
باز . دیواره . ازتو . باریک . بیستر	با زد - نمایان . آشکار . هویدا . پیدا	با زد - نمایان . آشکار . هویدا . پیدا
باز . گشاده . گشوده . واژ	باره اشنا محل - پیدا زار	باره اشنا محل - پیدا زار
باز . پزشنه اهست نکاری	با زرد . بیزد . ازوت - ریزه های آهن .	با زرد . بیزد . ازوت - ریزه های آهن .
با زشنده . واندنه . گشودن . بازکدن . داکدن	بهره . بیزی	بهره . بیزی
باز . آرشن . باره . اندازه سرانگشتان نا آرن	بارش . باریدن	بارش . باریدن
باز Base گرفته شده از واژه یونانی کیم است	بارفروش . فروشنده بار	بارفروش . فروشنده بار
بازار . جای داد و ستد . خرد و فروش کالا .	بارق - درخشش . ایر آذر رشندر اار . درخشش	بارق - درخشش . ایر آذر رشندر اار . درخشش
بازارگاه . بازارگاه .	پارک الله - آفین . زهی . خد افزونی زهد	پارک الله - آفین . زهی . خد افزونی زهد
بازارگان . بازارگان	بارکش . بار بردار . کشنده بار . باربر	بارکش . بار بردار . کشنده بار . باربر
بازارگاه . بازار . هنگام بازار	بارگاه . کاخ . در بار باد شاه . بارگه . بارجا	بارگاه . کاخ . در بار باد شاه . بارگه . بارجا
بازارگوی . خوش زیانی	بارگی . یک باره - باره - اسب باری . اسب	بارگی . یک باره - باره - اسب باری . اسب
بازاری . کسیکه در بازار کار میکند	توفند	توفند
با زیان . بازدار . بازیار . دارنده باز	بارگیر . بارگیرند . بار بزند	بارگیر . بارگیرند . بار بزند
با زین . رسیدگی کننده . برمی کننده	بارگین . هارگین . آبریز . گردال زیر آب گنداب	بارگین . هارگین . آبریز . گردال زیر آب گنداب
با زینی . تبریز	بارنامه . پروانه بار	بارنامه . پروانه بار
با زیوس . بیوشن کننده . بازجو	بارد . باره . دو . دیوار	بارد . باره . دو . دیوار
با زرس . کارو فتار باز مر - برسن و پاش	باروت . گرد سیاهی که برای سوختاری بکار میزد	باروت . گرد سیاهی که برای سوختاری بکار میزد
با زجوبی . روز باز مر - روز باز خواست	بارزور . بار دهنده . بار اار . میوه دهنده .	بارزور . بار دهنده . بار اار . میوه دهنده .
با زس . واپس . پیس		

- بانجهن . وایسین
 بازتاب . (فلکس) واکنش
 بازنابش . بازنابش
 بازجو . بازرس
 بازجوس . بازرس
 بازچین . دوباره چینی
 بازخاست . دوباره مبلند شدن
 بازخواست . پرسش
 بازدار . بازیان (دارند میاز) - جلوگیر
 بازداری . جلوگیری . دوباره کبری
 بازداشت . زندانی کردن . جلوگیری کردن
 بازداشتم . زندان
 بازداشتمن . جلوگرفتن
 بازدم . نمی که از شنها برآورند . ناسازدم
 بازده . سهره
 بازدید . دیدار - دوباره . دیدار کردن - رسیدگی
 بازرس . بازرس کننده . کاوش کننده
 بازرسی . کاویدن
 بازراگان . بازارگان . سود اگر
 بازراگانی . سود اگری
 بازرنده . بازرنگ . بازرنگ . پیش بند
 بازرنگ . سینه بند کوکان . پستان بند زنان
 پیش بند . بازرنگ
 بازستانی . بازگیری
 بازگذاشتمن . بازگذاردن . گشودگذاشتمن . دست برد اشتن - دوباره گذاشت
 بازگرد . بازگشت . بازگزندن
 بازگفتن . برگشتن . بازگردیدن - پشمیانی
 از گاه
 بازگفت : دوباره گفت
 بازگو . سخن گفته را دوباره گفت . بازگویه .
 بازگویی . داده اگرفتن . سهره بین ای
 بازمانده . بجمانندن . واپس افتادن . از کار
 ماندن . بازمانده . پس مانده .
 بازنبه . باخته
 بازنشستن . گوشه کبری کردن . دست از کار
 برد اشتن در پیری : بازنشسته
 کارمند بزرگار شده
 بازو . بخش بالای دست از شانه تا آرچ . باهو
 بازیند . آنچه بیازو و بندند
 باشتم . باشمه . اشام . چادر . رو سری با
 چهرو پوش زنان
 باشتین . میوه . باره رخت

- گرد تکش
باگیرت - بارشگ - آزم دار - خدود ور
بافت - از باقفن - تاریبود (نسج)
پاشت پرداری - آزمایش بافت برای گونه بیماری
پافت شناس - داشت بافت و یاخته های تن
باشقن - بهم تاییدن - تیدن - بهم پیروستن
باشدنه - جولاوه - جولاوه
باشتئی - چیزیکه بافت میشود
بافتنه - بافت شده - بهم پیچیده شده
باذنم - اندم - فرجام - انجام - پایان -
اندم - اندم
بانکار - بافت کار - بافندنه
باوندیه - بانکار
باقر - شکانده - گشاینده - بازگشته - مرد
بسیار داشتمد و تو انگر
باقل - زمین میز - پسر تازه موی - نورسته موی
باقلله - کوسک - کوکر - کالوسک - گرمه -
کوسک پخته
باقلوا - باغلوا - لوز بادام - گونه ای شیرینی
باقس - پاییدار - پاینده - جاود - بازمانده
بجا مانده - مانده
باقی دار - مانده دار
باقی مانده - بازمانده
باک - بهم - ترس - اندیشه
باک آنبار بتزین Bac
باک داشتن - ترس داشتن - اندیشه داشتن
باکرا Baccara
باکتری Bactéries
باکر - بامداد
باکره گی - بکارت - دخترگ - پریک
باکره - دوشیزه - پریک
باکایت - ارجمند
باکوره - میوه نورس - نورس
باکس - گرمه کننده
باکیه - گرمه کننده
بال - بازوی مردمان - بازوی پرندگان - دست
بال - تن آسایس - دل
بال Baleine
بال Bal
بالا - زیر - بلندی - اندام
بالابان - دهل - دهل زن
بالابانچی - دهل زن
بالابر - بالا برنده (چک)
- باشش - بودن - هستن - بودش
باشق = باش
باشگاه - اجنب سرگردی و وزنش
باشگون - باشگونه - واژگون
باشلچ = (ترکی) کلاه باران
باشندگ - خوش آنکر آیزان به ناک که خشک
شود - باشندگ - باشندگ
باشنان - کشتزار خیار و خربزه
باشو - چلیپا سه - سوسماز
باشه - پرنده شکاری است کوچکتر از باز
باشه فلک = نمار از خورشید - باش چن
باشی = (ترکی) سردار - سرسته - سرور
باشیدن - بودن
باصر = نگاه تیز - بینا - بیننده
باصره = باسورد
باصره = بینایی چشم
باصفا - دلگشا
باطل = ناجیز - بیمهوده - بیچ - نابازمیر
باوه - بیمهده - سکون
باطله = بیچ شده - ناباز شعرده - سکون
باطنی - بینمان - درون - اندرون
باطننا = ازاندرون - ازدرون
باطنی = درون - اندرون
باع = باز - اند ازه مرانگشت راست نا سر
انگشت دست چپ که باز باشد
باطرف = خود دار - خوشتن دار - شکیبا
بردبار
ها عاطفه = مهریان - دلسوز - نئم دل
بایت - انگزه - شوند - دست آویز -
وا دارند - برای دست آویز - بینان
گرازنده
بافن = با آنگ
با فقط = باشکوه - بافر - با بزرگ
با غ - بوستان
با غبان - با غوان - با غبیر
با غانی - با غیراییس
با غچ - انگری که خوب نرسیده - انگر نیم
رس - با غچ
با غند - با غنده - غنده - گلوله - غند
با غوش - با غوش - ناغوش - فرورفتن در آب
شناز
با ف - خوابنده - جوینده - سرکش نافرمان -

- بام . چخت . سوی بیرونی . چخت خانه .
 پشت بام . بان
 بام . بامداد
 بام . به . آواز پرورد رشت
 بامداد . سهیده دم . بامکاه
 پامه . راه بام . پلکان . نرد بان
 پامه . خوشمه
 پاموت = مرد انگ . مردانه
 پامعنی = با آرش . آرشیدار
 بام غلتان . سنگبزرگ استوانه ای برای پشت بام
 بام کلان
 بامکاه . بامداد
 پامه . بلمه . روشنلند وابیوه
 پامنه . گاهی است . نام شیرینی است
 بان . پساوند نگاهدارنده . چون . دریان .
 شیریان . پالیزان
 بان . کوچک بانگ . فرباد . آواز
 پانام . نامی
 پاند Bande نوار
 پانداور Bandage نوار جمب . برچسب
 پاندل Banderole نوار جمب . برچسب
 پانک Banque بانگ . گرفته شده از فرنگی
 پانکروت Banqueroute ورشکستگی . شکستن پیمان
 بانگ . آواز . فرباد
 پانو . خانم (باو) بزرگداشت زنان . بانوان
 پانوی بانوان . بانوی بزرگ
 پانچ . نتو
 پانه . موی بالای ایزار مردی یازنانگ . موی زهار
 پانس = سازنده . بنیان گدار . پایه گدار
 باوجود . ارجمند
 باور . پذیرفتن . راست انگاشتن . مبنی
 بازگردان . سخن را راست پند اشتن
 بازدا = بایان . پایدار . میتر
 بازقار = بزرگوار
 باه = تزیین . جفت گیری . نیروی . آمیش .
 موز
 باهار . آوند . کاسه . خنور . آوندی که برای
 خوراک باشد
 باهر = روشن . هویدا . آنکار
 باقک . پاهاک . شکجه . آزار - مردگان چشم
 باعکیدن . شکجه کردن
 باهل = بیکاره و دودل . بھ جنگ افزار
 پاهم . پایک بگر
- بالا بلند . اندام بلند
 بالاپوش . رواندار
 بالاشقاق = پاهم . همگی
 بالاخانه . اشکوه بالای خانه
 بالاد . اسب بالان . بالاده . یدک
 بالار . شاه تیر چخت . تیرسیبر که در پوشش
 خانه بکار رود . بالاگرد
 بالار . بالارونه (آسانسور)
 بالان . والان . دهليز خانه - دام . بالانه
 بالاندن . رویاندن . تناور ساختن . چنینیدن
 بالانس Balance ترازو . تراز . هم سنجی . مبارابر
 بالش . بالشت . آنجه در هنگام خواب زیر سر
 گاراند - از بالیدن
 بالشتن . بالشکوجک . بالشجه
 بالصرامه = پروشن . رسا
 بالسروره = ناگیر . ناچار
 بالطبع = ناگیر . بهرگونه
 بالتعکس = واژگونه . واژونه
 بالغ = رسا . رسیده . رسنده
 بالغ . بالغ . پاله ناشی مهوروی
 بالقرقر = بکمان . بانکار
 بالفضل = نهادی . کردی . رفتاری . یکد اری
 به یکدار
 بالفعه = به توایانی . به نیرو . یارا
 بالکانه . بادکانه . پنجه . درجه
 بالکل = از بین . از بن
 بالقصیر = یواش بویا . باره بار . همیشگی .
 رفته رفته
 بالتنافسه = دونیمه گی
 بالنتجه = بهره آنکه . بازده آنکه
 بالنگ . میوه ایست از گونه پرتعال . بادارنگ
 وارنگ
 بالنگو . گونه ای سیزی (ریحان)
 باللو . آنچ . زکیل . باللو
 بالدون . باللیدن . بزرگشدن . تناور گشتن
 باللوده . باللیده
 باللوس . (کافور) گاهی است خشبو . باللوس .
 باللوس
 باللوه = چاه آبریز
 بالی = فرسوده . پوسیده
 باللیدن . تناور گشتن . برترد اشتن
 باللیده . تومند . خود نیمروی
 باللین . بستر . بالش

بها آوردن . انجام دادن - شناختن
 بجان آمدن . نمار از خسته شدن . تنگ . بیزار
 بسته آمدن
 پیچز . بد ون . مگر
 پیسم . میوه درخت گز
 پجول . استخوان بند گامپا . شتالنگ . پجول .
 پجل . پژول
 پجه . کودک . فرزند . بچگان
 پجه دان . زهدان . جای پجه در شکر
 پجه سرگه . گونه ساروغ یا کلک که روی مرکه پیدا
 میشود
 پجات - بسیار جوینده . کجکاو . شکافنده
 پخار - در راهها
 پجوبه - میان
 پجت - کجکاوی . کاوش . جستجو . گفتگو
 پچر - در پا - آهنگچامه
 پحران - آشفتگی . سختی . تب
 پحرانی - آشفتگی
 پحرپیما - در پابورد
 پحری - در ریاضی
 پحریه - نیروی در ریاضی
 پحمد الله - میان خدا ایران
 پحور - در راهها - آهنهایها
 پحمره - در راهچه
 پحمره - شتریکه گوشش شکافته باشد
 پخ . واوه خوشنودی . زه . خوشنا . آفرین .
 پبه به . پیچ پیچ
 پخار - کمه . نف . وشم . دم . ماغ . دوت . پی
 پخاری . نگوشتگاهی برای گرم کردن
 پخاری . بیو پخارا
 پخلال - بسیار رفت . رکور
 پخت . بهره . اختر
 پخت آزمایی . آزمایش پخت
 پخت برگشته . بینوا . درمانده
 پختک . سنگینی در خواب
 پختو . بخنو . تندر . غرند
 پختور . خوبی پخت . پختوار . پختوار
 پخته . فرهی . پرورش یافته . گوسفند نرسه یا
 چهار ماله
 پختنی - شتر و کوهانه
 پختوار . خوشیخت . پختمند
 پتجد . چرک . ریم آهن
 پخرد . با خرد . هوشیار . خردمند . دانا

باهم . بازو - چوبستی گفت
 باهوش . هوشمند
 باهه . آبکیر . رو . نالاب
 باهه - میدان
 بایا . بایسته
 بایستن . بایسته بودن . باییدن . بایست : در بایست بایسته . بایا . بایست
 شایستگی
 باییس - فروشنده
 بایکوت Boycotte . نایبذر . نارا
 بایگان . نگاهدارنده
 بایگانی . رفتار و کرد بایگان
 باییدن . بایستن
 بیسر - چاه
 پاس - دلیری - سختی - خشم - نیرو
 پوس - سختی . بینوا پس
 بیسر . جانوری است در زندگی کشتخوار
 پسون . سون . دست مالیدن . پسون
 پسون
 پیسوده . دست مالیده شده
 پیغما - تویی . پرنده ایست سخن گو
 پست . خدای سنگی . پسخ
 بتانیک Botanique . گیاه شناسی
 بتاوار . پایان . پایان کار
 بتاییدن . گذاشت . نهادن . رها کردن .
 بتا . بکدار . بهل
 بتخانه . خانه بت . بتکه . بتستان .
 خانه زنان یاد نهاد
 بتکر . بدتر
 بتشر - از بین برگشتن . بُردن
 بتستان . بتخانه
 بتکده . بتخانه
 پتو . غیف ابرازیکه نوشابه را در شبشه ریزند .
 گره چوب - تنه گیاه . دسته هارون
 بتتو . خاور . آنتاگیر
 بتول - از دنیا بریده بخدا پیوسته . آنجهانی -
 شوهر نکرده
 بتون Beton . شفته . گل آهک
 بتنا . سینه
 بتیار . رنج
 بتیاره . پیتاره
 بیچ . درون دهان . توى دهان . لب
 بیجا . در خود بسزا - جاشین . از سوی

- پخش = کم . اندک . کشت بارانی . کشت بس
آب
- پخانه‌دن . واخیدن . پشم پایینه زدن
پخیده . پنه پاپش زده شده
- پخیل = زفت . زکر . ماج
- پخیه . درشت دوختن . کوك
- پد . زشت . ناه سند . ناساز خوب
- پد . پساوند سرور . دارنده . خداوند . چون
- سهبد . مود . هیرید . بارید
- پس = چاره . گیر . جدایی . بت . بتخانه
- لابد = ناجار ناگزیر
- پهاد = هویداشدن . پیداشدن
- پداویه = زیباییها . نایابیها
- پد آب و هوا . بد آب ودم
- پد احوال = بیمار . ناخوش
- پد آغاز . بد سرشت . بدنهاد
- پد آهو . بسیار بدآک دار
- پد آینی . بد کیش . گمراه
- پد آخرت . بد بخت . تیره بخت
- پد آخلاء = بد کشت . بد خو
- پد آخر . اخمو . ترشیوی
- پد آخنس . ترشیوی
- پد آدا . بد ناز . بد کرشه . بد شیوه
- پد اصل = بدنهاد . بد گهر . بد آغاز . بد
- پد اوت = نویدا
- پد افت = نویدا
- پد افر = (ترک) بد شگون . بد خو . اخمو
- پدان = خواربار فروش
- پدان . بد آن . ناخوان
- پدانجام . پایان بد . بد تباوار
- پداندیش . بد پندار . بد مودا
- پداندیشی . بد خواهی . بد گانی
- پداوت = بیابان نشینی
- پداخت = ناگران . ناگاه آمدن . بن اندیشه
- گفتن . زود گویی
- پداخطا = زود انداری . ناگاه گویی . بن اندیشه
- گویی . تواقرین
- پدایت = آغاز . نخستین
- پدایع = نویدا . نازه ها . تازگیها
- پد بخت . بد روز . بد اختر . تیره روز
- بد بد رققه = بد پسواز
- بد بدک = کرک . بد بدده . مرغ است
- بد پیوه . بد بدده . ولام
- بد پیوه . گندیده . بیویان . ناخشبو
- پخش = بمهره . پمهره بمهره کردن
- پخشاپیش . بخشنودن . دهش
- پخشاپیشگر . چشم پوش . بخشاپنده
- پخدار . کارمند یکه بر چند دهستان
- فرمانروایی کند زیر دست فرماندار
- پخشش . از بخشدیدن . دهش
- پخشون . ازگاه چشم پوش کردن . در
- گذشت . گذشت کردن . بخشاپیدن
- پخشاپنده . بخشاپنگر
- پخنا . بخنانی . به پخش . بهم بخشاپنده و
- بخشنده
- پخنندیر . بشود بخشنده
- پخن ناینده . سزاوار بخشنده
- پخشنده . پخشنامه . دستور
- پخشنده . جوانمردی
- پخشنده . خشاپنگر . دهشگر
- پخشویگی . نادیده . گیری . در گذشت
- پخشون . گذشت کردن . بخشاپنده . بخشاپنگر .
- دهش . بخشاپنده . بخشاپنگر .
- بخنا . بخنانی . به پخش
- پخش . (قسم) بخش شونده
- پخنیاب . (قسم علیه) بخش کننده
- پخشدیدن . دهش کردن . داد کردن . بخشدیده
- بخش به بخش هم آیدن : چون شادی
- بخش . جان بخش
- پخصوص = بوبته
- پچل = زفتی . زکری . ماج . چرک . نایاکی
- پچلاه = زفتیان . زکران . ماخان
- پچله . خرفه
- پختو . تندر . غرنده . بختو . بختور . پختو
- پخنودن . غریدن . تندر
- پختو . پای بند چهار بیان یازندانیان . تاتوره .
- تاتوله
- پخور . رنگاکستری سیر تیره رنگ . حاکستری
- پخور = ونم
- پخورسوز = وشم سوز

- بد سرست = بدنهاد . بد سکال . بد سرست
 بـدـشـگـون = ناخوش آیند . گـجـسـتـه
 بـدـنـلـخـلـع = بدنهاد
 بـدـطـفـتـه = بد سرست . بدنهاد
 بـدـمـاـكـت = بد خوی
 بـدـمـكـت = روشن نو . آین نو
 بـدـمـكـتـگـار = آین نو گذار
 بـدـقـلـه = بد کدار . بد رفتار . بد کش . بد کار
 بـدـغـقـه = اخمو . تشرو
 بـدـهـد = بد پیمان
 بـدـفـرـحـام = بد انجام . بد تیاور
 بـدـقـفـم = بد پایا . بد شگون . گـجـسـتـه
 بـدـقـلـب = بد دل
 بـدـقـلـق = بد غلغل . بد خو . بد کش
 بـدـقـار = بد منکیا . بد منگ
 بـدـقـول = بد پیمان . بد گفتار . بد پشن **پ**
 بـدـقـاهـه = بد ریخت . زشتو
 بـدـکـار = بد کدار . بد رفتار . گـهـکـار
 بـدـکـام = بد کام . بد کامه . بد خواه
 بـدـکـوـدـار = بد کار . بد کش
 بـدـکـشـه = بد کشت . بد رفتار . بد آین
 بـدـکـشـه = نافرمان . بد آین
 بـدـکـهـان = بد روز . گـدـمـیـشـه
 بـدـکـلـی = زشت . زشتو . بد منک . ناساز خوشگل
 بـدـکـمـان = بد اند پیش
 بـدـگـو = بد گوی . بد زیان . بد دهان . زشتوگو
 بـدـگـوـهـر = بد گهر . بد رگ . هاله
 بـدـهـل = جاشین . بجا . بخشایند . بزرگوار
جلب
 بـدـلـچـیـنـه = سـفـالـینـه . بـجـایـچـیـنـه . جـلـبـچـیـنـه
 بـدـلـقـا = زشت . بد رخ
 بـدـلـکـام = بد دهن . سـرـکـشـه . نافـرـمـانـه . گـرـدـنـکـشـه
 بـدـلـلـی = جـلـبـی . بـجـایـی
 بـدـمـدـهـبـه = بد کیش . بد آین
 بـدـمـزـاج = بد خو . بد دل . بد منش
 بـدـمـوـهـه = نـاـگـارـه
 بـدـمـسـت = بد ادا
 بـدـمـعـاـمـلـه = بد داد و سـتـه
 بـدـمـشـه = بد روش
 بـدـنـ = تن . توشر
 بـدـنـام = بـیـآـبـروـه . رسـواـهـه
 بـدـنـامـی = رسـواـیـه . بـیـآـبـروـیـه
 بـدـنـظـر = بد نگر . شـنـچـشمـه . سورـجـشمـه . شـورـجـشمـه . شـورـدـیدـه
- بدپیاری . بد اختیار
 بدپین . بدگمان . بداندشه
 بـدـتـهـار = بد نژاد
 بـدـتـرـکـیـب = بـیـرـیـخت . بد چهره . بد رو
 بـدـچـسـه = بد سرست . بد سکال
 بـدـچـشـم = سورـچـشم . هـیـزـه
 بـدـحـال = بـیـمار . ناخوشـه
 بـدـحـالت = بد ریخت . بد جاور
 بـدـحـرـفـن = بد گوی
 بـدـحـاـب = بد بدـهـه
 بـدـحـظـه = بد نویس
 بـدـخـوـر = دـارـوـیـاـخـوـرـاـکـیـ کـهـ بـدـخـوـرـهـ شـوـدـه
 بـدـخـلـق = بد خوی . بد میگال . بد غـلـغـنـه
 بـدـخـلـق = بد میگالی . بد خوی . بد غـلـغـنـه
 بـدـخـو = بد سرست . بد میگال
 بـدـخـواـه = سـدـسـکـالـهـ . بدـانـدـشـهـ
 بـدـیـل = بد گـهـانـهـ
 بـدـدـمـاـغ = زـودـرـنـجـهـ . بدـبـیـشـهـ
 بـدـدـهـان = بد زـیـانـهـ . گـرـشـتـگـوـهـ
 بـدـدـهـیـه = بد پـیـزـهـ
 بـدـذـات = بد رگ . بدنهاد . بد سرست . هـالـهـ
 بـدـذـاقـه = هـالـگـیـهـ . بدـسـرـشـتـهـ . بدـنـهـادـهـ
 بـدـذـرـه = مـاهـ شبـ چـهـارـهـ . مـاهـ وـشـنـادـهـ
 بـدـرـام = شـرـکـشـهـ . نـافـرـمـانـهـ
 بـدـرـاه = بـدـگـیـشـهـ . بـیـرـاهـهـ
 بـدـرـنـتـار = بد کـرـدارـهـ
 بـدـرـنـتـارـی = بد کـرـدارـیـهـ
 بـدـرـفـتـارـه = پـیـسوـازـهـ . رـهـبـرـهـ . رـاهـنـماـهـ
 بـدـرـکـاب = سـرـکـشـهـ
 بـدـرـگـه = بد گـوـهـرـهـ . بدـخـوـرـهـ . سـرـکـشـهـ . هـالـهـ
 بـدـرـوـد = واـگـدـائـشـنـهـ . درـگـشـشـنـهـ . بدـرـوـدـهـ
 خـدـاـنـکـاـهـدـارـی
 بـدـرـزـگـار = پـرـشـانـهـ . بدـرـیـختـهـ
 بـدـرـیـه = هـمـیـانـهـ . کـیـسـهـ زـرـهـ
 بـدـرـیـخت = بد چـهـرـهـ
 بـدـزـیـان = بد دـهـانـهـ . بدـگـوـهـ . دـشـنـامـ دـهـنـدهـ
 نـاسـزاـگـوـهـ
 بـدـمـاـخـت = بـدـسـارـهـ . بدـرـیـختـهـ
 بـدـسـت = اـنـاـزـهـ بـینـ سـرـانـگـشـانـهـ
 بـدـسـتـبـاش = آـکـاهـ باـشـهـ
 بـدـسـرـشـت = بد مـیـگـالـهـ . بدـنـهـادـهـ
 بـدـمـکـال = بدـانـدـشـهـ . بدـخـواـهـهـ
 بـدـمـلـیـقـه = بدـشـیـوهـ

پُر - نیکوکار . راستگو
 پُر - زمین خشک . خشکی . بیابان
 پُر - از بیدن . بیر
 پُرافت - یاک شدن . رهایش
 پُرایر - همدوش . همسنگ . روپارو . همچنان
 پُرایری - همانندی . همسنگو همسر
 پُرات - نوشته در یافته پول . چک
 پُراتکش . چک کش
 پُرات گهر . چک گیر
 پُرات . شب پرات . شب چک . شب یکمی
 پُرادر . داداش . داور
 پُرادر آندر . دو برادر که از یک مادر ریایک پدر
 نیاشند
 پُرادرانه . چون برادر
 پُرادر زاید . فرزند برادر
 پُرادرت . هالله
 پُرادر شوهر . برادر رجت
 پُرادر روار . برادر رانه
 پُرادری . همراهانی . همسازی
 پُراده = ریشه های آهن . ساو
 پُرایر = بیابانها
 پُراز = سرگین . بلیدی . گه
 پُراز . پستانه . بگار . بخاز . گوه . درود گران
 پُرازندگی . شایستگی . زیندگی
 پُرازدن . شایسته بودن . زیندگی داشتن .
 پُراش . پرازندگی . زیندگی . زینبا
 شایستگی . پرازنده . شایسته .
 زیندگی . برازا . زیبایی . پرازنده . براز
 نیکون . بیارا . نیکون
 پُرآشتن . برآورختن . دام شدن
 پُرافت = برتری . بلندی . بزرگواری . برتری یافتن
 در داشش
 پُرافت استهلال = فهرست وار
 پُرآفتهطلب = دلنشیں گویی
 پُرآفتادن . از میان رفتن . نابود شدن .
 پُرآفتادن
 پُرآفتاده . از میان رفته . نابود شده
 پُرآفروختن . برآشتن . رفع شدن . آش گرفتن
 پُرآفکنند . برآند اختن . افکنند
 پُراق = نام اسب پیغمبر اسلام در شبیکه به نیوہ چمن
 رفت
 پُرآق = درخشان . تایان . بسیار رخششده
 پُرآمدن . بالا آمدن . پدید آمدن . هوید آشنده .

بد نوش = بد بیار . بد نگار
 بد نوش = بد بیاری
 بد نما . ناخوش آیند . بد نمود
 بد نیمه = پیکره . نه
 بد نهاد . بد سرشت . بد پایه . بد ریشه
 بد هاله
 بد نیمه = بد هاله . بد آندهش . بد مکالم
 بد و . از ویدن . د ونده . تندرو . تیز فشار
 بد و . به او . به آن
 بد و = آغاز . نخست
 بد ون . بی . بی آنکه . بدون آنکه
 بد دوی = نخستین
 بد دوی = چاد رشیین . بیابان نشین . بیابانی
 بیابان گرد
 بد ده . ده . از دادن
 بد هکار . وامدار
 بد هوا . بد نم
 بد هن . دادنی . وام دادن
 بد هیبت = بد ریخت . بد اندام
 بد دی . کری . ناخوبی
 بد یع = نفر . تازه . نوشگت . نوازنده .
 گنج
 بد یعه = نویرون . آورده شده . نوازیده
 بد دل = جانشین . بجا
 بد یعن = بد شگون . گنجسته
 بدین . یابین
 بد یمه = ناگهانی . ب اندیشه گوین
 بد یمه = زود انداز . پاسخ دادن
 بد یعنی = روش . آشکار . هویدا
 بد دیبات = آشکارها . پذیرفته ها
 بد نال = بسیار بخششده
 بد هر = تخم . دانه . بذر
 بد هرشن = تخم فشن . دانه فشن . بزر هشان
 بد نل = داد . دهن . بخشش
 بد دله = پوشان کار . سخن دلکش . بزله . نفر
 بد له کو = نفرگو
 بد له گوی = نفرگوی
 بد در = تخمه . دانه ها . بزر ها
 بد پیشاوند روى و بالا چون . برآمدن .
 برآفراشت . برآورد
 بر . میوه . باره رخت . باشتن
 بر . بھنا . آغوش . پھلو . سینه
 بر . نیکوئی . بخشش

بُرْجُون - چنگال پرند کان شکاری . چنگال جانوران
 درنده . چنگ
 بُرْج - کوشک . دز
 بُرْج - ماه . هریک او دوازده بخش سپهی
 بُرْج . رستن از هزینه . هزینه . رستن .
 باد دستی
 بُرْجام . نشانه تیر . آماج گاه . بر حساب
 بُرْجستن . جهیدن . پریدن
 بُرْجسته . برآمدگی . بزرگ رخشنده . بزرگوار . کم
 چشم گیر . بالآدمه
 بُرْجسته کاری . برآمدکاری . کندکاری
 بُرْجی - ماهیانه
 بُرْجیس - ستاره هرمز
 بُرْجیصب . نوشته شنا ساندن بر روی کالا
 بُرْجیخ . نیزه کوتاه
 بُرْجیدن . دانه دانه برد اشتن . برگیدن .
 برگیدن . برچین نمودن - ازیمان بردن
 بُرْجیدگی . ازین رفگی مانند (نابودی یافنگاه)
 بُرْجیده . گردآورده شده - ازین رفته
 بُرْج . بدر . بهره . پاره
 بُرْخاستن . برواشدن . پیالستان . برخاسته
 ایستاده . بربانده
 بُرْخفج . بختک . چکونگ سنگین در خواب
 بُرْخابه . توشه
 بُرْخور . بهره ور . بهره بُر . همباز
 بُرْخورده . بهم رسیدن . بهم خوردن
 بُرْخوردن . برخورده کدن . بهم رسیدن
 بُرْخوردار . بهره مند . کامیاب
 بُرْخورداری . کامیابی
 بُرْخورده کی . بهم خورده کی
 بُرْخورده . ناگوار . بدآمد
 بُرْخه . بهره . پاره . شکسته (کسر)
 بُرْخه شمار . (صورتکسر) بخش برد اشته
 بُرْخه نام . (مخن کسر) بخش شده
 بُرْخی . پاره از چیزی . اندکی . بخشی
 بُرْخی . جان در راه کس دادن . کریان (قدای)
 (قدای) میزد
 بُرْخیزاندن . بلند کدن . خیزانیدن
 بُرْد . سود . ناسازیاخت
 بُرْد . تیررس . چیستان - لات در باری شترنج
 بُرْد . سرما . سردی . ناساز گرما
 بُرْدالتجوز - سرمای پیزند سه روز یا مان بهمن و
 چهار روز آغاز اسفند

برجسته . آمازکدن
 بُرْآمدگی . برجستگی
 بُرْسان . برند . نیز
 بُرْاند اختن . نابود کرن . ازیمان بردن
 بُرْاند اخته . ازیمان رفته . نابود شده
 بُرْاند ازنده . نابود کننده . ازیمان برند
 بُرْاند از کدن . دیدزدن . برآورد کردن
 بُرْاند از . برآورده . دیدزدن
 بُرْانکارد *Bancard* تخت روان
 بُرْانکیختن . براکنگزاییدن . وادارکدن
 بخوش آوردن
 بُرْآورد . سنجیدن . براند از ارزشکردن
 بُرْآورده . بلند کدن . بالابردن . افزونختن
 رواکردن . پذیرفتن . انجام دادن
 بُرْوردن . برآورده . رواکردن
 بُرْآورده . پرورد . رواکرده شده
 بُرْاوو *Bravo* آفین . زه
 بُرْاه . بُرْه . باراه . بجا . نایسته - زب
 نیکیں . شایستگی
 بُرْاهین - فرند ها . روشن گرها . رهیلها .
 آونده ها
 بُرای . از بهر
 بُرایا - آفریده شد کان . آفریدگان
 بُرْز - بهبودی یافتن . رهایی
 بُرْز - آفریدن
 بُرائت - پاک شدن . رهایی . بن گاهی
 بُریاد دادن . نابود ساختن
 بُریار . بیراره . فروار . بالاخانه
 بُریت - بیری - کددی . بیابانی
 بُریزی . بوس بیری . تیره نژاد بیر . گونه ای نان
 بُرست . دستور آین . روشن
 بُرستن . بستن . آماده شدن . بهره برد اشتن
 بُرط - ساز . تار
 بُهیا . ایستاده . سریا . زرپا
 بُریاکردن . بیاد اشتن . بیاد اشن
 بُهیروشان . گرونگ کان . بُهیروشان . بیروان
 بُهیوز . بیفوز . گرد اگرد دهان . جانزران
 بُهتاشک . بومادران
 بُهتافت . بُهگردانیدن . روگردانیدن . پیچیدن
 بُهتَر . بالاتر . بلند تر
 بُهتَری . بیشتری . بیشتری . بالاتری
 بُرتقی . خود بینی . خود نایی

بُرَزَدَن = پارچه کتای راه راه
 بُرَادَن = بازداشتن = میوه داشتن - رها
 بُرَكَدَن = بُلند کردن = بدستگرفتن
 بُرَادَشَت = رفتار بردادشت چویزی - شکبای
 بُرَادَرَه = بلند کننده
 بُرَادَرَه = بُردا رانده = دستور بلند کردن
 هم آیند = چون با بردار
 بُردار = بُرشار = بُرندیه
 بُردار و هطل = فرد اروپایی
 بُرڈَهار = شکبایچ بُردباری = شکبایی
 بُرداخ = اسرور
 بُرداال = هرگار
 بُرَدَک = چهستان = سخن سرسته = پُرَدَک
 امسابه
 بُرداگان = زخریدان = بندگان
 بُرديگي = بندگی = چاکری = زخریدی
 بُرَدَهَدَن = کمهدن
 بُرَدَن = باخود همراه کردن چویزی = ناساز
 آوردن = مود گرفتن = پیش افتدان و
 پیروز شدن
 بُرِدَه = بُردَه شده
 بُرَدَه = پیروز شده = کسیکه چویزی را برد
 بُر = بیره هم آیند = چون = پیامبر
 رنجبر = فرمانبر
 بُرَدَنگ = بُرندگ = زنگ = کوه در
 بُردون = اسب تند رو
 بُردو = بندگ زخرید
 بُرگردیدن = بُرگردیدن = بُرد = دستور بُرگردیدن
 بُرگرد = دُرسنو
 بُرَزَه = نیکوکاران
 بُرَصَه = وارس = رسیدگی کردن
 بُرَمَدَن = بُروس کردن = وارسی کردن
 رسیدگی کردن
 بُرَوْشَنَان = گوندگان = بُرَوْشَنَان = بُروشیان
 بُرمان = بُرمان = بُرمان = بُرمان = بُرمان
 بُرَطَه = بالا = اندام = پشته = بُرگی = شکوه
 بُرَز = کار = کشت = ورز = بُرجه
 بُرَز = ماله = کشاورزی یا کل کاری
 بُرَنَ = چینود = چنوت گار = بُرد = راه بین
 آب یا چوزد بیکر
 بُرَقَان = اودها = مار بُرگ
 بُرَقَدان = پهلویه پهلویزدن = بُرا بری
 چشم و میمانی = کلن اندازان =
 چشم پایان روزه = کردن

رِنگباشد	برفسو . بُرغ . بوغ شاخی
برگ . دانه کاغذ	برغول . گندم یا دانه نیم کونته
برگ . سازوشا . سامان و توش	بروف . دانه های معید پیشتر چون پنه که
برگچه . برگکچه	در زستان می باشد
برگاشتن . برگردانیدن . روی برگردانیدن .	برفاب . آبیکه دارای برف باشد
برگاشتن	برف پاک کن . پارو . کسیکه پیشه اشیاک
برگ . دنباله برگ	کردن برف باشد
برگدارکردن . انجام دادن . سیه‌ی ساختن .	برف زوب . برف پاک کن
پایان بُردن . بیهاداشت	برف زوب . برف پاک کن
برگدان . برگردانیده . (کاغذ کارین)	برف زوب . برفه . شکوه . بلندی (شان - مترلت)
برگدان . برگردانیدن . بازدادان . پس	خهر
آوردن . پشت و روکدن . واژگون	برفک . بیماری دهان کودک
کردن	برفکنیع . خشین . دشوار . راه دشوار . تَرَفْج
برگردانیده . بازدارنده . واژگون کنده .	برفکنیع . پختک . سنگیلی که در خواب دست
وایس داده شده	مید هد
برگدان . برگردانیده . برگردانیده	برگند . ترگند . ترگند . ترگند . فرب .
برگردیدن . برگشتن . واپس آمدن . بازآمدن	مخن بیمهوده . دروغ
برگرفتن . گرفتن . برداشتن . برگرفته .	برق - آذرخش - درخش . درخشش . آتشک
برداشته شده . بالا برده شده	درخششندگی . بیسر
برگزبان . پاییز . برگزبان	برق آسا - بیس درنگ . چُست . تند
برگزدن . گزیدن . پستندیدن	بروق آسمان - آذرخش . ارجاف . کُور . بیر
برگزیده . پستندیده	برق گهر - آذرخش گهر . کُور گهر . بیر گیر
برگست . برگس . هرگز . پنه برخدا . میادا	بروئار - پایدار
برگس	بروئاری - پایداری
برگستان . روپوشزیه . برگستان . برگستان	بروپسح - روپند
برگشتن . برگردیدن . واپس آمدن . بازآمدن	برتو - سرهان
بازآمدن . واژگون شدن . سرگون	برزک . گونه ای پارچه پشمی از کرک شتر یا بُز
شدن	برگاوز . بوز . پیرامون دهان . پُل بویز .
برگست . باز . واپس (رجوع - رجعت)	برگاپوس
برگسته . برگردیده . سرگون	برگات = نُزونهها . خوشبختهها
برگسته حال - برگشته بخت . برگشته روزگار . تیره روز	برگت = افزایش . آفزون . نیک بخش
برگاشتن . پایدارکردن . ایستادن	برگکار . راندن . دورداشتن . برداشتن .
برگکد . بلکند (رشوه) . پاره	رَد کردن
برگکو توا . سامان . سازو برک . توشه . زندگی	برگکاری . دوری
برگکه . برگ . برگمانند - نشانه	پرکه = نالار . آب گیر . دریاچه
برگکه . پاره های هلویا زرد الکی خشک شده	برگس . پرگر . هرگز . پنه برخدا . میادا
برگکه . نکه های کاغذ - (فیشن)	برگست
برگه دان . جای کذاردن برگه ها (فیشن)	برگشیدن . بالابردن - سنگکردن . افزون
برلیان Brilliant درخشان . درخششده . الماس	کردن . بروگرس را داشتن
درست . الماسی رنگ	برگشیده . فراخته . پروردید . بالابرده
بهن . بُرغ . چشم . تالاب - ازسر (حفظ)	برگکدن . کندن . ازرسنده درآوردن . جدا
بهن . چوب است . داریست	کردن . برگلده . کنده شده
	برگ . آنچه برخانه درختان بروید و تمسز

- بَرْوِنْ - بُم (بیابان و بیم) **بَرْتَازَفَ** = بیابان
 بُم پارسی . شهر بُم
 بُرُوت . سبیل . بُرو . میهای پشت لب مرد
 بُرُون = ماه ها
 بُرُوت = سردی . سرد شدن
 بُرُوكَرْ مالده . بُود رباریست گیر کردن . شرم
 کردن
بُرُورِی **Broderie** گلدوزی - زرد وزی - ملیله
 دوزی
 بُرُور . باز کر
 بُرُوز = نایابان . پدیدار . آشکار . هویدا
 بُرُوشان . بُرُوششان . گردنگان
 بُرُوشک . خاک . گرد
 بُرُوفه . دستار . شال
 بُرُومند . آبرومند . بارور . میوه دار . شاداب
 کامیاب . برخوردار
 بُرون . کوچک بُرون . برای تو
 بُرون تو . برای تو
 بُرُونه . بیجه آهوا یا گوسفند تا ۶ ماهگی
 بُرُوه . باراه . نیکو . آراسته . شایسته
 بُرهان - فربود . روشنگر . رهبر . رهنا .
 آوند . لهان
 بُرهختن . فرهختن . برکشیدن . پرورانده .
 آموزش دادن
 بُرُهم . آشته . درهم . آیینه . انباشته . انبیوه
 بُرُهم زدن . بُم زدن . نیرو رکوردن . ویران
 کردن
 بُرُهم خوردن . پریشان شدن . پراکنده . نهدن
 بهم خوردن
 بُرُهعا . خدای بزرگ هندوان
 بُرُهن . پیشوای هندوان
 بُرُهنه . لخت . ناپوشیده
 بُرُهود . نیم سوخته
 بُرُهن . پرهون . هرجیز گرد که با پرکار کشیده
 باشد
 بُرهیختن . فرهختن . بُرهختن . برکشیدن .
 بُروراندن . آموزش دادن
 بُهی . بیزار . بی گاه . پاک . سرمه
 بُهی - خشکی . بیابانی
 بُهیان . برشته . تقداده . کتاب شده
 بُهیان کردن . تقداده . کتاب کردن
 بُهیه = مردم
 بُهیته = بیابان
- بُرُهاسیدن . پرماسیدن . سودن . پسازیدن
 بُرمالیدن . لوله کردن . پیچیدن . بالازدن
 پاچه شلواریا آستین
 بُردار و بُرمال . نثار از بُردار و بُرگزیز
 بُرمه . بُرماه . پرما . ابزار سوراخ کردن .
 منه . اسکته
 بُرمایون . پرمایه . مایه دار . گرانایه . دانا
 بُرذکوار
 بُرمیبدن . سودن . دست مالیدن . دست
 کشیدن بچیزی
 بُرچ . دست مالی
 بُرچخون . خود سری . نافرمانی پرمیخدن
 بُرچخیده . فرزند نافرمان
 بُرچر . امیدواری . پُرچر - مگرانگیین
 بُرچخار . شاگردانه . غیایار . بخشش
 بُرچخاره .
 بُرمگان . رُمگان . موى درشت پشت ابزار مردي
 بُارني . موى زهار . بانه
 بُرملا = آشکار . هویدا
 بُرمیشی . خود ستایی . خود پسندی (تکبر)
 بُرمه . پرما . منه . اسکته
 بُرنا . جوان . بُرنانه . بُرنان
 بُرنانی . جوانی از ۳۰ تا ۴۰ سالگی
 بُرنام . فرتاس . نادان . خواب آلوه . بُرنام
 بُرنامه . فهرست . دیباچه . روشن . روشنگر
 بُرچ . آمیزش صرسرو روی
 بُرچج . دانه ایست جاناند گدم . گین . رن
 بُرچگ
 پرچجار . کوچک بُرچ زار . شالیزار . گچار
 بُرچحافت . بوماد ران
 بُرچجن . السکو . دست بند . پایند . آورچن
 آورچجن
 بُرنداف . تمه . پشته . رویه . بُراناد
 بُرندک . تبه . پشته . پرندک . بُرند گا . بُردك
بُرقرز **Bronze** مسوار
 بُرنشاندن . مسوار کردن . بُرجاین نشاندن
 بُرچگ . زنگ . درای . کوبه در
 بُرچگ . اند رخته . پس اوداز
 بُرنو . دبیای بزرگ . بُرنون . بُریون . بُریون
 بُردو . کوچک ابرو
 بُردو . موى پشت لب مرد
 بُردار . بُرداره . فرداره . بالاخانه
 بُررات = بُراننا

بُنْوَشْم . موی بز . کرک بز
 بُنْوَغ - پادن آفتاب
 بَهْرَه - گاه . گه . کارناد رست
 بَهْرَهَكَار . گناهکار . بزه گر . بزه مند
 بَهْرَدَن . وَزَدَن
 بَهْرَن . شب نم . بشک . بَهْرَن
 بَهْرَوكَل . چاپک . چالاک . آزمند
 بَهْرَن . شب نم . بشک . بَهْرَن
 بَهْرَن . لَجَان
 بَسَن . بسیار . افزون - بسنده
 بَسَن . ای بس . بسیار . چه بسیار
 بَسَنْكَدَن . دست از کاری برد اشتن . باز ایستادن
 بَسَنْکَن . باز بایست . دست برد ار
 بَسَاتِن - بستانها
 بَسَارَن . شخم زدن . شیار کردن
 بَسَارِه . زین آماده برای کشت
 بَسَاط - گستردگی - سرمایه - ستگاه
 بَسَاطَه - ماده بودن - گسوده زبانی . شیرین
 زبانی
 بَسَك . افسر . افسر گل که برسگذارند .
 بَسَك . پیمان . بسال
 بَسَأَت - دلبری
 بَسَام - بسیار خندان
 بَسَان . مانند . چون
 بَسَاوَمِس . سترمای سودن . که زیری نرمی
 گوم سردی را درمی باید
 بَسَاوِدَن . بسودن . دست مالیدن . سودن
 بَسَاوِدَن
 بَسَت . جای پنهان بز ن چون آرامکاه بزرگان
 بَسَت . باغ . گلزار
 بَسَتَخ . گستاخ
 بَسَتَار . تا استوار . مست
 بَسَان . بوستان . گلستان . گلزار
 بَسَان آرا . بستانبان . بستان پیرا . باغبان
 بَسَان سرای . باغجه . باغمرخانه
 بَسَان آفروز . (تاج خروم) گلی است
 بَسَانکار . وام خواه
 بَسَانکار . باغبان
 بَسَانوند . زین ناهوار . پشته پشته . بشاورد
 بَسَتَر . شُك . رختخواب
 بَسَتَري . بیمار خوابیده
 بَسَتَ آهَنْگ . ملاffe . روانداز - چادر رشب .
 چادر رختخواب

بَسَيَد . پیک
 بَهْدَن . جد اکردن . پاره کردن . برش .
 بَرَنَدَگِي . تیزی . بُرنَدَه . بُرَان .
 جد اکنده . نیز . بُرَيدَه . زخم
 شده . بُرَ . بُرَ . بُرَنَدَه هم آیند
 چون : آهن بُر . چوب بُر
 بَرَنَن . بَرَنَن . مويز . الل . گیال
 بَرَش . ابرشم
 بَرَشَنَد . چنگی . سازون . بريشم نواز
 بَرَن . برت . بالاتر
 بَرَن . تک بردیده شده . برش
 بَرَشش . بريدىگي . برش - پهانی - شکروش
 بُر . جانوری است گیاه خوار
 بَرَز . آيت . روش (رسم)
 بَرَجَه . پارچه
 بَرَار - پارچه فروش
 بَرَاق - آبدهان . خدو . خيو . تف .
 گلیز
 بَرَيش = آبگوش سبزی
 بَرَدَيَدَن . زداییدن . پاک کردن
 بَرَوِيل . ترسو
 بَرَدَهَن . زدون
 بَرَز . تخم . دانه . بُرَز . بُرزا
 بَرَزَك . تخم کتان
 بَرَزَكَار . بُرَزگر
 بَرَزَك . کلان - ارجمند
 بَرَزَگَدَاشت . گرامی داشتن
 بَرَزَگَمَش . بُرَزگوار
 بَرَزَگَسَال . صالحورده . کلانسال
 بَرَزَگَوار . بُرَزگ و متوده . لند خو
 بَرَزَغاله . بچه بز . بُرَزجه . بُرَزجه . بُرَز
 بَرَزَك . آريش
 بَرَزَكوهی . بازن . پازن
 بَزَم . جشن . مهمانی
 بَزَ ماورد . گشت و تخم مرغ بخته که در نان
 بَيِيجَنَد . نواله کنند
 بَزَمَجه . چلباسه . پژمه . کونه ای سوسار
 بَزَمَغ . مرغ است بمانند شتر مرغ
 بَزَمه : گوشه ای از هرمکاه
 بَهْنَ بَهْمَادُر - پهلوان . دلبری . بزن و به بند
 بَهْنَك . بُرنگ . زنگ . درای . کوهد رخانه
 بَهْنَگاه . جای دزدان - بهنگام
 بَهْنَر - بزرها . تخما . دانه ها

- بَسْتَن . بند کردن . ناساز گشودن سفت
شدن . بسته . بند شده . دریند
کرده شده . سفت شده - لنگباریند
به بند بسته کنده . هم آیند .
چون . ماست بند . بندان . بسته
کنده هم آیند . چون . بخ بندان
بَسْتَگَان . خویشان . بسته ها
بَسْتَگَن . خوشواری
بَسْتَن . بند شدن - گونه ای شیرین از شیر
و شکرسته
بَسْتَو . سیو . کوزه سفالی . بستک . پشتک
بَسْتَو . استه . خسته . مانده . به تنگآمده
بَسْتَه . گرفت .
بَسْتَه و بَنْد . زدو بند
بَسْتَه بندی . بازبندي
بَسْتَه . مرجان . سد . بستا
بَسْتَه دین . سخ رنگ . برنشهرجان
بَسْتَه شماری . (ضرب کردن)
بَسْتَه . (مضروب فیمه) افزاینده
بَسْتَه شمرده . (مضروب)
بَسْرَاق = یاتک زرد (یاقوت زرد)
بَسْرَادَن . سرآمدن . پایان رسیدن
بَسْرَارُونَ . پایان داد . پایان رسیدن
بَسْرَدَرَانَ . باس بزمیت خوردن
بَسْرَدِونَ . شتاب کردن
بَسْط - گستردن . فراخ کرد . فراخی
بَسْكَ . دسته گدم یا جو
بَسْكَه . ازس
بَسْلَ . گاروس
بَسْلَان . دلiran
بَسْم - بنام
بَسْمِل - کفته . سربرده . جانداریکه سرش را
بریده باشد
بَسْنَه . بسند . بس
بَسْوَن . دست مالیده . سودن . سفت
بسودن . بساودن
بَسْوِيَه . سنه . دست مالیده . ساییده
بَسْوِيَن . بسولیدن . بشوریدن (نفرین)
پسوردده . بسورشه
بَسْرَه . (نفرین) بسول
بَسْهَه . کیاه است ناخل . بسل . بسدک
بسنگ (اکلیل الملل)
بَسْيَار . زیاد . فراوان

بَسْيَارْخوار . شکو . پرخوار - شکم پرست
بَسْيَارْگَو . پرگو

بَسْيَع . بسیع . آماده کردن نهروی ارتش .

بَسْيَجِيدَن . بسیجیدن . آماده کردن . سامان
دادن . آهنگکردن

بَسْيَط - ساده - گستره . گشاده . فراخ ساب
بَشَ . بند . بست بندی که به آوند شکسته زده

میشود

بَشَنَ . بند زن

پَشَارت = مژده . نوید

بَهْشَاش - خوشرو . خنده رو . شادمان . شاد

بَشَائِت - خوشروی . گشاده رویی . خوشروی .
شادی

بَشَارَد . بستاوند . زین ناهوار . پشتیجیده

بَشَّر . شتر . فرشته باران

بَشَّرَه . چنگالی . خوارکی است

بَشَخُودَن . شخودن . روش کردن . خراشیدن
ناخن بادندان کدن

بَشَر - مردم

بَشَرَه = روی بوست - رو . پیشانی . چمه

بَشَقَاب - (ترکی) ادوری . لب تخت

بَشَک . شبنم . ریزه های برف . افسنگ . بشم

بَشَم . بژ

بَشَکَرَدَن . اشکردن . شکردن . شکارکردن

بَشَکَلَدَن . خراشیدن . سوران کردن . شکافتن

شکلیدن

بَشَمَ . ایوان . بارگاه . بشم . بچم - خانه

تابستانی

بَشَنَ زَدَن . ارغشتک زدن

بَشَکَوَه . شکوه . غنجه . بشکه

بَشَکَولَ . چاپک . چالاک . کاری - آزمذ

بَشَکَلَوَن . چاپکی کردن . آزاد اشتن

بَشَکَه . آوند چوبی . گرفته شده از روسی

بَشَلَدَن . چسبیدن . درآوختن

بَشَلَ . در هم آوخته . چسبیده

بَشَم . بشک . شبنم

بَشَم . افسرده . سوگوار . رنجیده

بَشَم . بشمه . پوست یا چن خام

بَشَن . بزر . بالا . نن - بلند . اندام . بشن

بَشَخَن . کک و مک . بیماری است

بَشَجِيدَن . ریختن . باشیدن . بشنجدیده -

باشیده شده - ریخته شده

- پُشیدن • پسرویدن (غیرین کردن) •
 پُشلهن • بادانایی کارگردان • بیتایی
 پُعد - پس • پهنه
 پُعد - دوری • دورشن • دوراند یشی
 پُعداً - سیس
 پُهر - پشکل شتریا گوشنده
 پُعف - پاره ای • برخی
 پُعلاوه - با • یافزون • فُزون • بیش
 پُعید - دور
 پُعیر - شتر
 پُعیه - بمانند • بجور • بد رست
 پُخ - خدا • ایزد
 پُقا • هیز • روسی • بی روش
 پُقا - سرکشان • نافرمانان • گرد نشان
 خواهند گان
 پُخار - کاز • پیمانه • گوه • فانه • بانه • تکه
 چوب که درود گران لای شکاف چوب می گذارد
 برای بستر بربدن
 پُخار - (ترکی) اتنک
 پُخچه • سارع • دستمال بزرگبرای بستن
 پُخته - ناگهان • ناگهانی
 پُخنج • دشوار • پیچیده
 پُحضر - دشمنی • کبته
 پُخضا - کبته • دشمنی • سخت
 پُخل - پیلو • آقوش • کثار • بر
 پُخلی • پهلوی
 پُخل - استر
 پُخند - چرم • پوست
 پُخی - ستم کردن • سرکشی • نافرمانی
 گرد نشان
 پُخیاز - غیاز • شاگردانه • برمغاز • بخشش
 پُخنه - خواسته • گشته
 پُقفری - دفته • دفقین • شانه باند گان
 پُفتح - بفتح • آبدهان • خبو • خدو • نف
 پُفتح • ماری زهر
 پُق - پشه • ساس
 پُقا - همیشگی • زیست • پایداری
 پُقاب - آرامکاهان
 پُقال - خواربار فروش
 پُقالی - خواربار فروشی
 پُقالا - مانده ها • بجامانده ها • بازمانده ها
 پُقر - گاو
 پُقتة - آرامگاه
- پُشونیدن • بپشونیدن (غیرین کردن)
 پُشولهه - بادانایی کارگردان • بیتایی
 دانایی • پژلیدن • پشولیدن
 پُشولش • کار راه اندازی • کارگذاری -
 افسردگی - پریشانی
 پُشولیده • دیده و دانسته کارسازی شده
 بادانایی انجام شده
 پُشول • بدان • بی بین • کار سازی کن
 پُشولنده • دانا • بینا • کار آزموده هم آیند
 چون : کار پشول
 پُشیر - مژده دهنده
 پُهر - بینایی • چشم
 پُصری - چشم • بینایی
 پُصل - پیاز
 پُصل النخاع - پیاز مغز
 پُصیر - بینایی • دانا
 پُضاعت - سرمایه • دارایی
 پُبط - مغایبی • اردک
 پُطّال - بیکاره • باوه گو
 پُطّال - دلبریدن • دلیری
 پُطانه - آستر - راز • راز د رون
 پُطخاء - رودخانه - ریگار • بسترن تند آب
 شیار
 پُظر - شادی - دهشت و شکنن در فراوانی
 پُطّری - تنگ • بتری (از انگلیس گرفته شده)
 پُطش - تک آوردن • سخت گفتن • تندی •
 سختگیری • تک آوردن
 پُطل - دلیر • دلاور
 پُطلان - ناجیزکردن • بیمهوده شدن • از کار
 افتادن • ناشر
 پُطن - شکم • درون - تیره خانواره
 پُظو - درنگ کردن • نیوکردن • آهستگی •
 کندی
 پُطون - شکنها • درونها
 پُطس - درنگ کنند • کند
 پُطس الانتقال - کند • کوکن • دیر دریافت
 پُطی السیر - کندرو
 پُطی المضم - دیر گوارش
 پُطیخ - خربزه • هندوانه
 پُطین - شکم بزرگ • شکم گده
 پُعث - فرستادن • برانگیختن • بیدار کردن

بَلَگرْدَان - رنج گردان . رنج چین . آسیگردان
 گزند چین . درد چین
 بَلَال - بِلَار . گیاهی است که بر آنرا بربان کرده
 میخورند
 بَلَاهَت - نادانی . کودنی
 بَلَابِيَه - آسیب ها . گزند ها . رنج ها
 بَلَاهِيَه - نابکار . تباہکار . زن بدکار . بلاوه .
 بلابه
 بَلَيَان - دهل زنان
 بَلَشُو - بهل بشو . شلوغ . درهم ریخته
 بَلَلِل - هزار دستان . هزار آوا . هزار . زنده لاف
 زندخوان
 بَلَلِه - گمه جوش . آتنا به . آبروز
 بَلَد - شهر
 بَلَدان - شهرها
 بَلَدَه - شهر
 بَلَدِرْجِون - (ترکی) کرک . شانه بسر
 بَلَدِدِي - میدانی . اشتانی . راه نما
 بَلَدِتَسِه - شهرداری
 بَلَسِك - پرسنو
 بَلَشَك - سینه کباب
 بَلَع - اوباردن . فروبردن خوراک بگلو . اوبار .
 بَلَشِيدِن - پنکشیدن
 بَلَع - سوراخ آسیا
 بَلَمَ - پرخور . اوبارند
 بَلَمِيدَن - اوباردن . فروبردن خوراک بگلو . بن
 کشیدن
 بَلَنَا - سخنواران
 بَلَغَار - تلاتون . چرمی است سن و خوشبو
 بَلَغاَك - آشوب . شور . داد و فریاد . درهم و
 برھنی
 بَلَعَد - بلغنه . بلغنه . توده شده . روی هم
 نهاده شده . بسته بخچه زن
 بَلَمَ - لیزاب
 بَلَغُور - برگول . گندم یادان نیمه کونته . افشه
 فروشک . فروشه
 بَلَغَرْخَج - پلید . رشت
 بَلَك - ارغان . نویر . هرجیز تازه و نو
 بَلَكَاهَي - کاجو
 بَلَكَس - بلکن . سردیوار . کنکه دیوار . بلکن .
 بلکن
 بَلَكَد - بلکفت . بلکفته . برکند . برگند (رشوه)
 بَلَكَ - آب نیم گرم . بلکل . بنکل . ولن

بَلَل - سبزی . دانه . بُلَشَن
 بَلَقُول - دانه ها . بُلَشَن
 بَلَقَهَه - مانده . بازمانده . ماندگی
 بَلَقِيَسْلَاسِيف - بارستانه ارتش
 بَلَك - غوربغه . ولک . پلک
 بَلَكَاه - گریه کردن . گریستن
 بَلَكارَت - دوشیزگی . پریک
 بَلَكَل - خوانسالار
 بَلَكَر - بگنر . زره . جامه جنگ
 بَلَكَر - دوشیزه . نو . دست نخورده .
 تازه نخستین فرزند
 بَلَكَران - ته دیگ . بنتکران
 بَلَكَرَه - بادهار . پگاه
 بَلَكَك - جانور دم بریده . بُلَكَك
 بَلَكَم - گگ
 بَلَكَ - (ترکی) بزرگ
 بَلَكَاه - زود . سرمهگام . پگاه . بگ . بگ
 بَلَكَس - سراسر . همک . هماد
 بَلَكَار - باده . می . پیاله می . باده گساری
 بَلَكَن - گونهای می . بوزه
 بَلَل - شاید . بسا
 بَلَل - گرفتن از راه هوا
 بَلَل - پساوند فراوان . چون . بلکامه . بلغاک
 بَلَلَه - ریچ . اندوه . گفتاری . آسیب . گزند
 بَلَلَشَرَط - بدون پیمان
 بَلَلَح - بوریا
 بَلَلَه - نهرها
 بَلَلَادَان - گیاهی است . شایبزک
 بَلَلَادَت - کند دریافت . کودنی
 بَلَلَادُر - میوه درختی است هندی - زیور افزار
 دُغَدَه
 بَلَادَن Belladone شایبزک
 بَلَادَه - بلایه . بلایه . نابکار . تباہکار . زن
 بَلَادَه - بلکاره
 بَلَلَاج - لک لک
 بَلَلَزَك - پولاد . آب داده . بلارک . پرالک
 بَلَلَك - بلالک
 بَلَلَغَور - رایگان
 بَلَلَغ - بیام . رسیدن . رساندن
 بَلَلَقت - رسایی . شبیاعی
 بَلَلَغَي - سخنور
 بَلَلَكَش - زین بَر

- بیماران Bombardement بیماران بلکچک . شگفت . خنده آور . پولنچک .
 بُن . بین . بنیاد . پایان . چون پیاز میوه
 آید . چم درخت میدهد . چون بادام
 بُن بلکچک . بساکه . ناید
 بلمه . کرجی . گرجی . کشتی کوچک
 بلمه . ریش بلند و آنبوه . بامه
 بلخ . اندازه . بلیچ (مقدار)
 بلند . دراز . افزایش . ناساز کوتاه و پست
 بلند آخر . خوشبخت . نیک بخت . بلند بخت
 بلند آوازه . کس نامی .
 بلند بالا . بُرز . فربیز
 بلند پرواز . بلندی کرای . فروخاه . خودستای
 بلند قد . بلند بالا . بُرز . فربیز
 بلندگرای . بلند پرواز . خودستای
 بلندگو . دستگاهی است برای بلند کردن آواز و آوا
 بُنادر = بُندارها بلندین . چهارچوب در . سرخانه
 بناگوش . بیخ گوش . بن گوش بلکلی . آنوب . سخت . شلوغ
 بُنم . نامی بلخ . گوشت سرخ خروس
 بُنگان . انگشتان بلقو . شیشه . آبکله . بلور . تبرز . گین . بلور
 بُنان . موز بلورین . بلوری . شیشهای . آبکله ای
 بُنافع . بانچه . هوو . وسن . بناغ . دوزن بلوز Blouse پیراهن
 بُکرد بلوط . درخت ماز . سندیان
 بُنادر . نیشه دار . بیقه دار . کود . ژرف . بلوق . رسیده
 ایریزکو سخت بلوق . پخشی که دارای چند دهکده باشد
 بُن بست . بن بست . گوچه نه بسته . کارد شوار بلوق . Bloc توده . دسته
 بُنت = دختر بلوق . شمشیر چوبی . بلوندک
 بُنجاق . بنهایق = (ترک) (وابسته نامه . بیلت بلله . آری
 (فالة) . ترزده . بلله . کودن . نادان . مات
 بُندجول . واژده . هست . کالای واژده . بُنها . نادانان
 بُند . جای بهم پیوستگی دواستخوان . بندکاه بلله بلله چ = زبان دراز
 بُند . گره نی . بخش از دفتر بلله سوس = پیاری . سبک سر
 بُند . رسمان و زنجیر که پای کس را بینند بلله سوس = اندیشه بانی . آرزومند . سبکی .
 بُند آمدن . باز ایستادن سبک سری
 بُند آوردن . بستن . جلوگیری کردن بلس - آری
 بُند شدن . چسبیدن . آیختن بلیت Billet بete
 بُند کردن . برخشنده راوردن . چسبانیدن
 بُنداد . بنیاد بلله . بلیت . سختیها . رنجها . ناگواریها
 بُندار . سرمایه دار . دارنده گرفتاری
 بُند انداز . کسیکه پیشنهاد آراین کردن زنان است
 بُند باز . کسیکه روی رسمان هنرمندانی میکند
 بُندار . جای بارگیری و بار اندازی کشتی در کار
 در را
 بُندزدن . بیش زن . چسبانیدن آوندهای نکسته
 بُندکش . کارگیرن دز آجر بمب Bombe
 بُهاران . بیماران . انداختن بعب

- بوزنه . بوردن . بوناک شدن
 بور . کوچک بود . بورک . باشد که
 بوا . Boa . ماربرگی زهر
 بواه . واوه نیایش . از بودن . بود که . باشد .
 باد . بادا
- بوار - نیست : دارالبخار - دونز
 بواسطه - برای اینکه . درین
 بواسیر = آمس نشین
 بواشه . چهارخان . چارشاخ . خرم
 بوب . گستردن . هرجیز گستردن . انبوب . بوب
 بوبو . بوبک . بوبه . شانه بسر
 بوته . تنه گیاه . بته
 بوته . آوند آب کردن زریا سیم
 بوته . گونه ای نگار جامه
 بوتهمار . مرغ است ماهی خوار
 بوجار . پاک کردن بششن
 بوجاری . کریال کردن . پاک کردن
 بوجل . خرفه
 بودار . بوي دار . بودارند
 بود . از بودن - باشد که
 بود باش . هست
 بودجه Budget درآمد و هزینه
 بودجهای = درآمدی
 بودن . هست داشتن . پاشیدن
 بوش . هست . بودش . باشش
 باشنده . بونده . فروست
 بود باش . هست
 بود و نبود . هست و نیست . دارو ندار
 بور . رنگزیر . زین - تذرو
 بور شدن . شرمده شدن . کوچک شدن
 بوان . سرمای سخت با پایانند . باد با برف
 و باران
 بوانی . خوارک استنج
 بوراکس Borax تنکار . بورک
 بورک . بورک . کپک . کپک روی نان
 بوره . زنگار . کپک . بورک
 بوریا = نفع . بلاج . بوریا
 بوریا باف . بلاج باف . زینگر
 بوز . اسباب رو . چابک . مرد تیز هوش
 بوزه . من برنسنج . من ارزن
 بوزنه . میعنون
 بوزر . گرداب - سنگینی تبا و گرمای بدن
 بوزنه . غنچه . شکوفه درخت
- بندگان . بند . ها
 بندگی . زخریزی . کوچکی . زیرستی .
 جاگری
 بند و بست . زدو بند
 بندیده . چاکر . زخرید . برد
 بندیده نواز . بنده پرور
 بندی . زندانی . گفتار
 بندیبان . بندیبان . زندان بان
 بند پخانه . زندان
 بندیمه . تکه . گوی گربیان . بندمه . بندیمه
 بندیمه
- بنزین Benzine
 بنصاله . کهن . مالخورد
 بنش . خواربار . دانه ها چون . نخود ولوبیا
 ماش . مرجمک
 بنصر = انگشت دم
 بنفشر . کبود رنگ . آبی و سرخ
 بنفشه . کل است
 بنکدار . یکجا فروش . کلان فروش . بازرگان
 بنکشیدن . اوایردن . نجوبیده بکلوفروبردن
 بنگ . گرد شاهدانه
 بنگان پنگان . پیاله . ننجان - پیاله پخش آب
 بنگاه . خانه ابیار . جای داد و ستد . بنگه
 بنکو . لالای
 بنو . بنو . خرم گدم یا جو . تو نه چیزی
 بنوان . نگهبان حرم
 بنویسخ . دانجه . مرجمک (عد من)
 بنه . جا . خانه و دکان
 بنه . رشه . بیخ . بنیاد . نهاد
 بنه . باروسامان برای ایوار کردن
 بنیه . درحقیقت بیانند پسته . بنک
 بنی = پسران
 بنی آدم = پسران کیومرث - مردم . مردمان
 بنیاد . بین . پایه . شالوده . بی . بنلاد
 بنداد
 بنیان = بنیاد . شالوده . بی
 بنیه . نهاد . نیره .
 بنیجه . باز . دهگانان
 بنیز . به نیز . نیز . هرگز . همچنین
 بو . بوی
 بودادن . بوناک بودن . بو پس دادن - نف
 دادن
 بوكدن . بوبیدن . بوكسیدن

- پهادار - بالازش
 پهادر - (ترک) ادلاور - پهلوان
 پهار - یک از چهار بخش مال - فوریدین -
 اردبیلهشت - خرداد
 پهاران - هنگام پهار - فرگرد پهار
 پهارنده - جای بستن چهار بایان در پهار -
 پارند - باره بند
 پهارخواب - ایوان
 پهارستان - با غنایمن
 پهارستان - کاخ کنکاشتان
 پهاره - پهاری - کشت پهار
 پهاز - اسب با نژاد که برای جفت گیری در رمه
 رها کنند
 پهان گهر - گرانبما - بمار - بمانی
 پهانمین - بهار - پهاران
 پهانه - دست آویز
 پهانه چوی - دیپی بهانه بودن
 پهانه گهر - بهانه ساز
 پهانه کردن - بهانه گرفتن
 پهیود - بهبودی - تند رست - به شدن
 پیت - دروغ - داشت - شفتش - مات
 پیت آور - مات آور - شکفت آور
 پهتان - دروغ زدن - پلقص - پلمسه
 پیشتر - نیکوتین
 پیشترین - نیکوتین
 پیجهت - شادمانی - شادی - شادابی - خوبی
 نازگ
 پهداری - بداشت - جای درمان
 پهدار - درمان کنند
 پهداشت - نگاهداری تندرستی
 پهدانه - تخر به
 پهدین - آئین زرتشت - آئین خوب - دین پهی
 پهر - بَرَن - بَخْش
 پهر - برای
 پهر - یک دلم گره
 پهرام - ستاره (میخ) و هرام
 پهرامن - پاکند سرخ - پارچه ابریشم رنگارنگ
 پهرامن - سرخاب - گل کاجره
 پهرامه - ابریشم - جامه سیز - بیدمشگ
 پهرک - پنه - پوست کف دست با پا که سفت و
 سخت شده
 پهروزی - خوشبختی
 پهروز - گونه ای بلور کبود رنگد رختان - کدرهند
- بوس - بوسه - ماج هم آیند - چون -
 آستان بوس - پا بوس - دست بوس
 بوستان - گستان - بستان
 بوسه - ماج - بوس
 بوسیدن - بوسه زدن
 بُوش - هست - بودش
 بُوش - داروی است گیاهی
 بُوش *Bouche* دهانه - دهنه
 بُوشاب - گوشاب - خواب - خواب خوش
 بُوف - جفند
 بُوف *Buffet* - گنجه - نوشابه دانی - میخانه
 بوق - بُوغ - بُرغو
 بوقت - بِنگام - بگاه
 بوقلون - بیل منغ - شوار - شوالک
 بوك - بُودکه - مگر - شاید - کاشک
 بوكس *Boxe* مشت زنی
 بوكسر *Boxeur* مشت زن
 بوگان - زهدان - بويگان - پرگان - بون
 بول - شان - پيشاب - گمیز
 بولوار *Boulevard* بلوار - خیابان پهن و سبزه
 کاری شده
 بهم - سرزین - شهر
 بومی - خوگرفته - وجایگر
 بهم - جفند - بوف
 بومادران - گیاهی است خود روپیشگی - بشیز
 بشیزه - برتاشک
 بومین - بومین - زین جنبیدگی - زین لرمه
 بون - بچه دان - زهدان - بوجان - روده
 بین - بین
 بوناک - بروی ناک - بید برو - گندیده
 بولا - بولار
 بولای - سترسای بو
 بوبه - آرزو - خواهش - امیدواری
 بوسیدن - بوكردن - بوكنیدن - بوسیده - بوسا
 بوكنده - بولار - خشبو - بوبان
 بوكنده
 به - پیشتر - نیک - نیکو - پسندیده
 به - میوه د رختی است چون سیب - آبی
 به - و - به - په - په - واژه شفتش
 پهنا - ازش - ارز - خوبی - زیبایی
 پهادار - کزان - با ازش
 پهنا - روشنی
 پهان - چهار بایان

بهمه	بخش	سود
بهمه بیر	ابنار	بهمه ور
بهمه قر	پدره بیر	پدره دار
پیاشرالبیضه	سفیده	سودبرنده
پیاشرالبیضه	سفیده	کامیاب
پیاطلاع	نَا لَكَهْ	پیاطلاع
پین انتهار	نایپایدار	پین انتهار
پین انتهاری	بی چیزی	نادرست
پین اعتدال	نایپایداری	پین اعتدال
پین اعتقادی	نایپایداری	پین اعتقادی
پین افتاب	روگران	پین افتاب
پین الایش	بی پیرایه	پین الایش
پین الغفات	بی مهر	پین الغفات
پیان	زبان آوری	پیدا
پیله	دستکش چرمی	دستکش بازیان
پیکار	نکاب	نکاب
پیمان	باسنار	نمایه چیز ناروشن
پیمانیک	بن بوزنیا	نمایه کس ناشناس
پی انتها	بی پایان	نهما
پی انتقام	پیداد	پی انتقام
پیاوار	فیاور	پیاوار
پیدار	فیار	پیدار
پیباک	بی ترس	پیباک
پی برگ	بی سروسامان	پی برگ
پی بخار	بی دم	پی بخار
پی بُر	بی میوه	پی بُر
پی بصر	بی دید	پی بصر
پی بُقا	نایپایدار	پی بُقا
پی بندوبار	ول	پی بندوبار
پی بُنیاد	بی پایه	پی بُنیاد
پی بُنیه	ناتوان	پی بُنیه
پی بُسی	خاتون	زن نیکو
پی با	نادرست	پی با
پی باهان	زرف	پی باهان
پی بُروا	بی ترس	پی بُروا
پی بُت	خانه	پی بُت
پی بُت	سرواره	پی بُت
پیهتاب	بند	پیهتاب
پیهین	دولخت	پیهین
پیشانه	خوب	پیشانه
پیتیو	نام روغنی	پیتیو
پیتی	بیان	پیتی
پیتی	روشن	پیتی
پیتیت	نام	پیتیت
پیتیت	زدن خوشبوی	پیتیت
پیتیت	نام خوب	پیتیت
پیتیت	نام روغنی	پیتیت
پیتیت	بیان	پیتیت
پیتیت	روشن	پیتیت
پیتیت	نام	پیتیت
پیتیت	چهار با	پیتیت
پیتیت	گردیده	پیتیت
پیتیت	نیکو	پیتیت
پیتیت	نیکه	پیتیت
پیتیت	پیشاوشت	پیتیت
پیتیت	چون بی هوش	پیتیت
پیتیت	بیکاره	پیتیت
پیتیت	بیکار	پیتیت
پیتیت	بیکار	پیتیت
پیتیت	آب و گیاه	پیتیت
پیتیت	زمین پهناوری	پیتیت
پیتیت	نام آهنجی است	پیتیت
پیتیت	شب مانده	پیتیت
پیتیت	نام شب مانده	پیتیت
پیتیت	سَنَه	پیتیت
پیتیت	بازار	پیتیت
پیتیت	بوته گیاه های کشنده	پیتیت
پیتیت	چون کدو و خربزه	پیتیت
پیتیت	هندوانه	پیتیت
پیچاره	بیان	پیچاره
پیچاره	درمانده	پیچاره
پیچاره	درومانده	پیچاره
پیچاره	نایک	پیچاره

بیدخت • ستاره ناهید • هیدخت • بندخت
 بیدخشت • شکر درخت بید • برای بیدانگین
 بکار میروند
 بید خورده • بید زده
 بیدود • بی رگ - درد ندار
 بی دردر سر • آمان
 بی درمان • درمان نشدنی
 بید رشگ • بزودی • تند
 بید ستر • جانوری است • سکآبی
 بیدق • پیاده • راهنمای
 بیدل • دلداده • شیدا
 بیدلا • سخن یاده • سخن پریشان
 بیدماغ • مست • ناگوار کن • رنجور • ناشاد
 بیدوا • بی درمان
 بیدوار • نایابدار
 بیدوند • شادانچ • شادنه • سنگ است بر زنگ
 های گوناگون و دریزشگی بکار میروند
 بیر • پیشتر • شنک - (برق)
 بیرانه • وزیرانه
 بیراه • کج رو • گم راه
 بیرزد • آثیروت - ریزه هرگونه ای خشت
 بیرحم • سندکل • زخت • نامهربان
 بیرق • پرجم • لذرفسن
 بیزگ • بی رشگ
 بیزم • اهرم مله آهنی برای بلند کرد ن بکار رود
 با سوراخ کردن
 بیزو • کیسه • کیسه پول • بی آبرو
 بیرون • ناساز درون • رویه آشکار چیزی • روی
 بد رآدن
 بیرون آمدن • بد آمدن
 بیرون افتادگی • آشکارشدن • بیرون افتادن
 بیرون بیر • بیرون بیر
 بیرونیق • بی فسون • نازیبا
 بیرونی • ناسازاند رونی • خانه ایکه برای مهمنی
 مردان باشد
 بیرویه • بی شیوه
 بیرونیا - یک رو یک رنگ • بی کلک
 بی ریخت • بد ریخت
 بی نیش • بجه بد کاره
 بیز • به بیز • از بیزیدن
 بیزار • آرده • روكدان • گریزان
 بیزکنان • زبان ندار
 بیزحمت - بی رفع • بی آرگی - به بخشنید

بیچون • بی مانند
 بیچون و چرا • بی گفتگو
 بیحال - رنجور
 بیحالات - بی ریخت • بی جاور
 بیحالی - مستن • رنجوری
 بی خد • بی شمار • بی اندازه • نهمار
 بی حرف • آلم
 بی حرکت - ایستاده
 بی حرمت • بی پاس
 بی جس - بیمهوش • بی رگ • بی سترسا
 کرخ • کرخت
 بی حساب • ناشمار • نهمار
 بی حسی - بیمهوش • کرخی
 بی خصر - بی ذوقبر • بی دیوار • بی کران
 بی حفاظ - آشکار • بی پناهگاه
 بی حقوق - نامهربان
 بی حقیقت - ناسیماں • دروغتو • ناراست
 بی حیمت - بی پرهیز • بی باک • بی رشگ
 ننگآر
 بی حواس - بیمهوش
 بی حوصله - نایبردبار
 بی حیا - بی برا • بی شم
 بیخ • بین • ریشه
 بیختن • کریال کردن • از بیجز گرداندن
 بیزیدن
 بیزنده • الک کننده
 بیخته • بیزنده شده
 بیز • به بیز • هم آیند • چون • مشکبیز
 مو بیز
 بی خود • نادان
 بیخنو • باک شده از گیاه هرزه • زمین یاک
 بیخود • بیمهوش • بیخوش
 بیخوشن • بیمهوش • بیخود
 بیسد • درخت است • بی بر • بید مجذون
 سر بید
 بیسد • جانوریست که خورنده پوشان پشی
 است • بیت
 بیداء • بیابان
 بیدار • ستم • آزار
 بیدادرگ • ستفگ
 بیدار • هوشیار • کسیکه در خواب نیاشد
 بیدارشدن • از خواب برخاستن
 بیداردل • دل آگاه • هوشیار • آگاه

- پیضتین = خایله
 پوهه بند = خایله بند
 بیضن = تخریب مرغس
 پیضوی = تخصی
 پیطار = دامپزشک
 پیطاری = دامپزشکی
 پیطاقت = بن تاب
 بن طاقی = بن نایی
 بن طالع = نگون بخت
 بن طرانه = ناسوگیری
 بن طرف = بیسو
 بن طعم = بن مزه
 بن طمع = بن آر + نا آزمد
 بن ظرفت = خشنی + بن نارگی
 بن ظرف = بن گنجایش + بن آوند
 پیچ = داد و ستد + خرد و فروشن + فروختن + خریدن
 پیمانه = پیش بدها + سپاهانه
 پیغم = پیش خود
 پیغم = گروندگی + پیمان دوستی
 پیبعد = پیشمار + پیمر + نهمار
 پیبعدالت = ستگر + پیدادی
 پیبعدالقی = ستگری + پیدادی
 پیهدیل = بن مانند + بن چون
 پیعرضگی = ناتوانی + سست
 پیعرضه = ناتوان + بن آهندگ + سست
 پیعزرت = نامهربان + پست + فرمایه
 پی غصت = گناهکار + بن آبرو + بن پرده
 بن غفت = تردامن
 بن قفل = بن خرد + نادان
 پیعلائقی = دل نایستگی
 بن علاقه = دل نایسته
 بن یلت = بیخود + بن دست آویز + بن انگیزه .
 بن تازد
 بن علم = بن داشت + بیخود
 بن طعن = بن داشت + بیخودی
 پیج نامه = خرد نامه
 پیغوضر = رایگان + مفت
 بن گوچی = مُتفق + رایگانی + بدون جا
 پیغمار = سرزنش + بیناره + پیناره
 پیغمال = نیزه + پیکان
 بن گرفز = ناخواست
 بن غرضاه = ناخواسته
 بن گرفضی = بدون خواسته
- پیزیدن = بیختن
 پیژه = ویژه
 پیستانچ = گستاخ
 پیستان = باستان و بستانواره ای بمانند
 (فلان بهمان اکسپلیز نشانه)
 پیست = شمارساز شمار ۱۹ پیست بیستین
 پیستگانی = مزد + جبره + راستاد + رستاد
 پیسر = بن کله + بن نک
 پیسراک = شتر جوان + شتر دوکوهانه
 بن سروبا = بست + فرمایه + درمانه
 بن سروته = سخن بیپوده + بن نخست و پایان
 بن سروحدا = آهسته
 بن سلیقه = کج روشن + بن روشن
 بن سواد = ناآمخته + بن داشت + ناملأ
 بن سیرت = بن شیرگد + رشت و بد
 بن سنگ = نمار از فرمایه
 بن سیم = دستگاه دریافت آوا
 پیش = افزون + فراوان + بسیار
 پیشتر = افزون تر + فراوان تر
 بن شایله = بن پیرایه + ماده
 بن شبده = بن گمان + درست
 بن شرف = بن آبرو
 بن شرم = بن آنزم + بن پروا
 بن شعور = نادان
 بن شک = بن گمان
 بن شکل = بن ریخت
 بن شکب = ناشکیبا + بن آرام
 پیشمار = بن اندازه افزون + نهمار
 پیشه = جنگل + نیستان + جای پر رخت + تماس
 پیصن = تنگی + سختی + حیص و بیص + تنگی و گرفتاری + گیو دار
 بن صبر = ناشکیبا
 بن صبری = ناشکیبا
 پیصدا = آهسته
 بن صره = بن سود + بن بهره
 بن صفا = ناپاک + نادرست + نازیبا
 بن صفت = بن فروغ + بن فروز
 پیضر = تخم مرغ + تخم
 پیضه = تخم + تخم مرغ - کلاه خود
 پیضر = سفید ایام الیضر = روزهای شب ماهتاب
 پیضاه = سفید + سفید پوست
 بن ضرر = باسد + بن سود وزبان + بن زبان

- بی‌غش = پاک = نیالوده
 بی‌غم = بدون اندوه
 بی‌غوله = بی‌غوله = گوشه = کنج بیراهه = دیوانه
 گوشه دور از مردم
 بی‌غیرت = بی‌رگ = بی‌رشگ = کشخان
 بی‌فایده = بی‌بهره = بی‌سود
 بی‌فراست = نادر ریافت = بی‌هوش
 بی‌فرهنگ = بی‌دانش
 بی‌فروغ = تاریک = بی‌چم
 بی‌فکر = بی‌اندیشه = نادان
 بی‌قابلیت = ناشایسته = ناسزاوار
 بی‌قادره = بی‌پایه = نابینایاد = بی‌روش = بی‌آین
 بی‌شیوه = بی‌کیز
 بیقدیر = ناچیز = بی‌اندازه
 بیقرار = بی‌آرام = بی‌پروا = بی‌تاب
 بیقرین = بی‌پار = بی‌همدم = ناجور
 بی‌قصد = بی‌آهنگ
 بی‌قوت = بی‌خوارک = بی‌روزی
 بی‌قوت = ناتوان = بی‌نذر = بی‌نیرو
 بیقید = بی‌بند و بار = بی‌چهارچوب = رها مول
 بیقیدی = بی‌بند و باری
 بیکاره = بی‌هنر = بی‌سود = کارنداز
 بیکران = بیکرانه = بی‌پایان = نامکار
 بیکس = تنها = بی‌پار
 بی‌کیار = شند و چابک = زنگ = کاری = کیار =
 تبلیغ
 بیگ = بگ = (ترکی) بزرگ = سردار
 بیگار = کار بی مزد = مفت رایگانی
 بیگاری = مقتی
 بیگانه = نا آتنا = بیواره
 بیگاه = بیگ = بی‌هنگام = دربر = شبانگاه =
 بیگدار = نه منجیده = بدون گدار = بدون راه
 بی‌گزند = آسان = ناد شوار
 بیگلر = بگلر = (ترکی) بزرگ = سردار = بزرگتر
 بیگم = بگم = (ترکی) خان = بانو
 بیل = ابزار آهنی برای کندن زمین
 بیلان B11eN ترازنامه
 بیلهجه = بیل کوچک
 بی‌لطافت = خیشن = زیر = درست
 بی‌لطف = نامهربان
 بی‌لغاف = بی‌کاربیچ
 بی‌لطف = ناهید = بیدخت = ستاره است
- بیلک = بیله = تبرد و شاخه = پیکان پهن
 بیلک = نوشته خرد خانه (قباله) = فرمان شاه
 بیلس = ترس
 بیمار = ناخوش = دردمند = رنجور ناتند رشت
 بیماری = رنجوری = ناخوشی = دردمندی
 بیمارسان = بیمار مانند
 بیمارستان = بیمارخانه = مارستان = بیمارسان
 بیمار غصه = دردمند = رنجور = کمیک بشتر
 رنجور باشد = کمیک بیماری او از روی
 ناز و غصه باشد
 بی‌مانند = بی‌جون
 بی‌ماوی = بی‌کاشانه = بی‌جا = بی‌خانمان
 بیمهایه = کم رنگ = کم مایه = پست = فرمایه
 بی‌مبالات = نکوشیده = بی‌بند و بار
 بی‌مجالاتی = نکوشیدگی = بی‌بند و باری
 بی‌مثال = بی‌جون = بی‌مانند
 بی‌حایا = بی‌ترس = بی‌باک = بی‌بم = بی‌بک
 بی‌محبت = بی‌مهر = نامهربانی
 بی‌ محل = بی‌جا = ناجا
 بی‌مرحمت = نامهربان
 بی‌مهر = بی‌اندازه = ناشمار = بی‌شماعر = نهصار
 بی‌مهر = ناجوانمرد = نامردی
 بی‌مهروتی = نامردانگ = ناجوانمردی
 بی‌معیله = ناخوش آیند
 بی‌ملک = بی‌روش = ناشیوه = بی‌شیوه = بی‌آین
 بی‌سَز =
 بی‌معرف = بی‌موده = بی‌کاره
 بی‌مطالعه = بدون بیروس
 بی‌معرفت = نادان = نا آشنا = ناسهان
 بی‌معطّلی = زود = فریز = شُند
 بی‌معنى = بی‌چم = بی‌آرش
 بی‌مغز = پوک = بی‌کله = بی‌خرد
 بی‌مقدار = پست = فرمایه = بی‌اندازه
 بی‌مقدمه = یکمو = یکسر = یکمرو = بی‌دیباچه =
 بی‌پیشو =
 بی‌ملحظه = بی‌بروس = بدون نگریستن = بی‌نگرش
 بی‌مانامت = بی‌پیوستگی = ناپیوسته
 بی‌پیطاک = ترس آور = ترسناک
 بی‌پیش = بدون خواهش = بی‌آزو
 بی‌همه = دادن زبان = بی‌عیشه‌شونده
 بی‌همه‌کننده = بنگاه بیمه جان یا سامان
 بی‌همه‌گذار = کمیک بیمه پیشود
 بی‌هن = میان

- بیوایه • بی کس•نتما • بیچاره•درمانده • بیگانه • ناشناس
 بیوار • پذیر • پاسخ • بیوار • بنواز
 بیوار • شب کور • مرغ ام است
 بیواسطه • بی کمک • بدون پا در میان
 بی وجود • نابوده • نیست • بی ارج • بی ارزش
 بی وعده • ناخوانده
 بُورت • خانه ها
 بُوتات • خانه ها
 بُور • ده هزار
 بُوس • امید • آرزو • امیدواری • خواهش
 بُوسیدن • امیدداشتن • آرکدن • آرداشت • چالپوسی
 بُوسته • امید دارنده • امیدوار • چالپوس
 بیوفا • بی کند • بی برخه
 بیوقایی • بی وندی • بی ترخ
 بی وقار • نایزگوار
 بی وقت • ناگه • ناینگام
 بی وقوف • نا آگاه • نا آشنای
 بیوک • بیو • بیوک (عروس)
 بیوگرافی Biographie زست شناسی
 بیولوژی Biologie زست شناسی
 بیولوژیک Biologique زست شناسی
 بیوند • نامهربان (بی ونا) (غدر)(شیات)
 بی ناز • بی نهادی • نهاد از زینیک در هنگام خون
 بی نگنگ باشد و نتواند نهاد بخواند
 بی نمک • بدون نمک
 بی ننگ • بی آبرو
 بی همال • بی مانند • بی چون
 بینها • بی چیز • بیچاره • تهدید است • بی سروساما
 بی هشتا • بی مانند • بی چون • بی همال
 بی هفتیت • بی رشگ
 بی هشت • کم تکر • پست • فرومایه
 بین • سیخول • خارشتر
 بیمهود • برمود • نیم سوخته
 بیمهوده • بیمهده • بی بهوده
 بیمهوش • کودن • هوشیزده • از کارافتاده
 بی بار • بی دوست • بی کمک
- بین = آنکار • هویدا
 بینا • بیننده • آگاه • چشم دار • بارید
 بینایی • بینابودن • بینندگی • مترسای دید
 بینات • غربوند های آنکار • نشانه ها
 بینابون = دریمان
 بین اثنین = میان دو کس
 بین المطمر = میان رده ها • میان سیمیرها
 بین الدارین = میان دو چنبره • میان چنبره ای زمین
 بین العلی = میان کشورهایی
 بین المل = میان کشورها
 بینان من • دریجه • پنجراه خانه • بینانم • پیناسک
 بیننه = فربود • آوند
 بینش • نگاه • نگر • بینایی • دید
 بی نام • گنام
 بی ناموس = ننگین • بی آبرو
 بی نام و نشان • گنام
 بی نتیجه • بی بهره • بیمهوده
 بی تراکت • نایسندیده
 بی نشاط • افسرده • ناشاد
 بی نشان • بی آماج • بی نشانه
 بی نصبیب • بی بهره
 بی نظر • نا آراسته • آشفته
 بی نظم = آشفته
 بی نظمی = آشفته
 بی نهادی • نهاد از زینیک در هنگام خون
 بی نهادی باشد و نتواند نهاد بخواند
 بی نمک • بدون نمک
 بی ننگ • بی آبرو
 بی همال • بی مانند • بی چون
 بینها • بی چیز • بیچاره • تهدید است • بی سروساما
 بی نور • بی فروغ • تاریک
 بینه • رخت کن گرمابه
 بی نهایت = نهادار • بیتر
 بینی • هموند جانوران که با آن دمیر می آورند
 بی نیاز • توانگر • چیزدار
 بی نیازی • توانگری
 بیو • بیوگ • دغ (عروس)
 بیوگانی • دغدی (عروس)



- پاپیتال . پایجال . گیاهی است رونده
 پایمچ . پاتایه . مُج پیچ
 پاپیروس *Papyrus* تردی . کیاهی است مانند
 نی برای کاغذ بکار میرود
 پاین شدن . گرفته گیری کردن
 پاپیون *Papillon* بروانه . شامپرک . دستمال
 گردان
 پاتایه . پاتابو . پایبیچ
 پاتختی . چشن بیوکانی . بیوگشت . دُغ دیدنی
 پاتله . پاتیل
 پاتو . خانه تیر . خانه ستاره تیر . آوند گند بادجو
 پاتوغ . باز پرچم - جاییکه بیشتر در آنجا گردآیند
 پاتیل . دیگریکس . پاتیله . پتلا . تیان . لوب
 پاجامه . نزیرجامه . شلوار
 پاجوش . شاخه باریک که باز درخت میسرود و
 دارای ریشه است
 هاچال . گونال زیریا . جای ایستادن فروشند
 پاچاهه
 هاچایه . پلیدی . گ . پیشاب
 هاچراخ . باز چراخ . جای چراخ
 هاچرافی . جای گذاشتن چراخ - پولیکه در روشن
 شدن چراخ غیر هند
 هاچک . سرگین گاو . تایپال . تیله . پاوچک .
 غوشنا . غوشان
 هاچنبری . پاچک
 هاچنگ . درجه . روزن . سوراخ دیوار . هاژنک
 هاچه . باز کوچک . باز گوسفند یا زیر یا گوساله
 هاچه . بخشیدن شلوار . پایچه . پازه
 هاچورمالیده . پاچه بالازنه . زینک . نیرنگ باز
 هاچهند . پاشیدن
 هاچهله . کش . با افزار . پابوش . پاچله
 هاچین . دامن چون دار
 هاچره . نیشتنگاهه در کار در خانه . سکو
 هاد . پات . پام . نگهبانی . نگهبان . اوونگ . بزرگ
- ه . وات سوم از الفبای پاوسن است .
 دریارس گاهی ف بجای پ نشیند
 چون : پارس . فارم . پولاد . فولاد
 سبید . سفید
 با . بای . بیک از اندامهای جانوران
 پار . اندازه است (فوت انگلیسی)
 هاچزار . پابوش . کفش . پایزاز . پایدان .
 پوزار . لالکا . لکا
 هاچشار . تخته زیریای با فنده . با پشت
 میز . تخته زیریای
 هاچدار . آنچه زیریا بیند ازند . پینکشی
 هاچدار . کسیکه یا زنگیکه یا کاره یکفرام نماید
 هاچزین . پایزین . پایزین . پایند
 هایپا . برایبر . همراه
 هایپاپردن . با خود راه بُردن
 هایپاکردن . دیرنگکردن . سُستی کردن .
 درکار
 هایرجا . استوار
 هایرجهن . هایرجین . آهسته راه رفتن
 هایشت . بای پست . پایسته . گرفته هایپا
 هنماوساختان
 هایلند . درازبا
 هایمه . زن آبستنیک در ماه زایدین باشد
 هایند . بای بسته
 هایوس . بوسیدن بای کس . نمار از دیدن
 کس بزرگ . بدیدار بزرگ رفتن
 هایوس . بدیدار بزرگ رفتن
 پاپ *Pape* پدر . پیشوا
 پایا *Papa* پایا . پدر
 هایاس . بول کوچک . بول سیاه . بول خرد
 پیهیز .
 هایز . پیش . کوه . تهه . زین بست . پشم
 هایوش . کشن . پها افزار
 هایوش دوختن . نمار از پرورنده مانع . کشن دوختن

- پاداوش . مزد . مزا . پاداوش کارخوب باید . پارسا . پارسای . پرهیزکار
 پاداشت . پادائش . پادائش . پادائش . سال گذشته
 پادائش . پادائش . پادائش
 پاداکردن . استوار کردن
 پادام . پایدام . دام . شله
 پادراز . مرغ است ماهی خوار - لنگدارز
 پادرازی . افزون خواهی
 پادرخوا . نایابیدار . یاوه . بنهد
 پادری . پارچه یا کلینی یا سنگی که پای دز
 بکذارند
 پاذزهـر . پازهر . ناساززهـر . فاذزهـر
 پادشاه . شهربار . خدیبو . خسرو . شاه
 کشورخدا . کیهان خدیبو
 پادشه . شاه . پادشاه
 پادگان . جای سریازان
 پادگانه . بُشـتـبـام . دریـجه . پـالـکـانـه .
 پـالـکـانـه .
 پـادـنـگـه . گـونـهـ اـیـ توـسوـکـهـ دـارـایـ آـنـگـیـاشـدـ .
 پـاملـنـگـه . گـونـهـ اـیـ توـسوـکـهـ بدـونـ آـنـگـیـاشـدـ .
 پـادـنـگـه . دـستـنـاهـ بـرـنـگـهـ کـوـبـیـ . پـادـنـگـهـ . دـنـگـ
 پـادـهـ . شـاـگـدـ فـوـرـنـگـاـ . خـانـهـ شـاـگـدـ .
 پـادـهـ . گـلهـ . رـهـ . چـوـبـ سـتـ کـلـفتـ .
 پـادـهـ بـانـ . چـوـانـ . گـلهـ بـانـ .
 پـادـهـ بـابـ . پـادـ بـابـ . شـتـشـوـ دـسـتـ وـجـهـ
 برـایـ نـماـزـ .
 پـادـبـیرـ . پـانـزـرـ . سـتوـنـیـکـ پـهـلوـیـ دـیـوارـ شـکـسـتـهـ .
 استوار کـنـدـ کـهـ دـیـوارـ نـبـیـزـ . پـادـبـیـزـ .
 پـارـ . سـالـ گـذـشـتـ . سـالـ بـیـشـ . پـارـسـالـ .
 کـوـچـکـ بـارـهـ
 پـارـاـزـیـتـ اـیـلـکـ . مـفـ خـورـ
 پـارـاـشـوـتـ Parachute . چـنـرـ
 پـارـافـ Paraphe . دـسـتـیـنـهـ
 پـارـاـگـرافـ Paragraphe . بـنـدـ
 پـارـاـلـهـ Parallèle . هـمـراهـ
 پـارـانـشـمـ Paranchyme . باـفـتـ
 پـارـاـوـ . زـنـ بـیـرـ . بـیـرـزـالـ . کـنـدـ بـیـرـ . کـمـبـیـزـ .
 پـارـاـوانـ Paravant . تـبـیـجـرـ
 پـارـتـیـ Parti . سـهـ . بـخـشـ . هـمـونـدـ . جـرـگـهـ .
 پـارـتـیـزـانـ Partisan . چـرـیـکـ . هـوـاخـهـ .
 هـاـجـ . آـنـدـ آـبـ .
 پـارـچـهـ . هـرـجـیـزـ بـانـهـ شـدـهـ . پـارـهـ . بـیـکـهـ .
 هـاـرـمـ . بـالـمـ . رـانـکـ اـسـبـ .
 هـاـرـسـ . بـانـکـ سـگـ . کـسـیـکـ نـکـبـانـانـ رـاـ مـیـکـارـدـ .

- پاکامن . پارسا . پاکجاه
 پاکول . بن کینه . بن گان بد . خوش دل
 پاکرای . پیاپوشیدن
 پاکروان . نیکروان . باک جان .
 پاکزاد . باک زاد . پاک نژاد . پاکزده تخر
 پاک سریشت . پاکزده سریشت . پاک نهاد . پاک
 خوی . باک کفر
 پاک گهر . پاک گهر . پاک زاد . پاک سریشت
 پاکند . پاکند . پیجا ده
 پاک نژاد . پاکزدار
 پاکنوس . نوشتن نامه از روی پیش نویس
 پاکند . جای پا . پله ایکه نر درون کاریز کدنه
 شده باشد
 پاک نهاد . نیک سریشت
 پاکوب . پامال . رامشکر
 پاکوتاه . پاچه کوتاه
 پاکوقتن . پاکزمن زدن . رامشکری کردن
 پای کوبی . رامشکری
 پاکی . اُسره . تبغ سرتاشی
 پاکزده . پاک . بن الایش
 پاکزده تخر . پاکزاد
 پاگامه . پایکاه
 پاکزنن . استوار شدن . پایبرجا شدن
 پاگنا . مهمنی کخوشان دغد یا داماد پسر
 از بیوگالی میگذند
 پاگن . سرد و شی . گوته شد از روسی
 پالار . بالار . اسب بیک . اسب بالانی
 پالا پال . کاوش . جستجو . پالیال - رهم
 ریختکی . آشوب
 بالان . بوشک چمار پایان بارکش
 بالان دوز . پالان گر
 بالاگندک . افشار . کفت . بالهندگ
 بالایش . بالایش
 بالاشکاه . جای بالودن
 بالاییدن . بیختن . پاک کردن . پالاییدن .
 بالایشکر . بالا . بالای . پهلا هم آیینه
 چون ; باده بالا . ترش پالا . خون پالا
 بالتو Paletto بالاپوش . پوشک زمستانی
 بالش . بالیدن
 بالشکاه . بالاشکاه
 بالخ . پیاله شاخی پیاساستخوانی . می خوری
 بالکی . کجاوه . بن رویوش
 بالنگ . بالیک . پاتایه . کفن

ند
ست

ورید

ا

ز

- پالو . آخ . زکل . وردان . آخ . نخ
پالوازه . ناب بازی
پالودن . پاک کردن . پاکیزه شدن . پالوده .
پالوده . بستن است که از نشاسته و شکرویخ
بسازند
- پالولنه . لکنگیر . آبکش
پالیدن . کاوشن کردن . جستجو کردن . پال
پال کردن . پالیده . پاک شده .
کاویده
- پالیز . بوستان . کشتزار . فالیز . جالیز
پالیزبان . بوستان بان
- پام . فام . رنگ
پاماک . لگ کوب
- پامرد . پایمرد . نمک دهنده . پاری دهنده
پامرد . پایمزد . پاریز
- پامس . پابت . گرفتار . بچاره . درمانده
پاملخ . سوی بدون آونک
- پاندوله Pandule آونک . آویز
پانسان Pansement زخم بدی
- پانسیون Pension مهمانخانه
- پانسیونر Pensioonaire شبانه روزی
- پانه . قانه . پانه . پیهانه . کوه
پانیده . نیشکر . کند سبید . پانیده . فانید
- پای . کار . پایین . چون . پای دیوار . پای کوه
پای . از برای . از سوی چون ; پای من شمار
شود . پیای من میباشد
- پایا . پایدار . جاود
پایاب . پله جاه آب . پله کاریز - ناب . توان
کدرگاه آب
- پایابای . داد وست . بی بول . پایایا
- پایان . سرانجام
- پایان بین . درواندیش
- پایان نام . نام ایکه پس از آموختن . ریافت
میشود
- پایبازی . پا کوفن
- پایتخت . شهریکه شاه در آن جایگزین است
- پای خست . لگ کوب . پایمال
- پایدار . پادار . پایرجا . پاینده . جاود
- پایداری . استادگی . استواری
- پایدام . پادام . دام
- پایدان . پا افزار . کفش . پایزار
- پاچتن . پخته شونده
- پخت و پز . خوراک پختن
- پختن . شایسته پختن
- پختنی . پخته بودن . آزودگی . آزوده .
پخچیدن . پخشیدن . کوفته شدن . پهن شدن
پخسانیدن . پخسانیدن . پُرمژده ساختن . آزدن
رُنجاندن
- پایستن . درنگ کردن . پایدار ماندن
پایسته . پاینده . پایدار
- پائکس . پاکیزه
- پایگاه . جای . پایه . پایگه
پای ماجان . درگاه خانه
- پای مرد . پاری دهنده . دست یار . دستگیر
کمک
- پای مردی . مانجیگری . کمک
- پایندان . میانجی . گروگان - (ضامن کمیل)
- پایندوه . جاوده . همیشگی . پایدار
- پایتو . پایه ور . دارای پایه . بلند پایه
- پایون . پیراهه . زبور
- پایه . بی . بنیاد . پایگاه . زینه . پله .
پایین . نگداداری کردن - درنگ کردن - ایستادن
- پاییز . برگزبان . سه ماه هیرآب آذر
- پاییزه . کشت پاییزی
- پایین . زیر . پست . زیرین
- پایین هرست . کنیز . پرستار . بالین پرست
پهت . کوك . پشم نئ بز - آهار (لعل)
- پتاره . کلک مویی (قلم مو)
- پتک . ایخششی که بر بروی آن مُندل جارو کنده باشد
- پتک . چکن بزرگ . خایسک . کدین
- پتک . مج پیچ
- پتو . رو انداز بشمی
- پتوار . لانه پرندگان
- پتنه . بتک (بلیت)
- پتخاره . زن بدکاره . زشت . ترسناک . آسیب .
پتنه . بدباره
- پیچ . پیچ
- پیچ پیچ . زیر لب آهسته گزی
- پیچشک . پیشگل
- پهول . پلید . ساپاک . چهل . بجل
- پچواک . (ترجمه) چم - چمان . پچوه . چم کنده
- پخ . پهلو . پخت
- پیچیو . غلغلک
- پختن . پزیدن . پخته . پزیده
- پزا . پخته شونده
- پخت و پز . خوراک پختن
- پختن . شایسته پختن
- پختنی . پخته بودن . آزودگی . آزوده .
پخچیدن . پخشیدن . کوفته شدن . پهن شدن
پخسانیدن . پخسانیدن . پُرمژده ساختن . آزدن
رُنجاندن

پهخسیدن . پیشیدن . پژمدهن . رنجیدن .
گ اختن
پهخش . پهن . پاشیده . پراکنده .
پهخش کردن . پدن کردن . پراکنده کردن
پهخمه . کودن . نادان . کند ریافت . کم
هوش
کد . درخت بین گز . پد
کهادن . از خود راندن دشمن (دفاع)
پدآگوژی Pédagogie آموزش و پرورش کودکان
پدال Pedal برگه
پدال ترمز - برگه ایست
پدال گاز - برگه بنزین . برگه دمه . برگه گاز
پیدر . بابا
پدربرگ . پدرپدر . پدر مادر
پدرام . خوش . نیکو و آراسته . فرش . خجسته
پدرآندر . نایدر ری
پدرخته . اند و هگین
پدرزن . خسمر . خسمر
پدرزه . پدیده . بهره
پدرود . پدرود - خوش و تند رست
پدمه . پدرزه . بهره - خراکی که با دستمال
بینندن و از جایی بجا دیگر ببرند
پدید . آشکار . آشکارا . نایان . هودا
پدید آمدن . به هستن آمدن
پدید آوردن . نایان ساختن . بیستی آوردن
پدید آورنده . آفریننده . پدید آرنده . پدیدار
پدیدار . نایان . آشکار . بیستی آمد
پدرفتار . پدرفتار . پدیرفتار . پدیرنده
(ضامن) (کفیل)
پدرفتاری . پدرفتتن . پدیرش
پدیرش . پدرفتتن
پدرفتار . پدرفتتن
پدربرقتن . پدیرش . نزد خود باردادن
پدیرش . فرمانبرداری
پدیره . پسند . پیشواز
پدیر . پدیرفتمن مهمان
پدیر . پدیر . هم آیند . پدیرنده چون :
ل رمان پدیر . پوزش پدیر
پسر . سرشار . لبریز . آنکده
پسر . بال مرغ
پتروفی . پرس اندامهای نن
پتروفی . پرس اندامهای نن
پرت و پلا شدن . پرا کنده شدن . سخنان بیموده
پرت و پلا شدن . پرا کنده شدن . نارو مار شدان
پرتو شناسی . بکار بردن پرتو شناسنخته (ایکر

- پرتونگاری . تندیسی با پرتو ناشناخته
 پُرچ . بین کردن . کوبیدن سرمیخ
 پرچ کردن . پرچین کردن . کوبیدن و پهن کردن
 پرچایه . پرگو . پرسخن . بسیارگوی
 پرچم . درفتن .
 پرچم . درگاه شناسی بخشی از گل که تخمهاي
 تک در آن جا دارد
 پرچین . پرچ . پرچیچ و خم . دبوری از شاخه
 پرخاش . درشت و تندی . بیکار . فرشاش
 پرخاش کردن . دُرُشت گفتن . تندی کردن .
 پیکار کردن
 پرخاش جو . سینه‌جو
 پرخاشخر . جنگ آور . چنگچو . پرخاشخور
 پرخاشگاه . پرخاشگه . میدان جنگ
 پرخچ . پرخن، کل اسب با استر - شعیر
 پرخو . تکرو . جای ریختن آرد . بریدن شاخه
 زیادی درخت
 پُرخوار . بسیار خوار . شک پرست
 پرخزیدن . فرخودن . بپراستن . پرکاوش
 دادن درخت
 پرخزیده . سدن پوشیده
 پرداخت . دادن پول
 پرداخت . آراستگی . آرایش . زدودن . بازکردن پرماناتاage Percentage درایت سدی . چند درسد
 درایت کردن
 پرداخت کردن . دادن . زدودن
 پرداختن . کارسازی کردن . وام خود را پسردادن پرمهکتیوPerspective درینا - چشم انداز
 روشن کردن . انجام دادن . پردازید پرستار . تیمار کننده بیمار . نگاهبان بیمار .
 پرداختن . سرگم شدن . آسوده شدن . تعیی
 شدن . پرختن . پردازید
 پردازنه . پسنه هنده . آرایش هنده . پرداخت پرمتیشگر . پرستنده . چاکر
 کنده
 پرداختن . آراسته . پرداخت شده . تعی شده
 پرداز . پیرداز . پردازده . هم آیند : چون :
 کارپرداز . دروغبرد از
 پردازگر . زداینده آرایش هنده
 پردازال . پرگار
 پرخختن . پرداختن
 پردهک . چیستان
 پردوک . پستگی به پرده . پرده نشین . زن
 روپوشیده . پرگین . پرگیان
 پرول . دلیر . نترس . ناسازک پول
 پروره . چادر . روپوش . پوشش . پرس
 پروره . هربت آوازهای نار
 پروره . هربت از بخشهای بازی تماشاخانه

پُرگاله . پاره . لخت . بخش . پُرگاله برغاله	پُرسشن . پرسیدن
پُرگاز . پرسوز . پرسوز و خروش . پُرتب . پُر اندو	پُرسنایه . نامه پرسشن
پُرگز . چنبره زین که پادشاهان برگردن خود میکنند اند	پُرسنم . آردی که برشیب بیاشند که بجایی نگسید
پُرگرام . Programme برنامه . گُردِه	پُرسنارج Personnage گس . گن نامی - هریک
پُرگرد . پرگرد - سَمیره ایک با پرگار و سناد کشیده	از پازگران نمایشنامه
پُرگرد . دُرجرش (دوران)	پُرسنگ . فرسنگ خودی . راسته بخود
پُرگزند . پُرآمیب . بُزنان	پُرگز . سرگم بخود - سارمان
پُرگز . پنهان برخدا . فرگز . مبارا . بُرگس . پُرگست . گُس	پُرسو . پُرسنو . پُرسنایی . ناسازک سو
پُرگاه . پرگه	پُرسوز . دارای سوزش . پرسوز و گاز . پرسوز و گاز . پراز سوزشد روشن
پُرگه . بخش از کشور کوچکتر از استان - پرکته	پُرسیمه زدن . ولگردی . گایی . دُربوگزی . دُوره گردی . پارسه
پُرگه . آمیزش چند داروی خوشبو	پُرسیمه . پرسشن . دیدار بیمار . به سوگواری وقت
پُرگو . پرگوی . پرچانه . بسیارگوی	پُرسیماوش . گیاهی است پیشگ . سیاوانشان
پُرها . ابزار سرواح کردن آهنگران با درودگران تُشه	پُرسیمهان . جویا شدن . پرسش کردن . پرسنده
پُرماسیدن . سودن . بساویدن . بیسودن . دست مالیدن	پرسش کنند . پرسشن . جویا شدن پرسن . پیرس . پرسنده . هم آیند . چون :
پُرماسیشن . دستالی	پُرسن . پرسن . پرسن
پُرماسنده . بساویدن . پرسنده	پُرسنیدن . پرسنیدن . پرسشان شدن
پُرماسیده . بسوده . دستمالی شده	پُرگازه . بین و بن پُرسنیدن گان که بین آنها چسبیده است
پُرمان . فرمان	پُرغویه . نازیبا . رشت
پُرمایون . برمایه . برمایون	پُرسور Professor دانشمند . استاد
پُرمایه . مایه دار - گرانایه - دانا - توانگر . پرمایون	پُرفایده = پُرسود . پُرهوده . پُرپمه
پُرمخیدن . برمخیدن . خود سری . نافرمانی از هدرو مادر . پرمخیده . نافرمانی	پُرک . ستاره ایست در شباهی پایان تابستان
پُدر و مادر	دیده میشود . آگست (سهیل)
پُرتو . پرتم . چشم براه . امید وار - مکانگین	پُرک . نیم افسر . جفه
پُرودون . فوودون	پُرک . پلاک جشم - پرکوج
پُرمیو . سوزان . بیماری است	پُرکار . برکاری
پُرن . ستاره بروین - بینیان	پُرکاش . خان آوه . خاک آهن
پُرند . ابریشم . پارچه ابریشمی ساده - آب شمشیر . پونگ	پُرکام . زهدان
پُرندین . ابریشمی	پُرکاوش . پیراستن درخت . بردن شاخه های
پُرندخ . نیماج . ساختن . پُرندخ . پُر انداخ	زیادی . پر خودن
پُرند اور . پرند آور . شمشیر آبداده . گهر دار	پُرکدن . ابیاشتن . پُرکرده . پُر شده
پُرندش . شب کشته . پرسشب	پُرک . بیکاره . کارافتاده . بیمهده
پُرنده . امرغی که پُرکنده باشد - پُر انداهه	پُرکنده .
پُرکوک . ساختن . کاخ	پُرکوک . ابزار پُرگرد کشی . پُرگز . پُرگال . پُر دال
پُرگار . ابزار پُرگرد کشی . شاهزاده . شاهزاده . پُرسن Princess شاهزهور . شاهزاده . شاهزاده خام . شاهزاده خاتم	کرد

پرچم	پرستش • پرورنده • پرورش دهنده پرورد • پرورش یافته • پرورید	Principe آگز . مایه . آین . روشن شیوه . رای . رفتار
پرورش	پرورد • پرورد	پرنگ • پرنگ پرورشگار • هرجه که دارای نکار فراوان باشد -
پرورشگار	پرورشگار • جای پرورش و پرستاری • فرهخته کردن	پرنگ • هرجه که دارای نکار فراوان باشد - با غیرگل
پرورشگار	پرورشگار • پروردن	پرنون • بربون • دیباي نازك
پرورشگار	پرورشگار • نژاد . نهاد - فراویز . کناره جامه	پرنهان • ابرشم • بربجان • پرنون • پرنون
پرورشگار	پرورشگار • گران سنتک . در زبان زد کشتی گران آنکه ۶ کلیروزن دارد	پرنون • دیباي گل دار
پرورشگار	پرورشگار • پروین . مویز . کربال . آنک	پرنونیخ • تخته سنگ . سنگ هموار . کالار
پرورشگار	پرورشگار Projecteur پرتو افکن	پرسز • ستاره پروین
پرورشگار	پرورش Projete گزیده	پرسو Prove آزمایش پوشان
پرورشگار	پروفیل Profil نیم خ	پروا • آرام . نکبایع . بیم و ترس
پرورشگار	پرورش . چرخ ابرشم باقی	پروا • فره . گوستند فره
پرورشگار	پرورش . بسته زمه - بسته نامه	پروا • پیاز . پرگشادن منغ . از پریدن
پرورشگار	پرورش . بازیافتی ازد شمن . بازانفته	پروا • توفال . تخته های نازک و باریک
پرورشگار	پرورش . روشن . آشکار	پوشش چخت
پرورشگار	پرورشگار • پروین . پیختن . بیختن . چیزی با	پرواژه • توشه راه - آتشیک پیش بیو و داماد
پرورشگار	پرورش	پوشن کشند
پرورشگار	پرورش . غربال	پرواژه • کاغذ نازک . زیرگ
پرورشگار	پرورش . کوتاهی - فروش	پرواون . دستمالی . پساوین - رهایی
پرورشگار	پرورش . چند ستاره کوچک که در یکجا گرد شده اند	پروا میدن . پرماییدن
پرورشگار	پرورش . دامن . سو . کtar . پره بیابان . پره دشت	پروا نجه . کواهی نامه . پروا نه
پرورشگار	پرورش . پره کوه . پره چرخ - دندانه	پروا نه . بار . فرمان . روا . گدرنامه .
پرورشگار	پرورش . چنبه وار ایستان . پرگرد زدن .	آوردن و بردن کالا
پرورشگار	پرگرد وار ایستان	پروا نه . خسته است . شاه پرک
پرورشگار	پرورش . فرهختن . برکشیدن . آموختن . پرورید .	پروا نه . ابزار . پره داریکه بجرخد . پروا نه
پرورشگار	پرورش . دری . خوشنود داری . خود داری	آسیاب
پرورشگار	پرورش . خود داری کردن . دوری کردن	پرواگاند Propagande شناساندن . آگهی
پرورشگار	پرورش . ناپروری	دادن . آتیریدن
پرورشگار	پرورش . خواست . ناپذیری .	پروت Protet واخواست . ناپذیری .
پرورشگار	پرورش . خوارکی که پژنگ برای بیمار روا کرد .	واخواهی
پرورشگار	پرورش .	پروتکل Protocole پیوست نام
پرورشگار	پرورش . پرورانیدن . پرورش کردن	پروراندن . پرورانیدن . پرورش . پرورش
پرورشگار	پرورش . پرورشگار . پارسا . پاک امن	دادن . پروراننده . پرورش
پرورشگار	پرورش . پرورشیدن . پرورش کردن . دوری جستن	دادن . پرورانیده . پرورش بانه
پرورشگار	پرورش . کوچک پرور . پیروز . پیش بسب . دوری زیما	پروره .
پرورشگار	پرورش . آفریده . ایست انسانه ای چون فرشته . ناساز	پرور . پیروزان . پیروهم آیند : چون :
پرورشگار	پرورش . دیسو	تن پرور
پرورشگار	پری Prix دهش . شاد داد . داد شاد	پرور . کوچک پروره . پرورش یافته . هم آیند
پرورشگار	پری افسنا . افسونگر . جادوگر . پری بند	چون : ناز پرور . ناز پرور
پرورشگار	پری پکر . زیبا . نیک اندام . خوش اندام	پرورنگار . پرورنده . ایزد . خدا
پرورشگار	پریچم . پریچم . پریزو . پری ن	پروردن . پروراندن . فره ساختن . پروریدن

پژوهیدن

پریوش . پری وار . پری پیکر . پرسای . پری قش
 پریون . پریون . گری . بیماری پوست
 پز **Pose** فیس . فیسا . پیکر . خودنمایی .
 ریخت . چگونگی
 پز . از پختن . پیر کم آیند . چون : آب پز
 پزا . پخته شوده
 پزاختن . گداختن
 پزاندن . پزاندیدن . پختن . پخته کردن . پزانده
 پخته گندله . بیان . درگاه پختن .
 پزاوه . کوه . داش . شور . جاییک آهک یا آگرا
 پهزند
 پژشگ . کسیکه بیمار را درمان میکند
 پژشگیار . کمک پژشگ
 پژشیدن . پختن
 پزشیون **Position** چگونگی اندام . ریخت
 پزو . کوه . په . کل . زین پست و بلند .
 پایک . یکم . ماهور
 پواگن . فواگن . چرکین . پلید
 پزاوند . پزاون . پژوند . پراوند . فراوند .
 قندنگ . چوبیک پشت دار بیندازند که
 در بازار شود
 پزگاله . پرگاله . پاره . تیکه پارچه که به پارگی
 بدوزند . پیننه
 یکم . پتو . کوه . گل . ماهور
 پژوان . افسرده . اندوهگین . دلتگ
 پژمرانده . پژمرده ساختن . پژمرانده . پژمرده
 کنده
 پژمرده . افسرده شدن . پلاسیدن . اندوهگین
 شدن . درهم شدن . پژمرده . اندوهگین
 پلاسیده . پژمرده
 پژمرده . پژمرده
 پژکند . گیاهی است بیابانی . برفست . بلخس
 (حاظل)
 پژولانیت . پژمرده ساختن . افسرده کردن .
 رنجه کردن
 پژولیدن . پژمرده شدن . پریشان شدن . بشولیدن
 فولوش
 پژولیش . پریشانی . افسرده . درهم شدگی .
 پلاسیدگ
 پژولیده . پژمرده . افسرده پریشان . پلاسیده
 یکم . گدا - خوار . پژوان . گدایان
 پژوش . پژوهیدن . کاوش
 پژوهیدن . جستجوکردن . بازجستن . جویاشدن

پریدار . پری زیوه - کسیکه افسونکران اورا
 میانجی خود و پری کرد باشد
 پژوهیدن . پروازکردن . جمیدن . جستن .
 دمه شدن . کرپ گریزند . به هوا
 مانند بنزین . پاریدن . پیش .
 پرواز . پرسته . مرغ . پرید . پرواز
 کرده . پران . پرنده د رگاه پریدن
 پر . پیر . هم آیند . چون : تیزه
 پریدوش . پرکن ون . شب گذشته . دیشب
 پیر . کوچک پریروز
 پریخ . پری روی
 پریروی . پری رو . زیباری . خوشگل .
 پریچهر . پری رخسار
 پریروز . د روز پیش . روز پیش از د روز .
 پریز . قریز . گاهی است خود رو د رکشترار
 پریز **Prise** گیر آدرخش . کلید - بخش
 کنک
 پریزاد . پریزاده . پری نژاد . بجه بسیار
 زبا
 پریزن . پریزن . موییز . گریال
 پرسای . پری افسا . افسونگر . جادوگر
 پریش . پریشان
 پریشان . پراکنده . انساننده . آشفته
 د رهم و برهم . برش . پریش
 پریشانی . پراکنده . آشفتگی . شوریدگی
 بینایی دست تیکی
 پریشان روزگار . تندگست . تیره روز
 پریشب . دوش پیش . پریدوش . پریند ون
 پریشن . پریشان
 پریشیدن . پریشان شدن . آشفته شدن
 برآکنده
 پریشنده . پریشان کنده
 پریشیده . آشفته . شوریده . پراکنده .
 پریشان شده
 پریشندگی . آشفتگی . چگونگی . پریشانی
 شوریدگی
 پریشیدگی . نشیپریشیدن و پریشان کردن
 پری قش . پری ون
 پریکارد **Péridarde** آشنامه دل . پرده
 بروند دل
 پری نژاد . پریزاد
 پری وار . پریوش

- پستائیک . چیزیک بمانند پستان باشد برای بجه
پستانی . پس انداز . اند وخته - (نوبتی) هر
باری
پستک . نهم تنه نمایی بین آستین . پستک
پستو . خانه ایک پشت خانه دیگر باشد
پسته . دانه ایست که مغز آن سبز رنگ روغن دار
است
پسته خندان . پسته دهانه باز
پسته چی . پیک
پس دوزی . دوختن از پشت پارچه
پیسر . بور . فرزند غیرین . ناساز دختر
پیتر اندر . ناپسری
پیشک . شکرگ
پیش کردنی . زدن به پشت کردن
پیسله . از پشت
پس مانده . زیاد مانده چیزی
پسندیدن . پسند کردن . برگردان . پذیرفتن
پسندیده . خوب . برگردیده . پسند
پسنده . به پسند . پسندیدن
هم آشنا . چون : خود پسند .
د شوار پسند
پسند . پذیرش : گوشش
پسون . بسودن . دست مالی کردن . سفت
پسوند . پساوند
پسیکولوژی *Psychologie* روان شناسی
پسی میست *Pessimiste* بدگان
پسیمن . واپسی . ناساز پیشین
پسیمن . شامگاه . هنکام رفتن آفتاب
پشت . دنبال
پشت . ناساز روی
پشت . از کرمه بالای دوش
پشت . بار . یاور . پیانه . چنانکه گردید . پشت
و بناء
پشت دادن . یله دادن برگشتن . روگردانیدن
گریختن
پشت در پشت . پدر برادر - شانه به شانه .
پشت مرهم
پشت روکردن . برگردانیدن . وارونه کردن
پشت کردن . روگردانیدن . روپرتابن . گریختن
پشت هم اندازی . کمار از فرب - دست آپیز
پشتاره . پشتاره . کوله بار
پشت پا . روی پا
پشت پازدن . راندن . برگردانیدن . دویری جستن
پژوهش . جستجو . وارسی . برسی
رسیدگی
پژوهش . بازخواهی دردادرس . پژوهش
خواه - پژوهش خواهند . وارسی کنند .
پژوهندگی . جستجو کنند . دانا . پژوهش
خود مند . دانا . پژوهش
پژوهیده . جستجو شده . رسیدگی شده
پژوهندگی . رسیدگی . کاوش . جستجو
پژوه . پژوه . پژوهندگی هم آیند . چون :
دانشگر
پژوهن . پراگان . چرکین . ملید
پژوهان . آزو . رشگ خوردن
پتو . خزه . سبزه کار جوی آب
پس . دنبال . پشت سر . ناساز پیش
پساب . آب مانده . پساده شده
پساجین . میوه ایکه در پایان از شاخه ها
چیده شود
پساد است . خردیکه پول آن پس از هنگام
داده شود . ناساز پیشاند .
دستا دست
پس افتاده . بد هی که در هنگام
پرداخت نشده
پسак . پسک . افسرگ
پس آنداز . اند وخته
پساآند . پسوند و انتها یکی که در پایان واژه
افزوده میشود و جم آنرا دگرگون
میکند . چون . واریین . تر .
پساآیدن . پساوند . دستمال کردن
پساهنگ . پس آهنگ . دنباله ارتق - تنه
شاخه
پست . کوتاه . هایین . نشیب - فرمایه
پست . آرد گدم یا جویا نخود که بریان
کرده باشد
پست *Poste* پیک
پستا . بار . داو
پستاییس . باری
پستاد است . پساد است
پستان . هموئی اندام جانداران که شیر
مید هنند
پستاندار . دارای پستان . هرجانداری
که بچه بزاید
پستان بند . پارچه ایک زبان برای نگهداری
پستان می بندند .

- پشکلیدن . پشکلیدن . خراشیدن . شکافتن
سورخ کردن
پشکنگ . پشت لنگ . سست . پشت افتاده . نارسا
کم دار
پشم . موی بُز شتر و گوسفند
پشمگند . آنکه از پشم . بالان . روکش چهار
پایان
پشمالود . پشم آلود . بُرمیشم . پشمالو
پشمک . گونه ای شیرینش
پشم . پشمین . پشمینه . واپسته به پشم . از
پشم . پاشنجه . از پشم یافته
پشمچه . پشمچه . ابرازیکه باشد کان آهار به
بارجه میوند
پشنچیدن . پشنچیدن . ریختن . پاشیدن .
آب واره ها بچیزی
پشنگ . بیم . اهرم
پشنگ . تراویدن . تراپاش (ترش)
پشوپیدن . پشوپیدن
پشه . خسته ایست ریزو بالدار نیش زن
پشه بند . جادوی که از تور ریزو پارچه نارک
مید وزند
پشه غال . پشه دار
پشهیز . پیش . بول کم بها . بول خرد . ناجیز .
پشهیزه . بولک . پولکیای ریزو روی بوس ماهی
پشیمان . پشمیم . کمیکه از کرد . شرمگیش و ناخشنوا
است و نخواهد دیگران کار را بکند
پخنه . پایه . پله . رشه
پُف . بادی که از دهان بیرون کنند . آما من
پفالود . پف آلود . آما سیده . پریار
پُفک . بف زده . بف کرده . گونه ای شیرین است
هُفتم . آبکه در دهان نگاهدارند و سپس بچیزی
پف کنند
پفیوز . مرد سست . بیرگ . بیکاره . تنبل
پُهک . کوچک پوک . میان نهی . بوج . کوچک پتک
پُک . دم . دمیکه به غلیان میزنند
پکر . کیج . سرگشته . اندوه هن
پکمال . انزار کشگران که با آن روی چم سبیره
میکشد
پکنک . نان
پکنی . بگی . گونه ای می بوزه
پک دوز . پیرامون دهان . ریخت و اندام بکنه
کوچک کردن کسی بر کاپوز
پکوک . بالاخانه . پرواره . برواره
- پشت پایی . نمار از پسر بد کاره . هیز
پشتدار . پشتیبان . چیزی کیمک پشت
و پنهاد داشته باشد
پشت دَری . پارچه ایکه به پنجوه در
آویزان گشتد
پشتک . وارو - جامه کوتاه . نیمته نمی .
پشتک
پشتکار . کوشش در کار
پشت کوژ . کوژ پشت خمیده . خمیده اندام
غوز دار
پشت گروی . درینه کس بودن
پشت گلی . سرخ کم رنگ
پشت لنگ . هرزه . آک دار . نادرست .
پشنگ
پشت ماژه . تیره پشت . گوشت در د و سری تیره
پشت باشد . پشت ماژه
پشت ماھی . گردی ماھی
پشت نویس . نوشتن . فرشیم در پشت نامه
پشنتو . زیان بیوی مردم افغانستان . پختو
پشنتو . تیانجه . شسلول . پشنتو
پشنوار . پشتیبان . پشت و پنهان . شتواره
پشنواره . کوله بار . پشنه . پشنوار . پشتاره
پشتیاره
پشنوان . پشتیبان
پشنوانه . پشنوان . پشتیبان - سهره ایکه .
برای استواری بول در بانگذاشته
شد
پشت و پنهان . پشتیبان . نگهبان . یار . یار
پنهنه . پشتواره . کوله بار - تبه
پمتش . واپسته به پشت - هرجه که در پشت
گدازند . پشت و پنهان . نگهبان
پشتیبان . پشت و پنهان . یاری دهنده . پشنوان
پشتیوان . پشتیبان . پشتیار
پشتیبانی . کل . یاری . سوداری از کس
پشنتوان . پشتیبان
پشنک . پشک . سرگین گوسفند و بُز
پمشک . (فرمه) برگردان باخت آزمایی
پمشک اند اختن . یاقتن . برنده باخت آزمایی
پمشک . کسبیم
پشنک . برابری - د راویختگی - دلبستگی
پشکال . برسات . گاه باران
پمشک . سرگین خر گوسفند و بز آهو . پشک
پشنک . پچنگ

- پگاه . نایاک . الوده چرکین . فراک . نزاکن
 پلهید . فروه . سراگن
 پلیدی . نایاک . آلوگ
 پلیس Police پاسبان
 پلیس مخفی = کاراگاه
 پلیس Plissé چین دار
 پلی کیم Polycopie گردہ برد اری . گردہ
 پماد Pommade منبل . داروی زخم
 پمپ Pompe تلمبه . مکینه
 پناغ . دیر . نوستنده . نار ابریشم با نخ که
 گرد دوک باشد .
 پنهام . رویند - پنهان - کماهه . آنجه برای
 چشم زخم باشد که به بازوی به بندند
 پنهان . پنهاهیدن . نگاهدارنده . پشتیبان
 پنهاهه . جای پنهان بردن . جای بی گزند
 پنهاهیدن . پنهان بردن . پنهان آوردن
 پنهانهند . پنهان کیزند . پنهان بزند
 پنهاهیدم . پنهان گرفته . پنهان دهنده
 پنهان . پنهان بیرهم آیند . چون : جان پنهان .
 پشتیبان
 پنهه . گیاهی است
 پنهه زن . پنه بز . پنه وز . کسیک پنه باکمان
 موزن
 پنهنتر . کوچک پنهجور - سوراخ سوراخ
 پنهجور . درجه . درجه سوراخ سوراخ دار
 پنهجع . پنج انگشت دست با پا - چنگال پرندگان
 یا چانوران
 پنهجه دزدیده . پنج روزیکه به بیان سال افزون
 میکردند
 پنهجه مردم = گل است پیشک . گل نگنسار
 پنهجور Puncture سوراخ
 پنهجه . پیشانی . موی پیشسر
 پنهجه بند . پیشانی بند
 پند . اندرز
 پندار . اندیشه . گمان - خود بینی
 پنداره . پندار . گمان
 پنداشتن . گمان بردن . اندیشه کردن . پندارید
 پندارنده . گمان برند
 پنداشته . پنداریده . آنجه در دل و گمان آمده
 پنسس Prince . پنجه . انبر . انبرک
 پنهکه . بادزن . آذرخشی . بادزن . گرفته
 شده از هندی
 پنهک . خوش خrama - (ثانیه) ۱/۴
- پگاه . پگاه . زود . بامداد زود . پگه پگه
 پل . چختن که بر روی رو برای گذاری بندند
 پل معلق = پل واژگون
 پل . مز . خاکبز کار با غترة یا کشت زار .
 پلوان
 پل . پاشنه . پاشنه ها
 پلاتین Platine نر سفید
 پلارک . پلارک . پولاد آبداره
 پلار Plage کرانه . دریا کنار
 پلاس . کلیم - جامه پشنین
 پلاستیک Plastic
 پلامسا Plasma خوابه
 پلامیدن . پژمرده شدن . پژمردن
 پلامیده . پژمرده شده
 پلاک Plaque پولک
 پلپل . فلفل
 پلچ . گل
 پلخان . فلاخن . کلماستگ . فلاستنگ
 پلش . چرکین . پلید
 پلشت بری . زد و دن پلیدی - گند زد ای
 پلند . گندیده
 پلنت . هرجیز سبک و نرم ساخته که میان
 آتش بیزد
 پلک . بوس بالای چشم . پرک
 پل کش . پل پین . بنگ
 پلکان . بله ها . زنه ها
 پلنم . خاک . گرد
 پلوب Plomb مهر سرین . سرب
 پلس . پلسه . پلمه . بهانه . نگرانی .
 کان بد زدن . نالوسه
 پلنه . تخته . سنگه همار
 پلنه سنگ . سنگنوشتن . تخته سنگ . سنگ
 برگبرگ
 پلندگ . جانوریست نیرومند بمانند شیر و ببر
 د رند
 پلندگن . وابسته به پلندگ . جامه بوس پلندگ
 پلو . پلار . برق پخته
 پلوان . کاره کشترار که اندکی بلند تر باشد .
 پلوار . پلون
 پلوس . چرب زیانی . خوشامد گوی . پلواس
 پلوك . پلوك . بالاخانه
 پلمه . سرمایه اندک . درخت بید . پول وله
 پلمه . هایه . زنه - که ترازو

پوست گن . کسیکه در کشترگاه جانوران را می گذند
و پوست آنها را در مری آورد
پوستگال . پوستگاله . پوست نازک نزد نه کوسنند
پوستچ . پوستک . پوست نازک . بولک
پوستهن . لباس زمستانی کشاد از پوست کوسنند .
کول . کبل
پوسیدن . پوده شدن . پوده شدن از نم با
گذشت روزگاران
پوسیده . از هم در رفت . پوده شده
بوش . خرگاه . چادر بزرگ . جامه زره
پوشانک . هرجیز پوشیدنی
پوشانل . تراشه چوب . چکن گاهها
پوشانلی . هرجیز سبک و سست و نایابدار
پوشاندن . پوشانیدن . جامه به تن کس کردن
پوشاننده . روپوش گذارنده . پوشاننده
پوشش . از پوشیدن . رویه گذاردن . سپوش
گذاری
پوئله . گره . پوشنگ . پشك
پوشنه . سروش . هرجیز پوشیدنی
پوشنه . پرده . کار پیچ
پوشیدن . جامه برتن کردن . در پرده نگاهداشت
پوشش . چادر . جامه
پوشندی . پوشش کننده
پوشیده . نهفته . پنهان . در پرده . در پرده
بوش . بیوش . پوشاننده . هم آیند . چون ؛
سفید پوش . گنه پوش
پوشنه . جامه . پرده . سروش . نیام - (کبسول)
پوک . میان تهی . بی مغز . پوده . پوشان .
آن شکربره
پوکه . نیام ایخشنی فشنگ
پول . نیکه از ایخشنی زریا سه یا سه که بر
روی آن میخ دم زده شده است
پولاد . فولاد
پولانی . آن بلغور . آش آرد
بولک . کوچک پول . پول خرد . بولک ماهی -
برگهای نازک پمانند بول
پونه . گیاهی است خوشبو . پوده . پوده
بوا . بیان . پوییدن
بوبه . بوب . دو . رفتار تند . بوبی . به پیما
پوییدن . دو دین . شتاب کردن . پوییده . روشه .
جستجو گننده . شتاب گننده . پوییده .
شتاب گننده . جستجو گننده . بوا .
به بوا . پوینده . هم آیند . چون راه بوا .

پنگان . پنگان . پیاله . فنجان
پنهان . ناییدا
پنهن . نانخوشی است
پنهنگ . کوهی است بیابان و بیشگی
پنهنگه . مایه ایک از شکله بزرگله با
داروهای دیگر برای مایه
پنهنگه رست میگذرد
پرس . دو . رفتار تند . پوچمه . نکاد و
تکابو . بروی . پیما - کاوش
پوب . کاکل منغ - شانه سر
پول . فوغل . درختی است با چوب
سیاه رنگ
پهوت . چگر گوسنند
پوتین Bottine با افزار
پهوج . میان تهی . بی مغز . پوک .
کاواک . کاواک
پود . رشته . نخ - ناساز تار
پودر Poudre گرد
پویه . گنه . پوسیده . پد
پور . فرزند . نرینه . پوره . پسر
پویه . تخم ملن . بچه ملن
پوره Puree آرد نخود یا سبز زمینی
یا لوبیا
پوز . پوزه . گرد آگرد دهان چهار یا بیان .
بپیوز . فرهانج
پوزنده . دهان بند
پوزخند . لبخند . کوچک شمری - لبخند
پد . پوزه خند . پوزخند
پوزش . فروتنی . درخواست گذشت
پوزشندیز . بد بینده . پوزش . درگرد رنده
از گناء
پوزمالی . مال شدادن پوز . نمار از نرهنجه
کردن کس . سرزنش
پوساندن . پوسیده گرد آیند
پوسانه . فروتنی . چالپوس . چرب زبانی
برای فرب
پوست . نیام . رویه . آنچه بزروی گوشت
کنیده شده از پره نازک
پوست تئن . پوست یا رویه جانوران
پوست درخت . پوسته درخت
پوست پهرا . آشگر
پوستک . پوسته

پهنه . به . پهنه . پهنه . چوی
 پهنه . فانه . گله . پاه
 پهلو . دستان جهودان
 کنار سینه و شکم
 پهلوئی کردن . کنار از زیر بار گرفتن
 پهلوئی کردن . کنار از برابر کردن . همسرو
 کردن
 پهلوئی . لاف زن
 پهلوکرفتن . لنگراند اختن . کنار رفتن
 پهلو . دلیر . دلاور . شهرپارمههر .
 پهله
 پهلوان . دلیر . دلاور . نیرومند
 پهلوانی . واسته به پهلوان . دلیری
 دلاوری - شهری
 پهلوانی زبان . زبان پهلوی
 و زبان ساسانی
 پهلوی . میخ شام زرد رگه ش ایران
 پهمن . پخته پهمنا . گستردہ
 پهن کردن . گستردن
 پهن . سرگین اسپ یا خر
 پهنا . فراخی . گشادگی . ناساز درازا
 پهناور . پهمنا . بسیار پهن
 پهنانه . بوزنه . آنتر . مهنانه . بهنانه
 پهندن . دام دامی که جانوران را دستگیر نمایند
 پهنوور . (خطول) خربزه بیابان بسیار تلخ .
 پیش
 پهنه . کهنا . گشادگی
 پیس . با
 پیس . دنبال . پسر
 پیس . شفته . شالوده . بنیاد ساختمان
 پی بردن . دریافت کردن
 پی جوی . رد و هنایش چیزی را جستجو کردن
 پی ریزی . شفته ریزی . پایه گذاری . بنیاد
 کردن
 پی کم کردن . رد و هنایش چیزی را کم کردن
 پی . رشته های سفیدی که در تن گشای
 جانوران پراکنده و بمخمر سریستگی
 دارد
 پی کردن . بریند رگها ی اسب یا استر
 پی آب . پایاب

پیشروان · سالخورده · کهنسال - پیشرا · رهبر
 پیرمنان · پیشوای رهروی
 پیرا · سال پیش از پارسال · دوسال پیش
 پیراستن · بُریش دادن · تراشیدادن ·
 بُریدن و کم کردن و خوشنما کردن
 پاک کردن پوست
 پیراپیش · خوشنما کردن ایند
 پیراینده · پیرایشد هنده
 پیراسته · ساخته و پرد اخته · خوشنما
 پیرا · پیرای · به پیرا · پیراینده هم آیند ·
 چون · بوستان پیراپوست پیرا
 پیراون · پیرامون · گرد اگرد
 پیرامید Pyramide ستون
 پیراهن · سر · سرپیری · پیران · درگاه پیری
 پیراهن · جامه نازک
 پیرزال · پیر مفید موی · پیرزن
 پیرو · از پی روند ·
 پیروی · دنبال روی
 پیروز · فیروز · کامیاب · چیره
 پیروزی · چیرگ · کامیاب · چیزه شدن بر
 دشمن
 پیروزه · فیروزه
 پیرومتر Pyrométre آذر سنج
 پیژر · پوشال · نو نازک
 پیهڑی · سمت · نایابیدار · بیکاره
 پیزی · نشیستنگاه
 پیس · بیماری است از لکه های سبید ·
 پیس · چرك
 پیس Piece تک · نمایشنامه
 پی سپار · پی سپر · رهسپار · رونده ·
 لک توب · پایابیان · پاسبار
 پیست Piste زمین بازی میدان
 پیستوله Pistolet توانجه · پشتلو ·
 پشتلو · گونه ای ابزار
 جنگ آتش است
 پیسه · لکه · خال · لکه سیامو سبید
 ابلک
 پیش · جلو · نزد · ریبر · ناسازیں
 پیش · گذشته
 پیش · یک از چنین های وات که از او کمتر
 است (ضمیمه)
 پیشاپیش · بیشتر از همه · جلوتر
 پیشرو · پیش روند · پیشرا · راهنمای

- پیغمابر . پیغمبر . پیامبر . فرماتاد مخد
پیمان . پیمان . پیمانه . پیغوان
پیعن . پیگن . مدار دختنی است پرشان و
برگدان آن در پر شکی بکار میورد
- پیفسوله . پیغوله
پیقه . چوب پوسیده . آتشگیر
پیک . نامه بر . پیک
پیکار . نبرد . جنگ . پیکار
پیکارگر . جنگجو . جنگی
پیکان . تیر . سریزه
پیکر . کالبد . تن . ریخت . تندیس که تندیسک
پکشد
پیکرنگار . اندام ساز . (مجسمه ساز)
پیکرنگار . در زیانزد شمار بجای شمار است مانند :
۴۵ دارای سه پیکراست
پیک نیک Pique-nique مهمان دانک . دانکانه
پیکرگ . جوینده - کسیکه در باز خواست کیفری
باشد
- پیل . نیل
پیل ۱۱۶ Pile آتشبار
پیلیا . نام بیماری است . پانچ . واریس
پیلشن . تناور . تنومند
پیلسه . استخوان پیل
پیل مرغ . من غیرگرخانگ است
پیلو . پاک کننده دندان (مسواک)
پیلوار . مانند پیل . پیلمار . باز پیل
پیله . پرده نازکی که کم ابریشم از آب دهان
خود بد ور خود می تند
پیله ور . ابریشم فروش - سوداگر . دوره گرد .
خرد . فربون
- پیمان . پیمان . گفت و گذار
پیمان نامه . نوشته پیمان
پیمان گسل . پیمان شکن
پیمانه . آوند اندازه گیری آبوره ها
پیماش . پیمودن
پیمیر . پیامبر
پیمودن . راه رفتن . در نوردیدن . اندازه
گرفتن . پیمانه کردن
پیماش . اندازه گیری . پیمانه گیری
پیماينده . اندازه گیرنده . سنتکتنده . پیمانه
کننده
- پیموده . اندازه گیری شده . د نوردیده . رفته
پیما . پیماینده . پیماينده هم آیند . چون :
- پیش فروش . فروختن کلا پیش از آماده شدن
پیش فندگ . شادی با تندگ
پیشکار . پیشند بست . نماینده . گسیکه کار
های گش بزرگواری را انجام مید هد
- پیشیار
پیشکار . نخستین چاه . کاریز
پیشکار . سهرست دارایی استان
پیشکن . ارمغان
پیشک . کاریکه جلوتر انجام شود
- پیشگاه . پیشگه . پیش نخت پادشاه . آستانه
درگاه . جلوابان
پیشگو . آینده . گو . پیش بین
پیشگوی . رویداد آینده گوین
پیش گهواری . جلوگیری
پیش مرگ . پیش میر
- پیشن . تارهای خرما . پیوست درخت خرما
پیشنشین . پیازچ . ما ما
پیشنثار . کسیکه نماز بخواند و دیگران باو
پیروی کنند
- پیش نویس . نامه ایمکن شونه میشود و سپریا کنویس
میگرد د
- پیشنهاد . گزیده و آنچه اندیشیده شده برای
رمیدگی و بدیرفت برای فرامانده
میبرند
- پیشوا . سرکرد . سرمه سته . پیشو . راهنمای
پیشاواز . جلو زنن . جلوه همان با از راه آمده
برای خوش آمد گوین . پیش باز
- پیشه . هنر . کار
پیشه ور . دارای پیشه . کسیکه دارای پیشه
هنر و کاری باشد
- پیشها . پیشکار . مزدور . شاگرد . دستپار
پیشیار . پیشان . پیشان بیمارکه برای سنجیدن
ازد برشکنید
- پیشیاره . خوانچه
پیشین . وابسته به پیش . پیش . گشته
پیشینیان . گذشتگان
پیشون گاه . گاه پیشین . گاه نماز نیمروز .
پیشین گهان
- پیشینه . وابسته به پیش . گشته کارکس
پیشینگان . گذشتگان
- پیخاره . بیغار . سرزنش
پیخاله . پیمال
پیخام . پیام

پاده پیما . زمین پیما . پیوستن . پیوند کردن . بهم بستن . بهم چسبید
 پیشگویی . خواب سبک . چرت بین خواب و بیداری هیشه . پیوسته
 پیشو . پیشگو . کشک پیوستگی . بهم بستگی - خوشی . نزد یکی .
 پیشه . پاره که بجای پارگی بدوزند
 پیشگو . گونه ای بیماری در شهر لار بیشتر پیووند . بهم چسبانیدن . پیوستگی
 پیووندی . درختن که آنرا پیوند زده باشد است
 پیوه استه . دز . باره
 پیه سوز . همراه . پیوست . همراه





- ت . وات چهارم از الفبای پارس گاهی
د بجای آن نشیند چون (کوت . کود)
(کتخا . کدخا) (توختن . دوختن)
نا . وات و استکن . مانند (از تهران تا شیراز)
نا . لنه . نیمه بار
نا . خیدگی . چنانکه گیم (بارچه را ناکن)
(کاغذ را نا کرد)
- نا . نک . ناسازجفت
نا . کواشه شمارمانند و چمارنا . هشت تا
نایب . برگشت از گاه . پیشیان . پیتفت گندنه
فیخور . درنگ . خسل . دیرکرد
تاب . تو نایی . تاو . نیو
تاب . پیچ و خم . آورک . پالواره میاز
پیچ
- تاب . فرغ . روشنی . گرفت
تاب آوردن . بودباری داشتن . پایداری کردن
تاب دادن . پیچ و خم دادن (رسیدن زلف)
بازیچ دادن . آورک دادن .
پالوار
- تاب دادن . سخن کردن . نئنه کردن
تابان . تابنده هم آیند . چون ; چهانتاب .
تونتاب . تختاب
تابن . سریاز . ساده بدون پایه - زیردست .
فرمانبردار
- تاباک . تپاک . تب . تپ . پیش . بی تابی .
نگرانی . ناهايداری
تابو . تپو . آوند سفالین برای آرد یا دانه ها
چون گندم نخود
- تابلی . دستارخوان
تاتو . اسب کوتله و پریال و دم - تند رو . یا پر
تاتو Tetou جانداریست انارست که بدنش
پوشیده از پولک و رامنکای
- تابیتا . ناجور . پیچیده . نایدارشده
تابداده . پیچیده . دارای پیچ و خم
- تابستان . نیک از گشاده هنگان سال . سه
ماه تبر . مرداد . شهریور
تابستانی . وابسته به تابستان
- تابیش . از تابیدن
تابیع = بیرون . بیرون کننده . فرمانبردار . هم
- وند . پس مند

- تارومار . پراکنده و از هم باشیده . زیرو رو .
نیست و ناید
تارون . تاریک
تاره . رشنه . تار در برابر پود - تاریک -
تیره و تاریک
تاره . کاسه مفالین
تاری . تاریک
تاریخ = ساله - سرگشت . رویداد . کارنامه
تاریخچه = سرگشت
تاریخ نویس = شده نگار . شده بند نویس
تاریخی = باستانی
تاریک = تیره و تار . ناساز روشن . تار . تاری .
تازه
تارون . تیره و تار . تاریک - شیرابه درخت تار
تاز . فرمایه . پست - پسر بد کاره
تازیز . بجه باز
تازاندن . تازانیدن . دواندن . دواندن اسب
تازش . تاختن
تازیگ . بیلیا . تازیگ . ستونی که زیر پیخت زده
میشود
تازه . شاداب - نو
تازیگ . نوی . شادابی
تازی . بومیان ارستان . نازیان
تازی . گونه ای سگ گشکاری
تازیانه . تازانه . تسمه چرعی بادسته برای زدن
و راندن چهارپایان
تازیدن . تاختن
تازیک . تازیک . مردمانی آرین نزد که در ترکستان
زندگی میکنند
تاو . چادر . خرگاه - نازک . نم
تام . کاسه مسی
تام . مهره تخته نرد بازی
تام . اندوه . نگرانی . تالواه . تلواسه
تاریخ = نهم . نهمی
تائمه . تسمیه
تاسوغا = روز نهم یکمین ماه تازی
تائمه . اندوه . نگرانی . بی تاب . تلواسه .
تیرگی چهره . فرشته گل
تاسه . ویار . پیار زنان آبستن
تاش = (ترکی) . یار . دوست
تائمه . کره . سکه . ماست چکیده - چاپک .
چالان
تاج المطوك = الام . گل است
تاج خروس = بستان آفریز . گل است
تاجیر = بازرگان
تاجیهزی = زیباس . رومانگرد . سکنگر .
گیاهی است زیباء . تریک
تاجر = افسدار . نمار از پادشاه . خداوند
افسر
تاجه . جوال
تاخ . تاغ . درختی است جنگل که زغال آن
بسیار خوب است
تاخت . از تاختن . دو دویدن . دو دید
تاخت و تاز . اسب دوانیدن . تاک و تازش . تک
تاختن . دو دیدن . دواندن . تازیدن . تازش
تاخت و تاز . تازنده . تاخت و تاز
کننده . تازیان . تاخت کنان . تاخته
دوانیده . دوانیده شده . دو دیده
تابیده . تاز . بتاز . تازنده هم گیند
چون : اسب تاز . پیشتر
تاخت زدن . کالای را دادن و کالای دیگر
ستاندن
تاخیره . بخت . سرنوشت . بخش . چنانکه
گویند : تاخیره توجیین بوده . پیغم
سرنوشت تو چنین بوده
تار . میان سر . تارک
تار . ابزار است نواگر
تار . تاریک . تیره
تار . رشته . نخ . تار نازک گوییم تار ابریشم
تار موی
تار . ناساز پود
تار . نال . درختی است
تارا . متاره . اختر
تارج . نالان . یغما
تاران . تاریک
تازه . هنگام . بار
تازه اخري = یکبار دیگر . بار دیگر
تارتئن . تارتئنک . دیوپا
تازک . میان سر . تار . تاره . کلاک . هبیان
کلام خود
تاریک = رها کننده . واهلش . دوری کردن
تام . تاریق . گبد . سراپیده . چوب بست
خانه چوی - نرده
تارو . گئه . خسته ایست . تارو
تاروتور . تیره و تاریک . ریزه ریزه

تائش - هنایشیدپری . هنایش
 تائل - پابرجاشدن . کندن چاه . گرد آوری
 دارایی
 تائیر - هنایش . هناییده . هناییدن . کاری
 تائجهل - درنگکردن . گاه دادن
 تاخر - دنبال ماندن . واپس ماندن . دبر شدن
 تاخير - دنبال اندختن . درنگکن . واهماند اختن
 تادب - فرهنجه آموختن . بازرهنگ شدن یا بودن
 تادب - پرورش دادن . فرهنجه کردن . نکوهش
 سرزنش
 تادبی - نکوهش . سرزنش
 تادبه - پرداخت . پرداختن . واپس دادن
 تاذی - آزار
 تائست - دربغ . افسوس . اندوه گین شدن
 تائس - پیروی
 تائسیس - بنیاد کردن . پایه گذاری . نهاد
 تائلل - بازیاری . نیکوسرنیت . نیک نهادی
 تاکید - استوار کردن
 تاکل - دوستی
 تائیم - دردمدی . آرزوی
 تائمه - خدابرستی . خواهان خدایی کردن .
 پرستش
 تالیف - دوستی . برداشت . گریش . گرد آوری
 تائلل - درنگ . اندیشه کردن . دوراند بشی
 تائیمین - آسایش . بی بیع . بی هراس . درغالت
 تایپیات - آگاهی
 تایپس - خوگزفن . دوستی
 قائم - نیکوکاری . استوار کردن . پسندیده
 کردار
 تائی - آهستگی . آرامی . درنگ کردن
 تائیث - ماده کردن
 تائیس - خود ادان . دوست شدن
 تئوری *Theorie* پنداره . داشتهایه
 تایپل - بازگردانیدن . سفرنگ . نوروند
 تائل - زن گرفتن . زناشویی
 تایید - نیرو دادن . کل کردن . یاری کردن .
 هم پذیری
 تب . تپ . گم شدن و بالارفتن گرمای تن بیمار
 چکش
 تیادر - پیش . پیشیدست . شتاب
 تبادل - دادن و ستدن . جانشین . جایگین .
 جابجا . دگرگون
 تهار . دودمان . نژاد و خوش

تاغلک . زگل
 تاغ . ازد رختان جنکی مانند گز . دغالت خوب
 است . توغ . تاخ . چخت پل یا خانه
 تافجه . جایی که در دیوار خانه درست کنند
 برای گذاشتن چرا غایا چیزهای دیگر
 تاغ آپرو . خبیدگی اپرور
 تاقن . تاییدن . تاب دادن . پیچیدن .
 برآورختن . روشنایی و هسته تو اند اختن
 گاختن . سخ کردن د راتش . تاقن
 تاقنه . تاییده . گاخته . برآورخته
 تفته
 تافهه . گونه ای پارچه ابریشمی
 تافلک . موریانه
 تاک . درخت انگور . رز . مو
 تاکیک *Tactique* رزم آزمایی . هنر رزم
 تاکس *Taxe* بها . ارزش
 تاکستان . باع انگوری
 تاکس *Taxi* خود رو شهری
 تاکس متر *Taximètre* راه سنج
 تالاب . آبگیر . کولاپ . استخر
 تالار . خانه بزرگ
 تالان . تاراج . بخنا
 تالانک . تالانه . شبلیل
 تالوایه . اندوه . نکاری . بی تایی . تلواسه
 پالوالا سه . تلویمه . تایسه
 تالی - پیرو . اینی آینده
 تام - وسناه . وسناه . درست . همه . بی کم
 و کاست
 تام الاختیار - به گزین . همه کاره . خود گزین
 تانک *Tank* ارابه جنگی
 تانکو . خونتکر . سرتراش . تونکر . رکن
 تانگو *Tango* گونه ای پایکوب فرنگی
 تاو . تاب . تیو . توان . تاواتاوا
 تاوان . زیان . زیان دیده
 تاوانه . تاوانه . گم خانه
 تاول . آبله . آماسیدگی پوست
 تاول . کاونر . تاول
 تاوه . تابه
 تاودن . تاییدن . تاب آوردن
 تاھو . هرنوشابه ایکه با چکه گیری بدست آید
 مس
 تئاتر *Theatre* تماشاخانه . نمایش
 تائبید - جاوید ساختن

- تَحْسِين - آفرين . نیک کردن . نیک شمردن
 تَحْسِين آمِيز - نیکو
 تَحْشِيه - کاره نوشتن دفتر . کاره نویسی
 تَحْضِين - بست نشستن . پناهندگی شدن . به دزد آمدن
 تَحْصِيل - فراهم آوردن . بدست آوردن . داشت آوردن . آموختن
 تَحْصِيلدار - گهنه
 تَحْصِيل کرده - داشت آموخته
 تُحَفَ - ارمنانها . گلوبند ها
 تُحَفَه - ارمغان . گلوبند
 تَحْقِيق - راست شدن . راست و درست شدن . پرسش شده
 تَحْقِير - کوچک کردن . خرد شمردن . سرزنش
 تَحْقِيق - کاویدن . پژوهش . رسیدگی . بازپرسی
 تَحْمَم - فرمانروایی کردن
 تَحْمَم آمِيز - دستور آمیز . سرزنش
 تَحْكِيم - استوار کردن . فرمانروایی کردن
 تَحْلَى - آراسته شدن . بزبور آراستن
 تَحْلِية - بزبور آراستن
 تَحْلِيف - سوگند بادان
 تَحْلِيل - گشودن . گواردن . وارفون
 تَحْلِيلی - باز . گشوده . وا
 تَحَقَّل - بردباری . شکیبایی
 تحمل پذیر - شکبیا . بردبار
 تحمل ثابذیر - ناشکبیا . نابردبار
 تحول پذیر - بارکردن . بزبور بارکردن
 تَحَوَّل - دگرگوئی . جابجا شدن
 تحويل - برگردانیدن . پرداختن . سهردن
 تحويل سال - آغاز سال
 تحويلدار - دریافت گننده . گهنه
 تحويلداری - دریافت داری
 تَجَيَّث - خوش آمد گفتن . درود . شاد زی . شاد باش . زندش
 تَجَيَّث - شکفتی . سرگردانی . هار
 تعجب آور - شکفت آور . هاز آور
 تَسْخَ - تفاله . تفاله کجد
 تَخَارِب - سراخها . لانه مکن مگ
 تَخَامُم - دشمنی . سیز . جنگ
 تَخَالُف - ناسازیدن
 تَعْتَ - اورنگ . نشینگاهی از جوپ یا ایختشت
 اورنگ . اورنگ
 تَخت - جای هموار
- تَجَهِيز - پرده بزرگ
 تَحَاشِي - دوری کردن . پرهیز کردن . پیک سو شدن
 تَحَامُم - دادخواهی کردن . بدادرس رفتن
 تَحَافَ - پیمان بستن
 تَحَائِق - بنادانی زدن
 تَحَايا - درود ها . نیایش ها
 تَحِبِيب - دوست . مهربانی . نوازش کردن . نوازیدن
 تَحَت - زیر . پایین
 تَحَت الأرض - زیرزمینی
 تَحَت البحري - زیر دریانی
 تَحَت الجمایه - دریناه
 تَحَت الجلدی - زیر پوستی
 تَحَت الحفظ - باگیگبان
 تَحَت الحنك - زیر چانه
 تَحَت السلاح - زیر پرچم
 تَحَت الشعاع - در پرتو . در پیری
 تَحَت النظری - سخن به سخن . واژه بوایه . زبانی
 تَحَاتَنی - زیری . زیرین
 تَحَجَّر - سنگشدن . سقی . سخنی . سنگ واره
 تَحَدِّب - کوز . کوششی . برآمدگی
 تَحَدُّث - آگهی دادن . رویداد گفتن . گفته گویی
 تَحدِيد - کرانه کردن . مزانیدن . کرانه یافتن
 تَحدِير - ترساندن . دورساختن
 تَحَقَّر - پرهیز کردن . خود داری
 تَحَرَّس - پرهیز کردن . خود داری
 تَحَرُّك - جنبیدن . جنبش دادن
 تَحَرِّق - سراوار تربون . بیتر بودن . بھتر خواهی
 تَحرِير - نوشتن . آزاد کردن . کشش آواز
 تَحرِيری - نوشتن
 تَحرِيس - آزمندی
 تَحرِيز - برانگیختن . آزمند کردن
 تَحرِيف - دگرگوئی کردن . گردانیدن سخن
 تَحرِيق - سوزاندن
 تَحرِيك - جنبیدن . برانگیختن
 تَحرِيم - ناروا نزدن
 تَحرِزن - اند و هیگیشی
 تَحَسُّر - دریغ خوردن . افسوس خوردن

- نَخْلُقُ** = خوگرفتن = خوشخوشن
نَخْلُلُ = رخنه کردن
نَخْلَهُ = پالافزار = چوید سه = ریزه چیزی
نَخْلَسُ = گوشه نشینی = تنها شدن = از کسان بردان
نَخْلِيَهُ = تنی کردن
نَخْلِمُ = رها کردن = آزاد کردن = پالود کردن
نَخْلِيَهُ = آمیختن
نَخْلِيَعُ = باز کردن = جدا کردن
نَخْمُ = دانه = بزر = تخم من غ = خایه
نَخْعَاقُ = (ترکی) (کلن) کوب
نَخْدَانُ = زمین که در آن تخم درختان را بکارند و پراز آن از آنجا نشا کند
نَخْدَامُ = زهدان = هموндی از اندام جانوران
نَخْمَهُ = مغزیست در آن بسته میشود
نَخْكَهُ = تخدان
نَخْسَهُ = نژاد = نیار = نهاد
نَخْبَهُ = دانه (میان هندوانه)
نَخْبِهُ = بدی گوارش
نَخْبِيرُ = پیرشتن = کنش و واکشن
نَخْبِيسُ = پنجه تایگی کردن = پنج بخش کردن
نَخْبِينُ = برآورده کردن
نَخْبِيناً = برآورده اند = دید زدنه = بدید
نَخْبِينُ = برآورده = بدید
نَخْبِيقُ = خفه کردن = خپه کردن
نَخْبِيفُ = ترمایند
نَخْبِيرُ = برگزیدن = انگاریدن
نَخْبِيلُ = بندار = گان = اندیشه = انکار
نَخْبِيلُ = بنداریدن = پنداره بذدَن = بگنس
نَدَابِيرُ = چاره ها = درواند شیبها = چاره جویی
نَدَاخْلُ = درهم آمیختگی = روپه خوردان = درهم درون شدن
نَدَاخْلِي = درونی
نَدَارُكُ = آماده ساختن = آماده = آماده
نَدَاعِي = بی بُردن = بیاد آوردن = آرش
نَدَاعِيَ مَعْانِي = آرش از چم
نَدَاعِيَهُ = پدافتندیدن = پدافتند = سپوزاک
نَدَاعِيَهُ = پدافتندی = سپوزی
نَدَاعِلُ = شیوه ساختن = داد و متداشت = نماکیدن = نماییدن
نَدَاوِي = درمان
نَدَبِرُ = چاره اندیشی = جکاره = جکاره
- نَخْتَخَوابُ** = نخت که روی آن بخوابند
نَخْتَدارُ = رختخواب = جامه خواب = روتختی
نَخْتَ رَوَانُ = نخت که با چهار پایان کشیده شود
نَخْتَ طَاقِيَسُ = نخت ناقدیسی = نام نخت
نَخْسُرو بِرَوِيزَ = یک از آهنگهای باری
نَخْتَ طَاؤسُ = نخت تاواوس نختی که ناد رشاه از هندوستان بایران آورد
نَخْتَگَاهُ = جای تخت = نخت خانه = جای نشستن پساد نهاد
نَخْتَهُ = چوب بربده پهنه = هرجه که پهنه باشد چون یک نخته زمین یک نخته کاغذ یا آهن یک نخته گلیم
نَخْتَهَ بَندُ = چیزیکه با نخته و نوار بسته شود
نَخْتَهَ بَلُ = پل چوی
نَخْتَهَ بُوَسْتَ = پوست دریشان
نَخْتَهَ بَهْنِ = پهنه خشکیده برای خواب اسب
نَخْتَهَ سَنْكَ = سنگپهنه و هموار
نَخْتَهَ سِيَاهُ = نخته نوشت
نَخْتَهَ قَاهِرُ = ده نشین کردن تیره ها = ده نشینی شهر نشینی
نَخْتَهَ نَرَدُ = کونه ای بازی است بمانند = شترنج
نَخْتَهَ بَرَيرُ = سست کردن = بی سترسا کردن = بی گیری
نَخْرَبُ = ویران کردن
نَخْرَبِسُ = ویرانی
نَخْرِسَجُ = بیرون کردن
نَخْرِيقُ = دریدن = پاره کردن
نَخْشُ = تیر کمان = نیر آشنازی = پالای انجمن
نَخْشَانِي = کارخانه ابزار جنگسازی
نَخْشَبُ = چوب نما
نَخْشِيدَنُ = کوشش کردن = بالانشتن
نَخْشَانُ = کوشنده = کوشش
نَخْصُصُ = ویتوگی = زبردستی = استادی
نَخْضُعُ = فروتنی = زاری
نَخْطَفَهُ = از بزیدن = آهوگیری
نَخْطَسُ = نخشیدن = لغزش = آهودیدن
نَخْفِيفُ = کاستن = سبل کردن (کوجک کردن چون گاه به گه)
نَخْلَخَلُ = رخنه دار = سوراخ دار
نَخْلَصُ = رهایی یافتن = پاجنامه = پاشنامه = مهرخوان
نَخْلُفُ = سریجن = شخش = لغزش

تَرَاجِع - بازگشتن	تَرَاجِع - چاره . جَدْ كاره . جَكاره . راي
تَرَاثِم - سُنگانه ازی . دشتم	تَرَاثِن - دودکشیدن . دودکردن
تَرَاجِم - وَسْتَهَا . سفرنگها . زبان آورها	تَرَاجِع - رفته رفته . آهسته آهسته . بارامي
چهما . بَرْگَه ها	باهستنی . جسته جسته . کم کم
تَرَاجِع - درنگ . مستقی	تَرَاجِع - بی دَربَین . بلطفه . گاه گاه .
تَرَاجِف - پیاپی شدن . پشت هم - هم چو	آهستگی . آرامی
تَرَاز - ابزارهستن یا بلندی یاب	تَرَاجِن - آموختن . آموزاندن
تَرَاز - برابری	تَرَاجِف - خاک کردن . بخاک میبردن
تَرَاز نامه . سیاهه . شمار	تَرَاجِق - پاریک بینی
تَرَازو - ابزار سنگکردن . مزنا	تَرَاجِقا - مُهر . درست . بد رست . بی کم
تَرَازوی انجم - استرلاپ	و کاست
تَرَازوی نَزَ - نهار از خوشید	تَرَاجِل - پنهان کردن . پوشیده . داشتن
تَرَادِي Tragédie	تَرَاجِل - پنهان کردن . پوشانیدن . فرب
تراس Terrasse	دادن . نیرنگ
تَرَاش - از تراشیدن	تَرَاجِن - چرک کردن
تَرَاشکار - تراشنده . تراش گر	تَرَاجِن - گرد آری
تَرَاشه - توشه . خاک رنده . تیکه هایی که از	تَرَاجِن - چرب کردن . روغن مالی
تراشیدن پنج من ماند	تَرَاجِن - کیشداری . آبین داری
تَرَاشیدن . ستردن موی . تراشیدن . مترانشیدن	تَرَاجِدَب - دودلهگی . درویی
تَرَاشنکنده . تراشیده . تراشیده اده	تَرَاجِه - پرنده ایست را گشت . تورنگ . جون و عور
شده . تراش . پتراش و تراشنده .	تَرَاجِکار - یاد آری
هم آیند . چون . سنگتراش . پرش	تَرَاجِکر - یاد کردن . یاد آورشدن .
تراش	پند دادن . پند گرفتن
تَرَاضِي - خشنودی . همانگی	تَرَاجِكه - یاد آری . یاد داشت . گذرنامه
تَرَاضِي - باهم بداد کاه رفتن	رویداد
تَرَافق - دوستی . همراهی	تَرَاجِكه - برویدن . کشتن . کشتن جاندار روا
تَرَافِيك Trafic	گوشت
سُوداگری . داد و ستد . بازگانی . رفت و آمد	تَرَاجِل - خواری . زیونی
تَراك . شکاف . چال . آواز تند ریا شکستن	تَرَاجِل - خوار کردانیدن
تَراك - انباشنگ . بوده . ابوهی	تَرَاجِم - نگوهرش
ترام Trame	تَرَاجِه - زراندو . زرکاری . تلاکاری
پود . ناساز تار - خانه های زیر	تَرَاجِيل - دامن دار کردن . دنباله نویسن
تَنديسي	کاره نویسی دفتر
تَرامواي Tramway	تَرَاجِه - نشانه کوش برتری که در پایان واژه در میابد
تَرانزيت Transit	چون بزرگتر . داناتر
تَرانسيپورت Transport	تَرَاجِه . آبدار . خپس
تَرانسفورماتور Transformateur	تَرَاجِه . دیوار . دیوار بلند . بند . گوشه :
تَرانائیکین . ترنجین	تَرَاجِه - بچشم بند راه
تَرَاهِه . آوا . سرود - تروتازه . جوان و خوش رو	تَرَاجِه - استخوانهای بالای سینه ترسیمه -
تَراوريس Traverse	استخوان سینه - دنده
تَراوش . از تراویدن	تَرَاجِه - خاک . زمین
تَراوِيدن . چکیدن . تراویدن . تراوش کردن .	تَرَاجِه . چکه . تراوش آب . تراوش
تَراوش . تراپش . تلاوش . چکه .	تَرَاجِيدن . تراویدن . تراوش کردن
پرتاب چکمه	

- دوغایا آبغوره که گلوله کرده اخشنک نموده
و برای زستان نگاهدارند
- تُرد . تو تازه . نازک . شکننده
تَرَدَامَن . الوده دامن . بدکار . بدnam . کابهکار
- تَرَدَدَ = آمد و شد - دودله - شکم روشن
تَرَدَست . چست و چابک . استاد . چبره دست
- تَرَدَستی . چابک . استادی . نهرنگیاز
- تَرَدِی . شکننده
- تَرَدِید = دودله بودن . بازگردانیدن - پرسدادن
- تَرَذَبَلی . خواری . پست کردن
- تَرَیان . زیان آور . خوش سخن . گشوده گو .
ترفان . ترفنان . وستی
- تَرَزَدَ . توشه خرد خانه یا باغ . ترده - بیلک
- تَرَسَ . بیس
- تَرَسْ . زمین سخت . ترویر . دچ
- ترسا . ترسنده . ترسکار . پارسا (مسیحی)
ترسایان
- ترساندَن . ترسانیدن . بیم دادن . ترساننده
پترساننده
- ترسکار . ترسنده . خداترس . پارسا . ترسا
- تَرَسَل = نامه نکاری
- ترساناک . ترس آور . بیمناک . ترسو
- تَرَسَو . کم دل . بُزدَل . ترسنده
- ترسه . رنگن کمان . ترسه
- ترسیدن . بیمناک شدن . ترسنده بیمنده . ترس
- ... بیس . بترس . ترسنده هم آیند .
چون : خداترس
- ترسم = سعیره کشیدن . کشیدن
- ترسیع = کشی . کشیدن . سعیره کش
- ترش . هرجه که مژه سرکه بد هد
- ترش . بدی گواش . تُخمه
- ترشا . بدی گواش
- ترشابه . شرشاوه . تتری . میان
- ترشیح = تراویدن . تراوشن . بارشکم
- ترشرو . اخمو
- ترشک . کیاهی است
- ترشی . آنجه که پاسرکه درست کنند برای مژه خوراک (ترشی پیاز . موسر)
- ترشی بالا . ترشی بالا . پالان . پالانه - کنگیر
- ترشیدن . ترشیدن . ترش مژه . ترشیده .
ترشیده
- ترشود = چشم براء . نگرد وختن . چشم دوختن
- ترصیح = گوهرنشانی
- ترادی . میوه نورس
- تُرب . سیزی خورد نی است از گونه رسنه
- داران . ترب میاه . تربگل . تربز
- تَرَبَ . چرب زیانی . گرافگویی . بازار راه
- رفتن . فرب
- تَرَبَادَ . همزاد . همسار
- تَرَبَت - خاب . کور . آرامگاه
- تَرَجَمَه . بَرَجِيزه . ترب سر گل
- تَرَبَزَه . تربزه . هندوانه . خیار . باد رنگ
- تَرَبَه . ترب
- ترسیه . رنگین کمان
- ترسیص = نکرانی . چشم براه
- ترسیبت = پروراندن . پرورش . آموختن . خوی
دادن . فرهنجه
- ترسیب پَدَیر = خوگیر
- ترسیح = چمارنایی . چهارگانه گوشته کردن . چهار
بخش کردن . چهاریک
- ترسیل Torpille ازدر
- ترسیل از رانکن Torpilleur
- ترسیب = پشت سرهم . راست و درست
- ترت و مرت . تارومار . تباہ و تبیست . پراکنده
- و پریشان
- ترسیب = سیچدن . سیچش . آراستگی . آن
رد
- ترسیپیون = پشت سرهم . بیکان یکانی . سیچن
- ترسیزک . شاهن . از سیزیهای خورد نی
- ترسیل - خوخرخوانی . آراسته . نیکو سخنی
- ترجحان = وستی کر . تربیان . برگرد گر .
توفان . تربیان . ترگمان
- ترجَمَه = وستی . برگرداندن
- ترجمیح = برتری . فزوی
- ترجمیح = بازگشت . برگردانیدن . برگرد
- ترجمیح بَنَد = بند برگرد
- ترجم = دلسوزی . مهربانی
- ترجم = پرسه . بزرگ آنست برای مرد .
سوگواری
- ترسیص = رهایی یافتن . دستور یافتن . آسوده
شدن
- ترسیص = رهایی . آزادی . آزان کردن
- ترخون = کونه ای سیزی خورد نی
- ترشتم = ذم بُریدن . انداختن . کوتاه کردن
- ترجیبه . ترخوانه . خوارک از گدم نیمکوبو شیرها

- تُرکبیس = آمیختن
 تُرکدَن = پُکیدن = تراک خوردن = شکافتشدن
 تُرکده = ترک خورد
 تُرلِک = تُرلیک = جامه آستین کوتاه
 تُرمتای = ترمته = پرنده ایست شکاری
 تُرمُز = استانند (گرفته شده از روس) Thermomètre
 ترمومتر = کلس سیاه (قره قروت) لیونگ هبولنگ
 ترمیه = شال = پارچه ایست گرانبهای
 ترمیم = باز سازی = بار آرایی Train
 ترن = دنباله = همین راه آهن .
 همبسته
 تُرنا = نازنای از شال
 تُرنا بازی = گرمهای بازی گرهی
 تُرنا من = تُرنک = آوای اند اختن تیاز چله کمان
 تُرخ = بالنگ
 تُرخیج = چین و مشک
 تُرینجین = ترانگین = داربی است از شورا به
 کیاهی بنام خارشتر = گرفته مپشود
 تُرینگین
 تُرینجیدن = فشرده شدن = درهم شدن = آخر
 شدن = افسوده شدن = ترجیده
 افسرده
 تُریکان = باد رنگوبه
 تُرینگین = ترجیبین
 تُرینگدن = آوای زه کمان
 تُریم = آواز خواندن = زیر لب خوانی
 تُرینان = بد بزرگ = سید کاسه وار = ترینان .
 تُریان = تریان
 تُروال = شاخه نازک درخت = برگ گیاه = قریال
 تُروال = Troupe دسته = گروه = گروه بازیگران
 تُرور Terroir زیاد = بیم = هراس کشتن
 تُروریست Terroriste مردم کش = کشکش
 تُرست Trust همودنی = همودن ان = پیوستگان
 تُرمون Trombone شیپور
 تُرمیت Trompette سرنا = شیپور
 تُرِوند = ترفند = فرب = نیرنگ
 تُرِوند = ترند = میوه نورمن
 تُریه = سیراب کردن = بیم التریه = روز هشتم ماه
 تازی
 تُریج = نماک = روآکردن = شیوه سازنودن = شیوه
 کردن = بروآدن = روآک
 تُریج = باد زدن = آمیختن دادن
- تُرپیه = خشنودی
 تُرمه = در = تنگ
 تُرغازه = سرگش = چیزه
 تُرقده = ترجیده = بهم کشیده = درد مند = درد ناک
 تُرغیب = کرایاندن = گرایش دادن مخواهانیدن
 تُرُف = آسایش = خوش زندگانی
 تُرُف با = آش تُرُف = تُریه
 تُرُفت = فراخی روزی = آسایش
 تُرُفع = بلندی جستن = بیلندی گراییدن = بُرْتَری یافتن
 تُرُفنج = دشوار = سخت = برفع
 تُرُقند = فرب = سخن بیمهوده = ترکت
 تُرُونسد
 تُرُفة = آسایش = آسودگی
 تُرُفیع = بلند کردن = بالابردن = برشدن = بایه
 یافتن
 تُرُزیه = آسوده‌گی = آسایش = آسوده کردن
 تُرُقب = چند اشت = دلوپس = نگرانی
 تُرُقوه = آخونک = چنبر = داستخوان بالای سینه
 تُرُقنس = بالارفتن = بُرْزیشگی = بلند یافتن
 تُرُقیع = پنه کردن = پیکاله کردن = گوناگون
 نوشتن
 تُرُقم = نهشته نویسن = نوشتن
 تُرُک = تراک = شکاف = چاک کوچک
 تُرُک = کلاه آهنه = کلاه خود
 تُرُک = پُشت سرسوار = دزکله را که تک های راه راه دارد
 راه دارد
 تُرُن = واکذ اشن = ول گردن = دست برد اشن
 دوری
 تُرکاندن = ترکانیدن = تراک دادن = بیکاف
 دادن = پیکاندن
 تُرکه بند = پشت بند
 تُرکه = چوب نازک = شاخه درخت باریک
 تُرکه = بُرْزیه ریگ (هرچه که دور شد و از یاد رفت)
 بیماره = ریش = به
 تُرکتازی = ناخت و نار
 تُرک جوش = آگهش گوشت نیم پخته
 شرکن = تیرکن = تیردان = گیس = نشا
 تُرکمان = تُر، مانند = نام نیمه ای ابرانی
 تُرگند = ترفند = فرب = نیرنگ
 تُرکب = آمیختن

- تساوی - برابری . همانندی
 تناهی - مستقیم . آسان گرفتن
 تسبیب - انگزه سازی . دستاورد . انگیزی
 تصحیح - نیایش کردن . پیاکی یاد خدا کردن
 تمهیح - مهربه
 تست *Test* آزمایش . آزمون - شناسنده
 تجهییع - سخن با همودن . هم پسوند
 تجهیل - پایدار و استوار کردن . پا بر جا کردن
 تمحیر - رام شدن - بیکاری - رخشند
 تمحیر - گرفتن . رام کردن . فرمابرد از کردن
 پیروزی بافت
 تمحیف - گم کردن
 تسدیس - شش تایی کردن
 تمسیح - شتاب کردن
 تسطیح - هموار کردن . هم کردن
 تطهیر - سُبیره کشیدن . نوشتن
 تیسع - نه
 تیسع - یک نهم
 تیسعه - نه
 تیسعون - نود
 تصمیر - نخ گذاری . بهاگذاری . ارزش نهادن
 تصمیمه - آب دادن . سیراب کردن
 تصفیم - بیمار کردن
 تسلکن - آراش ، آلم کردن
 تسلسل - پیاپی . پیوسته . بی دنبی شدن
 تسلط - چیزه شدن . دست بافت
 تسلک - وام گرفتن
 تسلیم - دریافت کردن . مسلمان شدن
 تسلی - خرسنده . بی اندوهی . نوازش
 تسلیت - دلخوشی . دلچسپی . سرتند رستی دادن
 وارهاندن . آراش . نوازش
 تسلیت نامه - سوگوارنامه . نوازش نامه
 تصلیح - جنگآغاز را دادن . بسیج . جاندادن
 تسلیحات - جنگآغاز را ها . جانه ها
 تسلیخ . جانمای
 تسلیم - گردن نهادن . رام شدن
 تسمه . بند چزو . تاسمه
 تسبیت - نامیدن . نام نهادن . نام گذاری .
 بنام خواندن
 تشنن - پیرو شووه شدن . روشنیدن بیرونی
 تسوی . یک بیست و چهار شبانه روز . ابزار
 هنگام شناسی
 تسوید - سیاه کردن . نوشتن
 شویه . یکی از سبزه های خوردنی . گندانا
 قوه هار . سبزه های خردمنی . میوه های خوردنی
 توقفات - بیمهوده گوییها
 ترقب - تراسایی . تراسادن . دوری از جهان و پارسا شدن
 ترهیب - ترسانیدن . ترسایی . پارسایی
 ترهیه - ترسانیدن . ترسایی . پارسایی
 تری . آبداری . خیسین
 ترباق - پاد زهر . داروی درمان زهر
 ترباک . اپیون . آفیون
 تربیون *Tribune* تخت سخنرانی . میز سخن رانی
 تربت . نان خرد شده را بگشت . تربید
 تربیدن . تزیدن . کشیدن . برآوردن
 تربیز . دامن . تیزیز . ترسیج
 ترسیه . تراشه . روزه هرجیز . ترسیش
 ترسو . جامه سفید نازک
 تربوه . راه ناهموار . راه پست و بلند . پشته پشته
 تز . کمال
 تز *Thèse* پایان نامه . فرضیه
 تزاند - افزونی
 تزلیق - سوزن زدن . تهاندن
 تزمع - جنبیدن
 تزکه - پاکیزه کردن . بی آلا بشکردن
 تزلزل - نگرانی . جنبش . لرزیدن . بلسمیه . پلمس
 تزوح - زناشویی . جفت شدن . همسر
 گرفتن
 تزیر - فریب دادن . دروغی . دروغید ازی
 نیرنگ . ترقند
 تزهد - پارسایی
 تزیدن . کشیدن . بیرون کشیدن . برآوردن
 تزیدن
 تهین - آراستن . زیب . زیور دادن
 تژ . برگیبا گاهه نورسته . جوانه . تزو
 تزلزلن . جوانه زدن گیاه
 تزده . مزد آرد کردن گدم
 تزووال . تزوال . شاخه نورسته
 تزالل - پرسیدن
 قسماق - پیش گرفتن
 تسامح - آسان گرفتن . کوتاهی . فروگذاری

تَسْكِنَةٌ	• توشهک • نیزهاند از خواب	تَسْهِيلٌ	• گرامکردن • زینهسازی • گول زدن
تَسْتَغْلِيْرٌ	• سیاس • سیاستگاری	تَسْهِيْلَه	• یکسان کردن • برابر کردن
تَسْكِلُّ	• چهروه یافتن • ریخت پذیرفتن • اندازم یافتن	تَسْهِيْلَه	• آسان کردن
تَسْكِنَه	• انداده • اندایه کردن • گله کردن • دادخواهی کردن	تَسْهِيْلَه	• بخشندی کردن • بهره بردارن
تَسْكِيْكٌ	• بُكْمان انداختن • بکان آوردن	تَشَابُهٔ	• بهم مانندی • همچون • همانندی
تَسْكِلَه	• سازمان دادن • ریخت دادن • اندام دادن	تَشَابُهٔ	• کشمکش کردن
تَسْلِيْعٌ	• تسلیخ • جانماز	تَشَبُّهٔ	• یاری خواستن • دست آویز ساختن
تَسْمِيْمٌ	• بوبیدن • بوکردن	تَشَقْقِيْهٔ	• چنگزیدن • آریختن
تَسْنِيْجٌ	• تُرْنجِيده شدن • درهم کشیدگی اندام لَزَرَه	تَشَقْقِيْهٔ	• همانند شدن
تَسْتَجْيِيْجٌ	• تُرْنجِيدگی • آشفتگی • گستگی - آشته خواه	تَشَبُّهٔ	• همانند شدن
تَشَقْقِيْهٔ	• جانده • پوشش	تَشَقْقِيْهٔ	• آوند شستشوی پوشان
تَشَهِيْدٌ	• کسیکه بیاز به آب خوردن دارد	تَشَقْقِيْهٔ زَيْنَه	• آنمار از خورشید
تَشَهِيْدٌ	• بدگویی • رشت گویی از کسی • انداده • اندایه	تَشَقْقِيْهٔ	• پراکندگی • پرسنلی
تَشَهِيْرٌ	• نمارکردن بچیزی - شرمداری	تَشَقْقِيْهٔ	• فرشته باران • ابر
تَشَهِيْقٌ	• شوریده ساختن • آشتفتگی • بی آرامی	تَشَقْقِيْهٔ	• دلبر کردن
تَشَهِيْقٌ	• ستودن • دلگز کردن • گرایاندن	تَشَهِيْصٌ	• برگردگی • برجسته شدن • بزرگی
تَشَهِيْهٔ	• جَسَه • پیمانه روفن	تَشَهِيْصٌ	• نیماد • گرشن • گردان • نیماد دادن
تَشَهِيْهٔ	• گواهی دادن	تَشَهِيْدٌ	• درشتی • سخت شدن
تَشَهِيْهٔ	• آرزوهنده • گراییدن	تَشَهِيْدٌ	• سخت کردن • استوارکردن • گشیده
تَشَهِيْهٔ	• سیخول • خارشت	تَشَهِيْدٌ	• کردن وات
تَشَهِيْهٔ	• تیله • تیله بازی • گوله بازی	تَشَهِيْرٌ	• پرخاش • تندی • غببه
تَشَهِيْهٔ	• پیروی کردن	تَشَهِيْرٌ	• نندی کردن • داد زدن
تَشَهِيْهٔ	• استوارکردن • بلند کردن دیوار یا ساختان	تَشَهِيْرٌ	• بلندی جستن • گرایش • سرافراز شدن فرستی یافتن
تَشَهِيْهٔ	• پسواز	تَشَهِيْرٌ	• پاره پاره کردن • شکافتن • علم تشریح
تَصَاحِبٌ	• یازیدن	تَشَهِيْهٔ	• کالبد شکافی
تَصَاعِدٌ	• برخورد کی	تَشَهِيْهٔ	• کیش آموختن • وخشور
تَصَاعِدٌ	• بهم کوفن • کوته کی	تَشَهِيْفٌ	• بزرگد اشتن • بزرگوارشودن • ید پرمه
تَصَاعِدٌ	• روزهای روزگار	تَشَهِيْقَاتیٌّ	• پذیرایی • شیوه ای
تَصَاعِدٌ	• روزهای روزگار • رویداد ها	تَشَهِيْقَاتیٌّ	• گرایش فرمادن • سرافراز کردن
تَصَاعِدٌ	• فرا یاز	تَشَهِيْقٌ	• روش ساختن : الایم الشیق - روزپس از جشن برقی (قرنیان)
تَصَاعِدٌ	• فرایاری	تَشَهِيْلٌ	• همباری
تَصَاعِدٌ	• دست دادن	تَشَهِيْلٌ	• هم کوشش هماهنگی
تَصَاعِدٌ	• سازش	تَشَهِيْلٌ	• نام دوماه روی هنکام خزان
تَصَاعِدٌ	• یکارها • تندی سها	تَشَهِيْلٌ	• پرتوانکردن • روشنایی دادن
تَصَاعِدٌ	• توانه ها	تَشَهِيْلٌ	• پراکندن
تَصَاعِدٌ	• درست کردن	تَشَهِيْلٌ	• آرامش • بهبودی • آسودگی • درمان یافتن
تَصَحِيْفٌ	• بالغزش نویسی	تَشَهِيْلٌ	• آرامش دل • آسودگی دل

- تَعْصِمَن - تاوان دار . پایاندانی . بایانیانی .
 تَعْصِيْح - پیغموده کردن
 تَعْصِيْق - تنگی . تنگا
 تَطَابِق - همانندی . برابری
 تَطَافُل - دست پرده . گستاخی . تارج
 تَطَبِيق - همانندی . برابری . هم گون
 تَطَبِيع - آزمند کردن . پایان اند اخون
 تَطَلُّوْر - گوناگون . گونه گونه شدن
 تَطَلُّع - فرماینده اری
 تَطَوِيل - درازکردن . درازا
 تَطَهِير - پاک گردانیدن
 تَظَاهِر - خود نمایی کردن . هم یاری
 تَظَلِيم - دادخواهی . گزینش
 تَظَلِيل - سایه افکدن
 تَعَادُل - میزان بودن . برابریودن . برابری
 تَعَارِف - ناسازش
 تَعَارِف - پیشکش . شناسایی
 تَعَاسُر - سخت گیری
 تَعَاشُق - باهم هم ورزی . دلبستگی باهم .
 شیدایی . شیفتگی
 تَعَاهُد - بهم یاری کردن . کمل کردن
 تَعَاطِي - داد و ستد
 تَعَاقِب - دنبال کردن
 تَعَاقِد - پیمان بستن . گره بستن
 تَعَاقُل - خود را خرد مند دانستن . خرد مند
 انگاری
 تَعَالَى - بلند . بلند پایه . برتر
 تعالی اللہ - برتر است خدا
 تَعَاوِن - کمل . یاری
 تَعَب - رنج . سختی . ماندگی . خستگی
 تَعَبَد - بندگی
 تَعَبِير - سفرنگ . نکیز
 تَعَبِيه - تیار . آماه . آماده
 تَعَجُّل - شکت . شکتش
 تَعَجِّب آور - شکت آور
 تَعَجِيل - شتابن . شتاب کردن
 تَعَدَاد - شمار
 تَعَدَّد - بیشمار . شمارها
 تَعَدِى - ستم کردن . دست اند ازی . یازیدن
 تَعَدِيد - شمردن . بر شمردن . بشمار آوردن
 تَعَدِيل - راست کردن . برابر کردن
 تَعَدُّر - بهانه آوردن
 تَعَذِير - بهانه ساختن
- تَعَدِّر - سنه پیش دادن - تخشش نشینی .
 بالای انجمن نشستن
 تَعَدِى - گزند کردن . گزند چون . گرفتاری
 کردن . گزند ران
 تَعَدِى - سیرستی
 تَعَدِير - بازگردانیدن . تخشش نشاندن . در
 بالای انجمن نشاندن
 تَعَدِيع - درد سرشدن یا دادن
 تَعَدِيق - پذیرفتن . گواهی بد رستی دادن
 تَعَرِف - دست یازیدن . دگرگون کردن .
 دستبرد
 تَعَصِّيْح - سخن آشکار . روشن گویی
 تَعَرِيف - برگردانیدن . برآوردن . برآوردن
 واوه از واوه . ساخت
 تَعَصِيد - بالا بردن . بالارفتن
 تَعَمَّهِر - کوچک کردن . درد سور زبان پارسی
 افزودن چه و که چون . پسرک . پسر .
 دریاچه
 تَعَفِيْه - پاکیزه ساختن . پالودن . بی آلاش
 کردن
 تَعَلَّب - سخت شدن
 تَعَلَّف - چاهلوس . لاف زدن
 تَعَصِيم - فراوید . فرادید
 تَصَنُّع - خود آرایی . آماده کردن . سازندگی
 تَصَنِيف - ساختن . آماده کردن . سازندگی
 تَصَنِيف - ترانه . دفترنویسی . گونه گونه کردن
 دسته دسته کردن
 تصوَّر - انگاشتن . بنداشتن
 تصوَّف - پاک اندیشی . درویشی
 تصوَّب - پیرویش . پذیرفتن . پذیره
 تصوَّب نامه - پذیره نامه
 تصویر - نگار
 تَضَاد - آخیجان . کیاگن
 تَضَافِن - پایاندانی
 تَضَائِن - پایاندانی
 تَضَرُّر - زمان بردن . گزند دیدن
 تَضَرَّع - خواری . زاری . فروتنی
 تَضَرِب - سخت زدن . درهم کردن
 تَضَرِس - دندانه دندانه کردن . دندانه دار
 تَضَعِيف - سست و ناتوان کردن . دوبابر .
 دوجندان
 تَفَضِيل - گمراه ساختن . گمراهم
 تَفَضِيل - دربداشت

- تعزیر = بازداشتن . پشت اند اختن . درنگردن
- تعزیش = خوشگذرانی . سامان زندگی گردآورن
- تعزیم = بچشم دیدن . دارایی . بزرگواری
- تعزیمن = ویژه کردن . گردیدن . گزینش . گزین . گردید
- تعماًس = انسون . پشمیانی . دریغ
- تعماًر = آوند مفالی . لارک
- تعماًل = باشروع ها هم سخن گفتن . مهروزی . سرود . آوار
- تعماًل = بنادانی زدن . نادیده انکاری
- تعماًر = بهم رشگیردن . باهم ناماژون . کیاکن
- تعتمدی = خوردن
- تعذیبه = خواه دادن
- تعتیل = ترانه سرایی - مهروزیدن . آوازخوانو
- تعتمیل = شستشو کردن
- تعغل = پیروزی . چهارگش
- تعتملهظ = سبیر کردن . درشت گفتن . سفتکردن
- تعمط = پلید کردن . ریدن
- تعهیر = دگرگون شدن . گستاخی
- تعهیسر = دگرگون کردن
- تعف . گرم . دمه . خوی . پرتو . ازتفیدن
- تعف . آبد هان . خدو . خیو
- تعلاح = سیب
- تعآخر = نازیدن . بخود نازیدن . نازش
- تعاقب = اندک اندک - جد ا جدا . پراکنده
- تعقامیر = سفرنگها . نورنده ها . وست ها
- تعاقل = مانده . افزونی . بزرگی
- تعاهول = گروهه . گشتهها
- تعاغ = نفاغ . باده
- تعاله . مانده . چیزی بیش از فشردن . مانند : تعاله چغدر
- تعاقوت = ناجوری . ناسانی . واگردان
- تعاظم = نیوند ها . نیوندی . دریافتن . هم اندیشی
- تعال = شکون نیک زدن . به شکون نیک زدن
- تعفت = گرم . نند . باشتاب
- تعنان . گرم . داغ - گونهای نان کوهی است آتشنشان در رخاش
- تعقق = گم شدن . گداختن در آتش
- تعفته = نافته . گداخته . سخ شده از آتش
- تعنه = نار . نارتن . نارتک . کارتک
- تفقیدن = گداختن . گم شدن . تفسیدن . تفتیده .
- تعزیر = آندن . پرخاش کردن
- تعزرض = آندی
- تعزره = شناسایی . فهرست . سیاهه
- تعزرفه بندی = فهرست بندی . شناسنده
- تعزیر = پهن کردن . سرسته گفت
- تعزیر = شناساندن
- تعزیق = خی کردن . خوی گیری
- تعزنه = شکیابی دادن . دلچسپی کردن
- تعشق = شیفگش . شیدایی . دلیستگی
- تعقب = برنایشتن . دلیسته . برنایشت
- تعتمپن = دلیستگی . برنایشتن
- تعطیل = ناتان . بی کاری . آزادی
- تعظم = گزینش . بزرگداشت
- تعقق = بدبو . گندیدگی . بوی گد
- تعقل = پیخرداده اندیشیدن
- تعقب = بی کردی . دندنال کردن پی
- تعقد = گره زدن . پیچیده گفتن
- تعقم = نزا ساختن . سُرَّون کردن . نازا کردن
- تعملیق = دلیستگی . آیینه شدن
- تعملل = بیانه آوری . کوتاهی
- تعلم = آموختن . دانستن
- تعلیف = کیا دادن بجهان ایان . چراندن
- تعلیق = آیینه . آیینان
- تعلمه = هائش تویی . کثاره تویی دفتر
- تعلیل = دست آیینه آوری
- تعلم = آموزش . آموختن . یاد دادن
- تعلیمی = چویدست
- تعمشد = خود خواستگی
- تعشدآ = خود خواسته
- تعصُّدی = خود خواستی
- تعشق = دراندیشی . رُفانگری . کنجکاوی
- تعهد = آهندگردن
- تعهدی = ترسایی : فعل تعهدید = شستن ترسایان . پیشار آهندگ
- تعمر = پنهان کاری . باز سازی
- تعموق = گود کردن . دراندیشی . رُفانگری
- تعیم = هنگام کردن . کشترش
- تعفت = آن گیری . سخت گیری . آزار رساندن
- تعویذ = پنهان دادن . کاهه . پتر . پنام . نیایش . چشم زخم
- تعویض = جا بجا کردن . تاختزدن . دگرگون کردن

- تفهیل** - برتری دادن
تفهیل - نیزکی
تفهید - دلخویس . مهربانی
تفهین - دواند آزی . آشوب کردن . میانه بهم زین
تفهیش - بدگویی . وشنام . بدی کردن
تفهیح - کاوشن . جستجو . پژوهش . کارکاو . کندو کاو
تفهم - گرامی . بزرگشمردن . بزرگ کردن
تفهم - گردش . گشت و گذش . گلگشت . گشایش یافتن . اندوه زدایی . گشت و گذار
تفهمگاه - گرد شگاه
تفهم - نیزکی . نبوندی
تفهون - نازیدن . خودنمایی - گرد نکشی . رشتخویس
تفرق - پراکنده شدن
تفرقه - پراکندگی . جدایی
تفوح - شادی . شادمانی . خوش . سرگرمی
تفهد - یکانه شدن . نتمایی . گوشمکری . کناره کری
تفویط - کوتاهی کردن . تباہی . نفله کردن
تفیخ - رهایی
تفیخ حساب - واپیز کردن
تفیقی - کم کردن . کاهش
تفیض - کمی . داغ . داغی
تفسان . گم . داغ
تفساندن . تفاسیدن . کم . گم کردن
تفیرو - پیشار . پیشیار . شایعه بیماری که نزد پزشکباری برسی پرند
تفسم . ماه کوکن . لک سیاه در روی بیوست تن . گلک . پیاره زن آبستن
تفسیدن . تفیدن . گشیدن . تفسیدن .
تفایسیدن . تفایسیدن . تفسیده . گداخته
تفسیر - سفرنگ . نورنده : علم تفسیر = داشت سفرنگ . گزار . هنوزارش
تفش . سرزنش . سرگرفت . تفشن
تفتله . تفشن . سرزنش . سرگرفت . بیماره
تفصل - نورنده . نوشت . افزونی دادن . با آب و تاب گفتن \triangle بخش بخشنود کردن دفتر
بخشنده
تففع - رسوای . رسوا کردن . بی آبروگی
تفغل - برتری یافتن . مهربانی . نوازش
تفهمیض - سیم اندود کردن - میم کوب کردن

- نک تک • یکی یکی
 نک • ته • پایین • زرفا
 نک • دو • تاخت (حمله)
 نک • توک • نوک پرند • سر • تیزی سر •
 چیزی چون نوک سوزن
 نکاب • آب باریک • نخ آب • نکار
 نکاپو • نکاپوی • تک و پو • دوندگی • جستجو
 بهر سود ویدن • باشتا
 نکاتب • بهم نامه نوشتن • نامه نویس
 نکاش - افزونی - فراوانی - ستر - نازدن
 چکال
 نکاف - سبتر شدن • چکال
 نکادو • نکاپو • تک بردن (حمله ور)
 نکلهغاز - نخست • سراغاز
 نکامل - سستی کردن
 نکافو - بس • برابری
 نکافل - هم پایندانی
 نکافن - همانندگی
 نکالیف - کارهای سخت • کارپایته • کارپایا •
 راستارها
 نکامل - پیشترفت • به هماد رسیدن • پساخت
 نکان • جبشن • لرزش • لرزه
 نکان خودن • جنبیدن • لرزیدن
 نکان دادن • جنباندن
 نکاندن • نکانیدن • نکان دادن • جنبانیدن
 نکانیده • جنبانده • نکانیده • نکانده •
 نکان داده شده
 نکاو • نکاب • آب باریک
 نکاور • تک آورنده • دونده • نیزفتار • اسب
 تند رو
 نکثیر - بزرگشنسی • نازیدن • خود ستایی • خود
 نمایی • خود فروشی
 تک بند • کربند پشمی
 نکبیر - بزرگ کردن • خدارایه بزرگی یاد کردن
 نکفر - بسیار شدن • فروپش
 نکثیر - افزون • بسیار کردن
 نکدُر - دلتک • تیره شدن • گرفتگی
 نکدی - گدایی
 نکبر - تیره کردن • دلتگی : حبس نکبری -
 بازداشت سرزنش
 نکدیب - ناباوری • دروغ آست • نادرستی •
 دروغی
 نکرار - دوباره کی
 نزد بکی
 نزدیک = نزدیک
 نزدیبا - به نزدیک • برآوردا • نزدیک
 نزدیکی - برآورده • دزدیدیکی
 نزدیکر - حستو شدن • گفته • گفت
 نزدیپر - بزیدن • نیک و بد گوین - سرواد گوین
 نزدیظ - سودن • سودنامه • متنایشناه
 نزدیج - سر زنی • سرکوفت • نکوهش
 نزدیط - کوشنه • کوشنه بدی • بخش بندی
 نزدیم - بخش کردن • در انش همار شمار بختنا
 نزدیم - بخش شونده - بخشی : بخش کننده •
 بخشیاب • بهره بخش - مانده : افزونی
 نزدیز - پوست کردن • باز کردن پوست
 نزدیز - پوست کردن • از پوست در آوردن
 نزدیز - کوتاهی • سستی • لغزش
 نزدیز - چکاندن • چکانش • چکه کبری
 نزدیزی - پاره پاره کردن
 نزدیز - گودی • گود شدن
 نزدیز - گود کردن - غریبو - شیون
 نزدیز - دغلی • نادرست
 نزدیز - (ترک اپری • گوسفند شنی ما هه
 نزدیب - وارون • برگردانیدن • دگرگون
 نزدیبی - وارونی • دگرگونی
 نزدید - پیروی • گردان نهادن • ادا • خمانیدن
 گرایش
 نزدیدی - ادایی • پیروی • خمانی
 نزدیم - ریشه کن ساختن • ازین بزرگدن
 نزدیل - کاستن • کم کردن
 نزدین - آین گذاشت
 نزدینی - آین گذاری
 نزدی - پرهیز • پرهیزکاری • خدا اپرستی •
 اهریوی : چ
 نزدیت - نیرو دادن • نیرومند ساختن
 نزدیم - ازینایی - راست کردن کجی • هند اختن
 نزدیم - گاهنامه • مالتانامه
 نزدیق - واپس رفتن • پرسیکی رفتن • واپس
 برگشتن
 نزدی - پرهیزکار • خدانتریس
 نزدیه - پرهیزکردن - چونان دیگران نمود کردن
 چونانگی • وانمود
 نزدید - بند شدن • دریند بودن • پابند
 نزدید - بند کردن • پابند کردن
 نک - نتها • بکه • کم • انداک • یک

- سوگوارخانه - تکجهه گاه - پشت - پشت و پنهان - پشت گاه
 تکهن - نوردهین - زیر - تکهن - هسته انگوری - تکس - تکز - تکزگ اشت
 تکرگ - باران بسته - باران بخ زده - بخچه - تکش - تکش - تکش - تکش
 تل - تمه - پهنته - تکب - پفروندگی واداشتن - پیشه کردن -
 قلائف - تلاطف - پلاید - چرکین - نایاک -
 آندرکر - تکفر - خرد شدن - شکستگی
 تکسر - شکاندن - شکست
 تکفل - سربرست
 تکهر - پوشاندن - بلعند رخواندن - بی آین
 دانستن
 تکهین - مرده را جامه پوشاندن - جامه برمرده
 کردن
 تکل - گوسفند شاخدار - دکل
 تکلان - واهلش - بیرون - واکداری کار استوار تکلاني - بجاد ادن - دریافت
 دانستن
 تکلو - تکلد زیرزین - آدم - آدرمه - ند
 زین
 تکلی - آهک شدن
 تکلف - سخت - رنج - بخود رنج دادن
 تکلم - سخن گفت
 تکلیم - آهک کردن - آهک مالی
 تکلیف - رستاد - راستاد - کاردشوار
 تکار - تیری پیکان - تکر - تکر
 تکمه - دکمه - گوی گربیان
 تکمیل - واسناد - هماد کردن - واشناد -
 پساخت
 تکملا - واشنادی - همادی - پساختن
 تکمیلی - وسنا دی - وسنا دی - همادی - پساختن
 تکند - آشیانه - لانه
 تکمین Technicien هنرور
 تکمک Technique لئون لم - هنر
 تکو - تکوی موی - موی پیچید مسان روغنی
 تکوك - بلونک - آوندی به رخت جانوران از
 زیبا سم
 تکون - هستن - هستن یافتن - آنریدگ
 تکون - هستن دادن - آفریدن - جنبیدن
 تکه - پاره - تک (لقمه)
 تکه بنه - پاره پاره
 تکه - بُرس - پیش روگه - نهار
 تکس - بیک - تنها بی
 تکمه - لبیدن - بیلد ادن - پشتد ادن
- تلخ جوک - کاسنی
 تلخک - گیاهی است که در گشت گدم بیشتر
 میروید
 تلخ کام - ناگوار - زندگانی بد
 تلخ گاگی - ناگواری
 تلخه - تلخک - تلخ دانه - زرداب
 تلخیعن - کوتاه کردن - برگیدن - ساده کردن
 پاجنامه
 تلشک - خوش - کوچک انگور - پارمای از خوش
 اسکور
 تلسكوب Télescope دوربین اختر شناسی
 تلتفت - ترسیم - میربانی

تلویزیون *Télévision* **تلویزیون** = نکوهش . سرزنش
 تلویم = رنگبرنگ کردن . گوناگون ساختن
 تلوین = دام . پله و پایه زرد بان . زونگ
 تله = زبانه کشیدن آتش . افزونه . زبانه
 تله بست . چوب بست . چوب بندی
 تله پاتی *Télépathie* درون بستگ . اندیشه بروی
 نیوند بربی
 ثُلَّی . دست افزار رگزن
 قُلَّی . زر . تلا
 تلیبار . تلیوار . تلیمار . تل ابیار
 تلید = باستانی سامان . کهن سامان
 تلخون = نم شدن - چاپلوسی
 تلعن = نم گردانیدن
 تم . تیره گی چشم - تاریکی . مه . سیاهی
 ذشم
 تم *Thème* فرمیم
 تما *Tomate* گوجه فرنگی
 تماطل = همانندی
 تماطلی = تندی سپاه - مانندیها
 تماخو = شوخی . خوشگویی
 تمادی = درازشدن
 تمار = خرمافروش
 تماضر = بیماروار . بناخوش زدن
 تماض = سایش . برخورد . چسبیدگی
 تماشا = دیدن . دیدنی . نگاه کردن
 تماشگر . تماشا کننده
 تماشاخانه . نمایش خانه
 تماشی = باهم راه رفتن
 تماش = کلام . کاکل بازی شاهین
 تمالک = خوشنودی . خود داری
 تمام = همار . مه . درست . پشتاد . وسنان
 وسنا . اسپور . پساخت . پُر
 تمام = همک . همادی . وسنانی
 تمام رسانی = همادنیو . همادنیک . هماد هندی
 تمام رنگی = همادرنگی
 تمام پیار = بسیار تردست . بسیار زنگ . همار
 آزمهود
 تمام پیار = همار نز . همار سم
 تمام قد = همار بیز . سرتاپا . همه بالا
 تمامی = همک . همادی . وسنانی . وسنانی
 تمامیز = جذابی
 تمامیل = گراپش

تلطف = زیبا . دلپسند کردن . نوازش
 تلثُب = بازی کردن
 تلثُف = نیست شدن . نفله . ناہود کردن
 تلثُف = گوش
 تلفن *Téléphone* **تلفن**
 تلفن گرام *Télégramme* **تلفنگرام**
 تلفنی **تلفنس**
 تلفف = درهم پیچیدن . درهم نورده بدن
 تلفق = هم پیوند کردن . هم جوړ کردن
 تلفق = برخورد کردن . پد برقن . دنیافت
 تلفح = مایه کوبی
 تلفون = وادار نمودن . واپانیدن . نیوند ابیدن
 تلک = برگشان از کافد یا برگشوز (طلق)
 تله = بول با چیزی گرفتن با غرب
 تلکراف *Télégraphe* **تلکراف**
 تلکرام *Télégramme* **تلکرام** **تله‌پام** . **بی‌سم**
 تلمهار . تلیبار . تل ابیار . جای روپه بروش
 تلمه . دستگاه مکیدن
 تلقد = شاگردی . داشت آموزی
 تلش = درخشیدن . روشن شدن . آذرخشن
 تلمج = نگاه کردن . نمار کردن
 تلمهد = شاگرد . داشت آموز
 تلند = تمنه . کج زیان
 تلندگ . خواهش . نیاز . آنزو . گایع
 تلنگ . نیازشد . گدا
 تلنگ . زه . زیهوار . بند . چله کان
 تلنگر . تلنک . باسرا نکشت زدن
 طلو = دنیاله . پیرو - بجه شتر
 طلو . خار . پایین تیر
 تلواسه = تالواسه . نکرانی . اندوه
 تلویلتو خودردن . بچپ و براست زاه رفتن از مستقی
 یا نا توانی
 طلویلو . کج و کوله راه رفتن . بسان مستان
 رفتمن
 قلّوت = پلیس . آلوهه شدن
 تلوسه = تلواسه . نکرانی . اندوه . تالواسه
 تلوك = انسانه تیر . نکوک . می خوی شاخی
 که بیانند جانوران ساخته شده باشد
 تلون = رنگارنگ . رنگبرنگ . چند رنگ
 تلویج = بانما . نیوند اندن . نمار کردن . بانمار
 و ناد گفتن

نیزه سنتی
نمیز - (گرفته شده از تبییز نازی) پاک . پاکبزه
جدایس - برتری . هوش . نیوند
ادیوان نمیز - دادگاه فوجام
نمیز - جدائیدن . نیمسار
نم - استوار . سخت . همار
نمیز - جدآکردن . برتری . نوری نیمسار
نم - پیکر . اندام - کرپ . کالبد
نم - از تندیدن
نم Tonne آندازه ایست از سنگکردن برابر ۱۰۰۰ کیلوگرم
نم Ton آهنگ . شیوه کفار
تند - هراکردن . ریدگی . بیم التند - روز
رساختیز
تنانع - کشمکش . ستیره کردن
تنانسان - تن آسان . آسوده تن . تندrst .
تن پرور
تن آسانی - آسودگی . تن پروری . تبلیغ .
تن آسانی - خوشک رانسی
تนาصل - پیوستگی . واپستگی . فراخور . پتان
تنانع - دورگردن . ناشمری . زد و دن
تنانع - روان بازآیین . ساک . دگردیس
تنانعل - فرزند زادن . بار آوری
تنانسل - بارچای . تخ گاه . آبیزشگاه . آبیزشی
تافر - بیزاری جستن . واوهای دشواری دار
پس آوردن . ناجور . گرسز
تافض - ناساز . جوراچور . ناجور
تافض گری - ناسازگری . ناجورگری
تنانسی - کهی . وابسته به تن
تکاوب - هی در میس
تافر - تنومند . فریه
تکاول - خودون . گرفتن . برواشتن . فراگرفتن
تنهای - پایان یافتن . نهار یافتن
تنهاكو - کماهی است که دود آن کنیده میشود
تنهان - توینان . شلوار
تلیک . دنبک
تلهل . پیکاره . تن پرور
تسهیل . فرب . نیرنگ . جادو . افسون
تنهور . دنبه . گونه ای سه تار است
تنهوه . لوله سفالی برای راه آب
تنهه . کلون در . چوب پشت در
تنهمه . بیداری . هوشیاری . آگاهی دادن
تن بها . پول پایندان تن

تنهی - برخورد اری . بهره بردن . سود
بردن
نمیم . پرجم - غوغاو . کامیش
تغال - مانند زدن . همسان آوردن . چونان
تغال - تندیس . تندیسه . تندسه . نگار
سردمیں
تغل - مانند زدن . چونان
تغل - مانند آوری . چونان گفتن
تجھج - جویده گفتن
تجید - متون . گرامی داشتن . بزرگنمودن
تجدد - درازشدن . کشیدن . کشیدگی
تجدن - هنگانی شدن . شهرنشینی . پیشرفتگی
تجدید - درازکردن . کن دادن . کشیدن
نصر - خربما
نصر - درختی است با میوه ترش . انبله . خبجه
نصر - آب مردانه . بیناری چشم . نهرگی چشم
نصر - سوچیچ . نافرمانی . مرکشی
تعرض - سستن . ناتوانی در کار
تمرکز - کانونی . یکجا یی . گرد هم . کوپانی
شندن
تموسن - نومش . وزرش دادن . کرته . کرتن
تمعن کردن - کرتن (بهملوی)
تصاح - مکوسح
تمسخر - ریش خد
تملک - چنگکردن . پازیدن
تمسکن - دریشنس . بینوای
تمشك - میوه ایست بیانند . شاه نوت
تمشی - راه رفتن . پیاده روی
تمیت - روان ساختن . برای اند اختن
تمکن - تواناییس . جاگیرشدن
تمکن - پذیرفتن . فرمانبرداری
تملک - چاپلوس . چرب زبانی
تملک - بیانش . دریافت . خداوند ندن -
داراییس
تلیک - دارا کردن
تنده . کج زیان . زیان کهر . تده .
تلنده
تنقیا - خواهش . آزو
تنع - شرک
تعوز . تابستان . هنگام گرما . مهرمه
تمول - داراییس . توانگری
تمهید - پیش گثار چشم . سرآغاز . هموار کردن .

- تَنْقِيل = سود = فروغستان
 تَنْقِيل = قرآن = دفتر آسائی
 تَنْيَهَه = دور از آایش: باش شده = پاک کردن
 تَنْسُخ = پرها = کتاب = گران بنا
 تَنْسيق = آراستن = برشه کشیدن
 تَنْسيق المصالات = چند کوش آوردن = کواش شمردن
 تَنْشيط = شادمان کردن
 تَنْعيم = روش کردن = ازکس رویداد گفتن
 تَنْعيف = دوپیس کردن = نیما نیمس
 تَنْطق = سخن گفتن = سخن رانی کردن
 تَنْظيف = پاکیزگی
 تَنْظيم = آراستن = برشه کشیدن = به سرواد آوردن
 تَنْعم = بنار پروریدن = به دارایی رسیدن
 فرا بوده
 تَنْغِير = تیره شدن شادمانی = برهم زدن خوش
 تَنْقِير = بیزاری
 تَنْفس = دم زدن = دم برآوردن
 تَنْفس = دم زد نی
 تَنْفیذ = کد راندن = فروختن
 تَنْقل = جابجا شدن = آجیل خوردن
 تَنْقَه = لا روبی = پاک کردن = اماله
 تَنْقیح = ناب کردن = پاکیزه کردن
 تَنْقید = سنجش = آن گیری = شخش = خود گیری
 تَنْقص = کم کردن = پیشگیراندن
 تَنْك = پنهن = نازک = کم پاشیده
 تَنْك کردن = گسترانیدن = پهن کردن
 تَنْك = شلوار کوتاه = زیر شلواری
 تَنْك = تیکه ایاخته پنهن و نازک
 تَنْك = ناشناس کردن = نشناخته کردن
 تَنْك = باریک و کم پهنا
 تَنْك = تسمه یا نوار پنهن کفر چهار یا بان
 تَنْك = ابزاری مانند گیره = گیره = به سته آمدن
 تَنْك = جوال = لئکس بار
 تَنْك = کوزه
 تَنْگار = بورک = کلک = کپاک = که ازن بر روی چیزی
 می بندد
 تَنْگار = آستان درگاهی که باریافت آن د شوار
 باشد
 تَنْگیز = آرد بیز مویز مامشو = الله
 تَنْگیشم = فرمایه = نگر تگ
 تَنْگَه است = تهید است = بینوا
 تَنْگِل = افسرده = اندوه گین
- تَهْبِيدَن = لرزیدن = تپیدن = فرو رختن
 ساختن = تنبند = لرزنده =
 جنبند = فرو رینده = تهید =
 فرو رخته
 تَهْبِيه = بیدار کردن = آگاهی = هوشیاری
 تَنْهِيَه = خوش گران = تبل
 تَنْهِيَه = جامه =
 تَنْهِيَه = اندازه گیری اندامهای تن
 تَنْجِيدَن = ترجیح دن = بخود پیچیدن =
 تَنْجِيدَه = بخود فشرد مشده =
 تَنْجِيم = ستاره شناسی
 تَنْجِواه = بول بود
 تَنْجِواه = گران = بول در گردش بگاه
 تَنْهِيَه = تیز = بُرْنَه = چست و چالاک = مژه =
 تَنْهِيَه = چون مژه فلفل
 تَنْهِيَه = بد خو
 تَنْدَاب = تند آب = تیزاب
 تَنْهِيَه = باد = باوسخت = توفان
 تَنْهِيَه = بار = جانبورد رنده = گزنه = ناسازی
 زند بار = بی آزار
 تَنْدَر = آسمان غرش = نندور = هرجه غرنده
 باشد
 تَنْدَرَادَن = پذیرفتن = زیر کار رفتن
 تَنْدُرسَت = خوش = نایپمار
 تَنْدَر = تند رفتار = تیز رفتار = بی باک =
 بی بروا = ترشو
 تَنْدَس = تند سه = تند پس = نگار
 تَنْدَم = پیشیمان شدن = بازگشت گنده از
 گناه = پشت
 تَنْدو = تندو
 تَنْدَ وَخَند = تارومار = ترت و مرت = زیرو زیر
 از هم پاشیده
 تَنْدَه = سراسیبی
 تَنْدَه = تند و تیز = زود گدر = ناساز دیریاز
 تَنْدَه = تندی کردن = خشم کردن = تزوردن
 سرزدن برگیبا شکوه درخت
 تَنْدَه = نه مانند = پیکر = تندیسه = تند پس
 تَنْدَه = نند سه (عکس)
 تَنْلَل = فرزاد آمدن = پایین آمدن
 تَنْرَه = تر = سرزدن برگیبا شکوه درخت
 تَنْرَة = پاک شدن = پاک امنی = گرد شرو خوش
 گذرانی
 تَنْنَب = پیراهن = پارچه نازک رخم بندی

- تُواسِع - پهروان . واپستان . پسندان
 تُواهل - داروها
 تُوازَر - بی دری . پیایی . پشت سرمه
 تُوازُر - مرده ریگبردن . نژادی از نژادی بردن
 مرده ری بردن - رخن بردن
 تُوازَر - باهم آمدن . پیایی آمدن
 تواوه . انبار چن - بوته های خارد از سرد بوار
 باغ یا پالیز
 تُوازِی - بنها . نهفته . درد رشد
 تُوازِیخ - سرکشتها . رویدادها - سالنامه ها
 تُوانُن - همسنگ . برابری
 تُوازِی - همراهی . همراه شدن . رویارویی
 تُوازِن - کلم . فرش کلدار (قالی) غالی .
 غالیجه
 تُواصِل - بهم رسیدن . بهم پیوستن
 تُواضِع - فروتنی
 تُواطُو - سازش
 تُوافر - فراوانی
 تُواقُق - سازش . سازگاری
 تُوانِس - خادم گردیدن . وشناد کردن - پیمان
 را انجام دادن . سازش
 توالت Toilette آرایش . خود آرایی . بزک
 تُوالَد - زادن . بجه آوردن
 تُوالی - پیایی . بی دیگی . پشتسرمه . پشتدار
 تُوان - نیرو . زور - ابر
 تُوانا - نیرومند . زور مند
 تُوانیعی - نور مندی . نیرو مندی . بارا
 توانچه . همانچه
 تُوانیشَن - توانایی داشتن . توانا بودن . پارستن
 تُوانکَر - توانا . دارا
 تُوانی - سستی . کوتاهی کردن . درنگ
 تُولَم - همزار . جفت . دوقلو . جنبابه . درهم
 توبال . ریزه های آهن یا مس . سخاله . سونش
 توبال
 توبان . تنباک کشش کهرمان
 توبه - پتفت . پشمیمانی از گاهه - دست کشیدن
 از گاهه و بازگشت برآه راست . پست
 توبه کار - پشمیمان کار . پتفت کار . پت کار
 تُوبُر - کوسه بزرگ
 تُوبَه - بیخ و بن بیاره خربزه
 توبهخ - سوزنیش . نکوهش
 توب - گوی بازی - بسته پارچه - ابزار جنگ آتشین
 توبیچی - توب دار
- تُنگالی . خشگالی مکبایی و گرانی خواربار
 تُنگا . جای تنگ . سختی و نشار
 تُنگَنگس - درد پیشه . سختی دم
 تُنگَنگر - قرمایه . تُنگَنگ
 تُنگ . آب باریک بین دوشگی که دو دربارا
 بهم پیوسته سازد .
 تُنگه . تیکه زریا سیم
 تُنگاب . کتاب
 تُنندو . تارتون . تندنه
 تُنند . تبل
 تُنسو . نیرو . تواناییس
 تُنودَن . تندین
 تُنور . جای پختن نان
 تُنوره . دودکش . سوراخ بالای آسیاب که آب از
 آنجا روی پره های آن میریزد
 تُنوره زدن . تُنوره کشیدن . چرخیدن و بهوا
 رفتن
 تُنَّع - گونه گونه شدن . جورجور . گوناگونی
 تُنوند . تناور . فرسه . هرزور
 تُنَّه - بلند پایه شدن
 تُنور - درخشنان کردن . داروی ستردن موی
 تُنون - نون دارکردن . به نشانه های : دوزیر
 دوزیرد و پیش در زبان پارسی بکار نمیرود
 تُنوره - ستون . به نیک نام بردن . اوابلند
 کردن
 تَبِه . واسطه به تن . تن مانند . چون ته
 در خست
 تَهَا . تک . یکانه . یکه
 تَنیا . کم کدو Ténia
 تَنیدن . بافت . تاپیدن . تارا فتن تندنه با
 کم ابریشم . تندون . تندنه : بافته
 تارتون . تندیده . بافته شده . تن .
 بتن . و تندنه هم آیند . چون : تار
 تن
 تُنَّهَه . دامن داشت . دامنه کوه
 تُنین - ازدها . ماهی بزرگ (تینی فلک) -
 ککشان
 تو . کنک یکانه میوی گفت . دوم کس یکانه
 تو . اندرون . میان
 توپر تو . تودرتتو . لا بلا . درهم برهم
 قَوَّ - تاب . نف . برقه . نالاب
 تَوَّاب - پتفت کننده . بازگشت کننده از گاهه -
 پتفت پذیرنده

- تُوچانه . بیکان توب . جای نگهداری توب
 تُودار . سرباز تیر انداز توب
 تُوسر . میان پُر
 تُوزی . توجانه زدن
 تُوسی . دهانه بند راه آب . دهانه بند
 توت . تود . درخت استثناء با میوه های ریز آبدار
 تُوقستان . جای درختان توت
 توت سه گل . تمشک
 توت سیاه . شاه توت
 توت فرنگی . بوته ایست با میوه ای بمانند توت
 توتک . توتک . پرنده ایست سخن کو
 توتک . نان کوچک . نی لیک
 توتک . تونک . تونک . گنجینه
 تونکسی . گنجینه . دم
 توت مجنون = توت جتری
 توتون . تنباقو . چوش میله چشم . گوشت زیادی پلکچیم
 توتنه . پرنده ایست که متواند برخی واژه ها را بیاموزد و بازگو کند . تونک
 تونها . سره . خاک سرب
 توتیه البحر . ستاره دریایی
 توتیق = استوار کردن
 توتیق و نیفه = استواری گروی . گروگفتن . گرو
 استوار . استواری . اوستان
 تون . به . درخت به
 توجهه . نوجبه . تندآب . فرشته
 توجهه = روکردن . روی آوردن . نگریستن .
 بروا . چغیدن
 توجهه = شناساندن . روشن کردن گفتار . نیک گفتاری
 توجال . بچجال کوهستانی
 توحّد = تنها . بیکانه شدن
 توحّش = رمیده کی . تومن . رشدگی
 توحّد = بیک خدایی . بیگانگی . بیکتایرسن
 توخن . دوختن . فروکردن و کشیدن . خواستن
 تولّم = دست بیازدن . دست بد امن
 جستن . اندوختن . توزیدن
 توزنده . اندوزنده . جوینده . کشیده
 توخن . بدله شده . اندوخته . فروکرده و کشیده شده
 توز . بشوز . بکش . بیندوز . و توزنده هم آیند
 چون : کهنه توز . جنگل توز . دام توز
 تود . توت . میوه ایست
 توشان مهیل = (ترکی) سال خرگوش

- پیتارکردن
 تولید - زایبده شدن . زادن . زانیج . زابجه
 تولک . نیزک . چاپک . مرغیر بخته
 تولک رنگ . پریختن پرندگان
 تولیه . بچه سگ . بچه شفال . بچه جانوران
 توله . سربرست . سربرست
 تولید - زایاندن . فراهم کردن . ساختن .
 سازندگی
 تولیدن . توبیدن . غوشدمشیدن . رمیدن .
 تومار . نوشته پیچیده
 توان - (ترک) آده همال - ده هزار
 تون . گلخن . آتشدان گرباه . زهدان
 تونتاب . آتش انداز . گلخن تاب
 توهشم . گان . پندار
 توهمن - بگان اندختن
 توهین - سست کردن . خوار کردن . گستاخی .
 خوار کردن
 توبیدن . تنهیدن . تلخن . گداختن . گو مدن
 توبیل . دغسر . کمکه موهای جلو سرش رخمه
 باشد . رون . چگاد
 توهه . رنگین گان . ترسه . ترسه . تراوه .
 تهرازی
 تسوی . درون
 توپس . درونی
 تنه . پایان . نیز . بن . پایان
 تنهائز - هبربر . پایها . پایهای . داد و ستد
 کالا به کالا
 ته‌آزم - تک آوردن . تاخت و فاز مهندیدن
 ته‌باعیع - نک . تاخت و تازی . گازی
 ته‌مان - سهک شمردن . خوار شمره‌ن . آمان
 گهی . سستی
 ته‌بندی . که دوزی دفتر . خوردن پیش از توفیدن
 مس
 قیمتگ - روسایی . بس بردگی . بردگه کری
 تمهد - شب زنده داری - خواهیدن در شب
 تمجهن - بخشش کردن . پیک وات گفی . شمردن
 وات
 ته‌چهک . پخش از چهک که نزد چک دهنده هم‌داد
 ته‌چهن . خوراک پلوکه در ته دیگر گشت چده و
 پخته کرده باشند
 ته‌دوزی . ته بندی . شهرازه . ته دوزی دفتر
 تمددید - ترساندن . بیم دادن . زلیف . زلیلن
 تمددید آموز - گستاخانه . ترسان آموز . زلیف آموز
- توفله . تشك . نهالی . بستر . برخوابه
 توفیکان . گلخن . آتشدان گرباهه . تون
 توفیه . زاد . خوراک اندک . توفیه
 توفیه دان . کیسه . آوند توفیه
 توفیل . مهمان خودمانی - دانگ
 توفیل - پیروستن . رسیدن
 توفیمه - مغارش . اندر کردن . کواش نمودن . ستودن
 فریزه نمودن
 توضیح - روشن تر کردن . آشکار ساختن .
 همیدا نمودن
 توفیله - زینه سازی . آماده کاری . هنر
 اختیاری
 توفطن - جاگرفتن . مین کردن . دل بر
 نهادن
 ترغیب . تاغ . تاج . ازد رختان جنگی ذغالش
 خوب است
 توف . فریاد آشوب . داد و فریاد . غلغله .
 توف . توفه
 توفال . تخته های پارک و نازک چخت . برواز
 توفان . بهم خوردگی باد . وزش باد های سخت
 شورش در را
 توفق - دست یافتن . کامیابی
 توفق - میرانیدن . هماد هوده گرفتن . هوده
 خود گرفتن . سزا گرفتن
 توفیدن غریدن . شور و غلبله . داد و فریاد کردن
 پیچیدن . توفیدن
 توفیر - افزودن . ناسانی . ناجوری . مسرك
 توفیق - باری کردن . دست یافتن . سزاوار
 گردانیدن
 توفیع - چشمداشت . خواهش
 توفیق - درنگ . ایست . ایستادن . درمانگ
 توفیق - پرهیز . خود داری
 توفیت - گاه و پزه کردن . گاه گذاردن
 توفیرو - بمزگداشت . فروتن . گزش
 توفیع - فرمان . دست نوشت . نزد نویسی .
 دستینه گذاردن
 توفیف - بازداشت . نکه داشتن
 توک . کاکل . یک سه می با هم با هر - تک .
 تک . توک
 توفیل - واکداشت بخدا . واکداری . واهلش
 توفیک - سخت کردن . استوار کردن پیمان
 توفیکل - نایانده کرد ایند . باهیزان کرد ایند

- تَهَا . تَكَّهَا . زَدَنْ بَاهِنْجَهْ يَا
تَهَنَالْ . فَرِبْ . جَاهَلُوسْ
تَهْجَ . عَرْ . جَوَانَهْ دَرَخَتْ - اَبْرِشَمْ خَامْ - بَنْهَهْ
اَيْكَ بَجْهَرَهْ بَنْهَهْ زَنْ مِيجَبَدْ . تَبِرُوكَمَانْ
تَهْجَانْ . اَنْسَرَهَا
تَهْرَ . نَزَدْ بَكْرَنْ سَتَارَهْ بَهْ خَورْشِيدْ
تَهْرَ . مَاهْ جَهَانْ خَورْشِيدْ . اَفَانْ تَابَسْتَانْ
تَهْرَ . بَهْرَهْ . بَخْشَهْ
تَهْرَ . جَوْبَ رَاسْتَهْ وَبَلْندَ
تَهْرَ . كَلْوَهْ - خَدْنَگَ آشِينْ بَهْكَانْ
تَهْبَارَ . جَنْكَابَراَسْتَهْ
تَهْبَارَانْ . فَرُورِيختَنْ تَهْرَ - كَوْهْ اَيْ كِيفَرْ
تَهْرَارَهْ Tirage شَمَارِيَكْ جَاهْ رَوزَنَامَهْ . شَمَارْ
فَرُوشْ
تَهْرَارَهْ . تَهْرَازِيْ . زَنْكَنْ كَمانْ . تَوهَهْ . تَرسَهْ .
تَرِيسَهْ
تَهْرَاشْ . تَهْرَهْسَتْ . شَمَارِسَهْدَ ۳۰۰
تَهْرَتْخَشْ . تَهْرَآشْبَارِيْ
تَهْرَدانْ . تَرْكَشْ . جَاهْ تَهْرَ
تَهْرَسْ . بَرْدَ تَهْرَ . دَرْويْشَهْ نَشَانَهْ
تَهْرَسْ . تَهْرَاسْ . شَمَارِسَهْدَ ۲۰۰
تَهْرَكْ . تَهْرَكُوجَهْ . سَتَونْ جَادَرْ . دَهْرَكْ
تَهْرَكْ . جَهْشَخُونْ اَزْرَگَ . يَا آَبَ اَزْ آَبَذُرَدَكْ
تَهْرَكَزَانْ . جَهْمَدَنْ آَبَ اَزْ سَرَانْ
تَهْرَكَشْ . تَهْرَكَشْ
تَهْرَكَشِدَنْ . درْدَگَرْفَنْ . هَوْنَدَيْ اَزْ اَنْدَامَ تَنْ
كَهْ اَنْكَارْ سَوْنَ دَرْ آَنْ فَرُورِيَهْ
تَهْرَگَانْ . رَوزْ سَهْدَهْ هَمْ تَهْرَمَهْ وَنَامْ جَشَنَهْ كَهْ دَرْ
آَنْ رَوزْ بَرْبَاهْ كَنَدَ
تَهْرَگَرْ . تَهْرَسَارْ
تَهْرَهْ . باَيْ بَزْرَگَانْ دَرَونْ سَرَايْ بَادَشَاهْ - خَانَونْ
شَمَبَانَوْ
تَهْرَهْ . تَارِيكْ . سَهْهَهْ فَامْ
تَهْرَكَيْ . تَارِيكْ . بَرْهَمْ خَورْدَهْ كَهْ مَهَانْ كَسانْ
تَهْرَهْ دَلْ . سَهْهَهْ دَلْ . كَهَاهْ . بَدْخَاهْ
تَهْرَهْ رَنَگْ . سَهَاهْ رَنَگْ
تَهْرَهْ رَوزْ . سَهْهَهْ رَوزْ . بَدْ بَختْ . سَهْهَهْ رَوزْ كَارْ
تَهْرَهْ بَهْشَتْ . سَتَونْ بَهْشَتْ . اَسْتَخَانَهَيْ بَهْشَتْ
تَهْرَيزْ . تَهْرَيزْ . چَاهْ جَاهْ . دَامَنْ . بَالْ وَهْرِيمَغْ
تَهْرَزْ . بَرْنَدَهْ - تَنَدْ - شَتَابَانْ - چَسْتَهْ وَجَالَاكْ
تَهْرَزْ . كَوزْ . بَادْ آَوا دَارَهْ اَزْ خَودْ بَهْرَونْ كَنَدَ
تَهْزَابْ . (اَسِيدْ اَزْتَيْكَ)
تَهْزَالْ . تَهْزَيرْ . بَرْنَدَهْ تَنَدْ هَوازْ
- تَهْ دِيَگْ . آَنْجَهْ اَزْهَلُودْ رَدِيْكَبَرْشَهْ مَهْشَدْ .
تَهْ كَهْرَهْ
تَهْذِيبْ - بَاكْهَهْ شَدَنْ . بَهْ آَكْ شَدَنْ
تَهْذِيبْ - بَيْ آَكْ . بَاكِيزْكِيْ . نَابْ شَدَنْ
تَهْنَكْ . تَهْنَيْ . بَرْهَهْ . لَخْ - خَاهْ
تَهْلَكَهْ - نَابْدَ شَدَنْ
تَهْمَ . دَلَارْ . بَزْرَگْ . بَيْ هَمَنَهْ دَرْبَرْكِيْ .
دَلِيرَيْ . زَورْمَنَدِيْ
تَهْمَ - بَدْ كَانَهْ . پَلَقْسْ . پَلَسَهْ . شَاخَهْ
سَبِيزْ . بَسْتَهْ
تَهْعَنْ . تَهْمَ وَتَنْ . تَنَارَهْ . تَنَوْمَهْ . بَزْرَگَتْنَ
پَاجَنَاهْ رَسْتَهْ . نَامْ چَرْ تَهْمَ
تَهْيَشَشَنْ . تَهْ نَشَينْ شَدَنْ . تَهْ نَشَستَهْ -
لَرْدَ
تَهْبَيْتَهْ - شَادْ بَاشْ كَهْتَنْ
تَهْبَيْتَهْ آَهِيزْ - شَادْ بَاشْ آَهِيزْ
تَهْرَهْ - بَيْ بَاكَيْ . بَيْ پَروَاهْ . كَسْتَاخَيْ .
دَلِيرَيْ - فَرُورِيختَنْ سَاختَانْ
تَهْرَهْ - بَهْمَ خَورْدَهْ كَيْ . بَرْكَهْ دَانَهْ خَورَكَهْ اَزْكَوْ
تَهْوِيلْ - تَرْسَانِيدَنْ
تَهْسَ . بَرْهَهْ . لَخْ . تَهْكَ . نَاسَازْهُ .
تَسْ
تَهْهَهْ - آَمَادَهْ سَاختَنْ . آَمَادَهْ
تَهْتَقْ - بَرَانِيَخَهْ . بَرَانِكَهْزَادَنْ
تَهْمَدَسْتَ . بَيْ چَيْزْ . بَيْ نَوا . تَنَكَدَسْتَ . بَيْ
پَولْ
تَهْلَاهَهْ . پَيلُو . سَوَى رَاسْتَهْ يَا چَهْ شَكْ
تَهْمَهْ - بَرَانِيَخَتَنْ . بَرَانِكَهْزَيدَنْ
تَسْ . كَوْچَكْ تَهْ
تَهْتَارْ . آَمَادَهْ كَرَنْ - مَالَشَهْ دَادَنْ تَسْرِيَكْ
تَهْارَسَاختَنْ . آَمَادَهْ سَاختَنْ
تَهْماَسُرْ - بَسَوَى چَهَا كَرْدَيَدَنْ - بَجهْ رَفَتَنْ . بَجهْ
كَرْدَ
تَهْامَنْ - بَسَوَى رَاسْتَهْ كَرْدَيَدَنْ . بَراَسْتَهْ كَرْدَ
بَراَسْتَهْ رَفَنْ
تَهْانْ . دِيَگْ . دَهَانْ كَشَادْ . بَهَانِيلْ . لَوْيدَ
تَهْانِجَهْ . بَاتِيلْ كَوْچَكْ
تَهْبَ . سَرَكَشَتَهْ . نَالَآَرمَ . شَتَابَزَدَهْ . تَهْبَ وَ
تَهْيَاشْ . نَازَوْ كَرْشَهْ - فَرِبْ
تَهْبَ . بَيكْ رَسْتَهْ . بَيكْ رَسْتَهْ اَزْمَرَدْ . مَكانَيْ اَزْ
سَهْ هَنَگَ . تَهْرَهْ
تَهْبَ Type نَهْونَهْ . سَرَدَوَهْ مَانْ . رَسْتَهْ

- تپه بین . کسکنچکا وبا هوش . موشکاف . تپرچشم
 تپزپر . تپز هوش . زرنگ . هوشیار
 تپزهوش . باهوش . زرنگ . هوشیار . تپزپر .
 تونده ب
 تپشه . ابزار درودگری
 تپخ . شمشیر . هربازار تپز و پرنده . استره
 ریش تراشی - خار
 تپخ . بلندی سرکوه - پرت تو آفتاب
 تپخال . تپخال . آشیانه مرغ
 تپخ کر . تپخ ساز
 تپخه . لیه . دیوار یک لای نازک
 تپخه کوه . بلندی و تپزی سرکوه
 تپھ . خار . خسر . خلاشه
 تپیق . باورکردن . بن گمان شدن
 تپکوز . گنک . کشک سباء . ترف
 تپل . خال . نشانه رسزوگرد که بر زیر یا
 زبروات گذارند
 تپلا . رسن . چرخ نخ تایی
 تپله . گلوه بازی . شبیره
 تم . کاروانسرا . سرای بزرگ بازارگانان
 تم . اندوه . دلتگی
 تم Team . دسته . یکدسته . رسته . تیره
 تپله . دشت . بیابان
 تپماج . پوست بُز . چن بُز . پرنداخ .
 ساختیان . کوزکانی
 تپه . گمراهی . سرگردانی . خودبستنی
 بیابان
 تپهاء . بیابان بزرگ
 تپهان . گراه . سرگردان
 تپهو . پرنده . ایست بمانند کله



- شور = نایودی . ازین رفتن . مردن
 شدی = پستان
 شراء = دارایی . توانگری
 شنم = شکستن دندان
 شروع = دارایی . توانگری . خواسته
 شری = خاک نمایان . خاک . زمین
 شریا = چلچراغ . چراغ . ستاره پرین . نرگس
 چن
 شرید = ترتیب . تردید
 شعبان = مار بزرگ . ازد ها
 شعلب = روایه
 شعلب = گیاهی است . گیاه رویاه
 شغف = دهان . دندانهای پیشین - مز - شکاف
 رخنه
 شغور = مزها - دندانهای پیشین
 شغل = دُرمی . غاله . کجاوه . گران رو .
 دُرد خوار
 شفات = مردان استوار
 شفاقت = نیزکی . چالاکی . استادی . تیزینی
 شفال = سنگین . سنگینیها
 شقاله = سنگینی
 شق = سوراخ بزرگ . رخنه
 شقبه = سوراخ کوچک
 شفقة = کسان استوار
 شفقل = بارگران . بارسنگین
 شفقل = سنگینی
 شفلا = سنگینی ها
 شفلين = شفلان = مردمی و پری
 شفف = نیزک . چالاک
 شفعت = پیشنهاد . شفعت = سنگین
 شکل = بن فرزندی . از دستدادن فرزند
 شلات = سه . شماره
 شلاشه = سه . سه گانه . سه . سهم
 شلانون = سه
- ش . وات تازیست . دروازه های پارس
 نمس باشد
 ثابت = پابرجا . استوار . پایدار . ایستاده .
 ناجنبنده
 ثابت قدم = با آهنگ . بک رای
 ثابته = ایستاده
 ثابی = تیزه
 ثاقف = ته نشین . دُرد . لرد
 ثاقب = سوراخ کننده . روشن . تابان .
 درخشنان
 ثاقبل = سنگین
 ثالث = سه
 ثالثنا = سه دیگر
 ثالوث = سه تایی
 ثامن = هشت
 ثامس = دم
 ثانی اثنین = نمار از مانند . چون . همانند .
 سان
 ثانوی = دویی
 ثانویه = دو برستی چون ایزد و اهریمن - تن و
 روان
 ثانیه = بندگ $\frac{1}{360}$ - سو
 ثانیه شمار = پنکشمار
 ثابی = روان کننده
 ثانی = خوانخواهی
 ثوبول = آرخ . زگل
 ثبات = پایداری . استواری . ایستادگی
 ثبات = بایکان . نویسنده
 ثبت = بایکانی . پایدار کردن نیشته
 ثبت آسنان = بایکان نامه ها . داتیک (پیشنهاد میشود) داتستان : پ
 ثبتشی = به استواری رسیده . بایکانی شونده .
 نوشتن . داتی
 ثبوت = پایداری . پابرجایودن . استواری

ُلَّاْشِ - سه نایس	دَوَّانِيْنِ
فَلْتِ - یک سرم	دَنْدَانِ پِيشِين
مَلْجَ - برف	تَوَابِ - مزد . پاداش . کرفه . گرفته .
تَلْمَهِ - رخنه	کار نیسکو
تَمَارِ - میوه ها	تَوَابِتِ - ایساد گان . پایداران
تَنَانِونِ - هشتاد	تَوَاقِبِ - ستاره های درخشان
تَنَانِيْهِ - هشت	تَوبِ - جامه - یک دست جامه
تَمَرِ - میوه . بیر . بارد و رخت	شَورِ - گاوچر
تَمَرَهِ - میوه - فرزند	قَوَانِ - آشوب . برانگیخته شدن .
تَمَنِ - بهای . ارزش . تمن بخس - بهای کم	گَد و دولاخ
تَمَنَهِ - گرانبهای	بَولِ - دیوانگی
تَنَاءِ - ستایش	ثَمِ - سیر . کیاهی است
	تَيَابِ - جامه ها



گل رنگ (زغفران)
 جاذب = ریابنده . بخود کشنده . کشاننده
 جاذبه = ریابنده
 جار = (ترکی) بانگ . فرباد . داد
 جازدَن = آگنی کردن . آگاهی دادن
 جار = چلچراغ . لاله
 جار = همسایه . زنها رد هنده . زنها رخواهند
 جازف = مگارگی . بیمارست
 جازکون = بزیاز . بسیاسه - میوه درختی است (جزویا)
 جارد = جاروب
 جاری = زن برادر شوهر . باری . بیری
 جاز = روان . درگرد ش
 جاز Jazz رنگ . آهنگ
 جازده = ترسو
 جازم = آهنگ کننده
 جاشت = چرخشت . جای آب انگر گیری
 جایسر = دلیر . گستاخ . بیباک
 جاسوس = آشتن . ایشه . ایشه . دور . سرتور
 سراشه
 جاسوسی = آبشنی
 جاش = . دانه های پاک کرده (غله)
 جاشدان = اپیار جاش
 جашو = کارگر کشتن . جاشوان
 جاشر = جاوشیر . شیوه گیاهی است
 جاعل = مانند ساز . گرداننده
 جاغر = چینه دان مرغ . زاغر . گزار . گزار
 جاف = زن بد کار . روسمی . جفچان . جافچان
 جانی = زورگ . پیوخو . ستمکار
 جاکش = زن فروش
 جاگون = جای گزین
 جاگه = جاگرنده . جای گیر . هرجه که در جای خود
 استوار شده باشد
 جال = دام . تله
 جالب = دلربا . ریابنده . چشم گیر

ج - پنجمین وات الفبای پاپرس است :
 کاهی (و) یا (گ) بجای آن نشیند
 چون (کچ - کر) (باج - باز)
 (آخشیچ - آخشید)
 جا . جای . بایه . هرگونه که بتوان در آن نشست
 جآلوردن . بجا آوردن . شناختن . گزاردن
 انجام دادن
 جا افتادن . بچای خود بازگردیدن
 جا افتاده . جایگزین شده - خوراک خوب پخته آزموده و سنتگیں
 جا انداختن . اندام جابجا شده را بجای خود برگرداند
 جایسر = ستمکار
 جایقر = روا . روان
 جایزو = پاد اثر . داد شاد
 جائی = جای . ایشتنگاه
 جایبر = شکسته بند - ستمکار . گز نکش
 جایبرانه = ستمکارانه
 جایپلسا = باختر . شهر باختری
 جایپلطا = خاور . شهر خاوری
 جایپلوق = پیشوای ترسایان
 جایپلیم = بسینه خفته - بجامانده
 جاجهم = جام . پارچه پشمی کلفت
 جاجد = ارندان . نایند بزند
 جاجظ = برجسته . درشت . چشم غلبه
 جاخشوک = دامن . داسکاله . جاخشوک
 جاداو = آگسون
 جادوانه = جادویس
 جادوگر = افسونگر
 جادوگری = اجاد و کردن
 جاده = راه
 جاده صاف کن = راه هموار کن
 جاگذنگوی = کارگر آشنکده
 جادی = کیاهی است خوبیبو و خشنگچون

- جاندانه • تشنک • پیش‌سر • جایی از کاسه سر
که در کودک نم است
- جان در بُردن • رهای یافتن
- جان سهار • جانباز • برخی
جان سهاری • جانبازی • برخی کاری
- جان میستان • کشند • فرشته مرگ • جان شکار
جان سخت • کسیکه درستخی ها پایداری کند -
کس زخت • زفت
- جانسوز • سوزنک
جان شکر • جان میستان - دلبر • پار • جان
شکار
- جانشین • کسیکه بجای دیگری کارهای اورا نجام
دهند
- جان فرما • دردناک • فرماینده جان • خسته
کنند
- جانفرا • جانفرای • افزاینده جان - روان بخش
آب زندگی
- جانکاه • کاهنده جان • جان آزار
جان کندن • جان دادن • در هنگام مرگبودن
- جان گداز • جانسوز • آتش‌بجان زن
جان گرفت • درمان شدن • نیرو گرفتن
- جانگرا • گرند رساننده بجان
جان گسل • بونده جان
- جانپنتر • جاندار • جاناور
جانشناس • داشتن شناختن گونه های جانوران
- اجایه • جان • روان - جنگابازار - جوان
- جانی • میریان
- جانی - گناهکار • تبهکار
جانیه - زن گناهکار • تبهکار
- جاودان • جاودانه - جاویدان • ہاینده
جاور • دارنده جا • نوا
- جاور • چگونگی • بودن • نوا
- جاورد • خار • گونه ای خار مفید • جاورد
- جاورس - کاروس
- جاوپیر • شیره کیاهی بد بو سخن رنگکه از بین
آن لکته مشود
- جاوید • پاینده • پایدار • همیشه • انوشه •
جاویدان
- جاویدن • جویدن
- جهاء - بزرگی • فروشکوه - آبرو
- جالبایس - جارختی
جالس - نشسته
جاله • زاله
جالی - جاکی • درخت چون • از شاخه و
رسنه آن دندان پاک کن می‌ساختند
- جالیز • پالیز
جام جسم • ساغر - یک پارچه شیشه
جامید - افسرده • بخ بسته • خشگ • سنگواره
چکال
- جامیس - گز آورنده • هاد • وشناد
- جامیس - مزگت بزرگ • مزگت آدینه
- جامع الاحروف - هماد سو • اوت
- جامع الاطراف - هماد سو • هرسو • همه بز
- جامعیت - همه بیان
- جامیعه شناسی - توده شناسی
- جامیعه شناسی - توده شناسی
جامیعول - ناپاکاراد • تبهکار
- جامیگ • مزد کارگر • راستاد • رشتاد
- جامیگ خوار • نوکر • راستاد خوار
- جامیه • پارچه • پوشان - جام • کوزه می
جامیده دار • کارگرکنگارنده جامه در گرمابه -
کسیکه جامه را نگهدارد
- جامیده دان • چمدان
- جاموه غوک • جل و زغ • جلبک
جان • روان
- جان - پری ها
- جان آفون • کوئنه خداوند • روان آفون
- جانان • جانانه • دلبر زیبا
- جانانه • جان گذشتگی
- جانب = پهلو • سوی • بز
- جانب داری • سوداری
- جانباز • جان بازنده • از جان گذشت
جانبازی • از جان گذشتگی
- جانبیخ • بخشندگان • روان افزا
- جانبین - پهلوها • ازدوازو • دویر
- جان بهور • روان افزا • جانبیخ
- جان پنهان • سنگر • پناهگاه
- جان خانی • جوال جانبیخانی
- جان دادن • مژدن • جان سپردن -
نیرو دادن • زنده کردن
- جاندار • هرجه که جان داشته باشد
- جاندارو • پارازهر

- جَحَد - ناپذیری . ناباری
 جَحَم - دُونَّ
 جَحْش - چخش . جچخ که ایکه زیر گلو چون
 بادنجان میشود
 جَحِيدَن - چخیدن . کوشیدن . دم زدن .
 سیزه کردن
 جَحَدَ - کوشش . شتاب . راستی . و درستی
 جَحَدَ - پدریدر . پدرمادر . پدریزگ . نها
 جَحَدَ - بمهه . بخت . کناره
 جُدَا - دورازم . تنها
 جُدَا - دوری .
 جُدَاکاهه . جداجدا
 جَدَأَ - کوشایانه . بی گمان . دُرُست
 جَدَهَ - سود . بخشش
 جَدَار - دیوار . دیواره
 جَدَارَك - بازی کوزه گردان . جُدَانک
 جَدَال - ستیره . پیکار . جنگ . دشمن . کشکش
 جَدَوْل - خانه بندی ها
 کجدب . پنیر درخت خربما
 جَدَب - خشکسالی - آک . آهو
 جَدَر - پول ناسوه . زرناسره - شترماده
 جَدَر - دیوار
 جَدَر - آبله . جای آبله
 جَدَع - ببریدن . ببریدن گوشیابی بینی
 جَدَاره - جکاره . جلکاره . رای گوناگون -
 چاره ها
 جَدَل - ستیزه . دشمنی . کشکش
 جَدَوار - زدوار . زدوار . رینه کیاهی است
 پزشگی
 جَدَول - جوی آب - خانه خانه . خانه بندی .
 نهرست
 جَدَلَ بَندَي - خانه بندی . فهرست
 جَدَهَ - مادر پدری ما در . مادریزگ
 جَدَى - بی شوخی . دسته . بی گمان
 جَدَى - کوشش . پشت کاردار
 جَدَى - ستاره اواخرت . ستاره آس . ستاره پیشو
 جَدَى - بزغاله - دیمه
 جَدَيَت - کوشش . پشتکار
 جَدَيد - تازه . نو
 جَدَيد الاحادَات - نوینیاد . تازه ساز
 جَدَيد الْإِسْلَام - نویسلمان
 جَدَيد الْبَنَاء - نوساخت . نوساخت
 جَدَيد الولادَه - تازه زاییده . تازه رسیده . دررسیده
- جَاهِد - کوشش کننده . کوشش . کوشش
 جَاهَ طَلبَه - جایخواه . بلند پرواز
 جَاهَ طَلَبَه - بلند پروازی
 جَاهِل - نادان
 جَاهِلَت - نادانی
 جَاهَيَه - جا . جایگه
 جَاهِيزَ - شاد داد . دادشار
 جَاهِيَه - جا . پایه . خانه . سرا . جایگه .
 فر . شکوه
 جَاهِيَنَ - جاگین . جایگر
 جَاهِيَرَ - جاگیر . جاگیر
 جَاهِيَه - تنبیل . بیکاره
 جَهَبَ - چاه . گودال
 جَهَبَ - بریدن . چمهه شدن
 جَهَيَار - سرکش . زورگ . توانا
 جَهَال - کوه ها
 جَهَان - ترسو . کم دل . بد دل
 جَهَائَت - ترس . کم دل
 جَهَيَه - جامه گشاد
 جَهَر - شکسته بستن - توانگر کرد . بینوا را بینوا
 رساندن
 جَهَر - زور . سرنوشت . شمیور . جبری .
 شمیوری
 جَهَرَ - داشت شمار . اوواره . ایاره
 جَهَرَيَل - فرشته سروش
 جَهَرَان - بجا دنیافتتن . توانان
 جَهَرَان ناپذیر - دریافت ناپذیر . درست ناشدنی
 توانان پذیر
 جَهَرَوت - بزرگ
 جَهَيَه - سرنوشت شیان . زوریان . شمیوریان
 جَهَيَل - کوه
 جَهَلَج - فرومایه . زمخت . زفت
 جَهَلَت - سرشت . نزاد . آفرینش . نیرو . خُوی
 جَهَلَس - نزادی . خوبی . نهادی . سرشتی
 جَهَنَ - پنیر
 جَهَنَ - ترس . بد دلس . ناتوانی
 جَهَهَه - پیشانی - جلو
 جَهَيَن - پیشانی - ترسو - بد دل
 جت Jet فشننه . جهنده . جوشنده
 جَهَتَه - تن اندام
 جَهَنَمان - تن . کس

- جُرْدَة - بِرْهَنْكى
 جُرْدَه - اسپ زرد رنگ . اسب اخته
 جُرْز - دیوار . پایه ساختمان
 جُرْز - جرز . چکاک . هوبه
 جُرْس - زنگ . درای
 جُرْنَفَت - بد گوین . هوکردن . جامه . هوکردن
 جُرْسَه - وَنْدَه . غلُب . آبیکه یک بار آشامیده شود
 بیک . و هنگ
 جُرْقَه - جرگه . ریزه آتش که بجهد . اخگر
 جُرْگَه - بیابان . دشت . جرگه
 جُرْگَه - جرگ . دسته . رسته مَقَّ و چنبه . گروهی
 که پیرامون هم گرد آمده باشد . بسیاری
 سپاهی . سپاهی شکاریان که در بیابان شکار
 را در تنگا گرفته باشند
 جُم - گاه . بزه . لغزش
 جُم - تن - زنگ . فام - ستاره . کرب ^ا
 جُرْمَه - رهی از جایی به شهری رفتن . ایوار کردن
 شیگیر کردن
 جُم شناسی - بزه شناسی
 جُرْنَه - استخوان نرم . جرنک و
 جُرْنَه - چرنگ . آواز برخورد دو گرگ پیش
 جُرْنَکَه - چرنگ . آواز برخورد . آواز برخورد
 جُرْوَمَك - خسته ایست سیزرتگیمانند ملح .
 جرا سک . جیرجیرک
 جُرْجَه - رخمهما . جرد ها
 جُرْجُور - سرکش - چاه روف
 جُرْجَونَد - جلوند . چراخ . چراغی که آوخته شود
 جُرْجَه - جانورش خواه بزنه یا چرنده - بازتر .
 چابک - دلیر
 جُرْجَي - دلیر . گستاخ . بی باک
 جُرْجَيَان - روان . گردش . دست بدست
 جُرْجَيَانات - روی دادها . گرد شها
 جُرْجَوب - گری . روساری از زین برابرده هزار متر
 چمارگوش
 جُرْجَوح - زخمدار . زخمی
 جُرْجِيَه - زخم
 جُرْجِيد - شاخه خرماء - یکه . تنها
 جُرْجِيدَه - شاخه بی برگ . جرگه . سواران
 جُرْجِيدَه - روزنامه . پادگانیامه
 جُرْجِيَه - گاه . بزه
 جُرْجَم - بزرگ . سبتر . تنومند - گاهکار
 جُرْجَيَه - توان
 جُز - مگر . بدون
- جَدَد الورود - نوآمد . نازه رسیده
 جَدَاب - ریانیده . گیرا
 جَدَابَهَت - ریانیدگی . گیرایی
 جَدَام - خوره . کلی . بیماری بیژنگوشت تن
 جَدَامی - خوره ای
 جَدَامَه - کلیخانه . کلیخانه
 جَدَب - ریانید . کشش
 جَدَسَه - کشن . ریانید
 جَدَر - ریشه . بینخ . جدر
 جَدَرَه - ریشه کی
 جَدَل - نهاد . ریشه . بینخ
 جَدَل - خرسند شدن
 جَدَم - بردید . نهاد . بینخ . بین
 جَهَر - شکاف . رخنه . چاک . جوی
 جَهَادَه - پاره کردن
 جَهَادَه - کشیدن . آواز زیردادن
 جَهَار - جوانمردی . دهشی
 جَهَار - دلیری
 جَهَارَه - روزنامه ها
 جَهَارَه - گاه ها
 جَهَامَه - گاه ها . بزه ها . توانان ها
 جَهَان - رخم کننده . خستنده
 جَهَاحَات - رخمهما . چرکها
 جَهَاحَت - رخم . چرک
 جَهَاحَي - خستنده گی
 جَهَاد - ملخها
 جَهَار - اثیوه . بسیار
 جَهَارَه - گزدم
 جَهَارَه - دلیری . بیباکی . بیارا . زهرو
 جَهَب - پرنده ایست (دراچ) پسور
 جَهَب - گری . پریون . بیماری پوستی
 جَهَنَّه - زیری . شایستگی . تواناییس .
 فریب . کُرْب
 جَهَنَّمَه - بلندکن
 جَهَنَّمَه - جرهمه - ریشه . نهاد . نیاز .
 خانه موجه . انگل
 جَهَنَّمَه - رخم کردن . بد گفت
 جَهَنَّمَه - رخم . خستگی
 جَهَنَّمَه و تعدلیل - رساکدن . انداختن و
 درست کردن . هموار
 جَهَد - زخمدار
 جَهَدَه - نخت . اورنگ
 جَهَدَه - زمین هموار . جامه کهنه

- | | | | | | |
|----------------|----------------------|--------------|--------------|----------------|--|
| جِنگلْوو | دلچو | نامجو | جستجو | جز | آوای نفدادان چیزی در روغون |
| جِسْت و جُو | تلاش برای یافتن | | | جزَرْدَن | ناله · زاری کردن |
| بُوندِنگی | کاوش | | | جزْر | بخش · هاو · فرشم |
| جَسْتَن | راهشدن | لُغختن | خیزکردن | جزْرَاه | سزا · مزد · پاداش · کفر · نیان |
| بَهْدیدَن | بُحسته | گریخته | رها | جزَرَافِر | آدکها · آدکها آبخوها · آبخاست |
| شَدَه | چهیده | جسته | جسته | ها | |
| کَمْ کَمْ | جَسْت و خیز | پَرْش | | جزَائِس | - کفری |
| جهیدَن | خیزبرداشت | | | جزْرَقْسی | - اندکی · کم · بخشی · خرد |
| جَسْد | تن | کالبد | لاشه | جزْرَیَّه | - بخشی · کم |
| جَسْر | پُل | | | جزْلَایْتَجْزی | - ریزه نابخش |
| جَسْك | چمگ | رچ | آزار | جزْر | پایین آمدن آب · پایین آمدن - مد |
| جَسْم | تن | کالبد | چکال | جزْرَوْد | بالا آمدن آب دریا · کمیدن |
| جَسْمان | تن | کالبد | کری | جزْرَوْد | - رایاندگی · پایین و بالا آمدن |
| جَسْمانی | تنی | کالبدی | کرسی | جزْرَه | - گز · هوج · زدک |
| جَسْمی | چگالی | تنانی | کری | جزْرَع | بیتایی · ناشکیابی · ناله زاری · دلتگی |
| جَسْمی | خارخسک | | | جزْرَع | - مهره بمانی |
| جَسْمُور | دلیر | بیباک | گستاخ | جزْرَال | جزغال · جزغاله · دنبه ریز ریز شفت داده |
| جَسْمِم | تنومند | | | جزْرَه | جزد و |
| جَشْن | شادی | خوشی | سور | جزْرَه | بیشمار · بزرگ · ستبر |
| جَشْش | مهره شیشه ای | کبود | بلانک فیروزه | جزْن | - استوار - بربند |
| جَشْن | تب افزایش گرمای تن | زیادی | زدن رگ | جزْن | - ایستاندن · آرام · نشانه بین جنبشی · وات استوار |
| جَشْته | آستین | پیمانه رogen | | جزْرَه | - دفترچه |
| جَشْهیر | جوشیر | جولاوه | | جزْرَه دان | - دفتر دان |
| جَعْال | جعله | مسزد | | جزْرَت | - گرت · باز |
| جَعْمه | کارمن | کیروت | کوت | جزْرَهه | - آدک · آدان · آبخوا - آبخوست |
| جَعْمه | آئینه | آئینه دان | | جزْرَهه العرب | - آدک نازی |
| جَعْمه تَقْسِم | تیردان | بخش دان | | جزْرَل | - بزرگ · استوار · بسیار · فراوان · سخن رسا |
| جَعْمه خزانه | کارسان | فشنگ | گنجینه دان | جزْنَه | - گرت · باز |
| جَعْمه دَنَه | دنده دان | | | جَسْمَات | - تناوری · تمندی · گلفتی · کرسی |
| جَعْد | موی پیچیده | مرغول | پیچ و تاب | جَسْت | - جهش · بلند |
| زَلْف | پیچیده | گیسو | | جَسْتَجَو | - کاوش · جاوی - درد و پیچش شکم |
| جَعْفَری | جوی | رود | شتربر شیر | جَسْمَارت | - کستاخ · بن هروایی · بیباکی - |
| جَعْفَری | (بین شیمه) | دوازده | پیشوایی | دَلِیری | - |
| جَعْفَری | کشیخ | کیاهن | است خورد نی | جَسْمَات | - تناوری · تمندی · گلفتی · کرسی |
| کل است | کشیخ | | | جَسْت | - جهش · بلند |
| جَعْل | چلاک | ساختن | آفریدن | جَسْتَجَو | - کاوش · جستن · پویندگی |
| جَعْلَن | چلانک | | ساختگی | جَسْتَن | - پیدا کردن · یافتن · جستجو کردن |
| جَعْلَل | کوکردانگ | کوکال | پشكل کردن | جو بیدن | - جو بیدن · جو بیدن · جو بیدن |
| جَعْلَه | خستره | ایست | | جو بیدن | - جو بیدن · جو بیدن · جو بیدن |
| جَعْلَق | زیسون | | | جَسْتَه | - یافته · پیدا کرده · جو بجوى · و جو بجوى |
| جَعْلَه | مزد | مزد کار | مزد کارگر | جَسْتَه | - یافته · پیدا کرده · جو بجوى · و جو بجوى |
| جَعْخ | آبنوس | چغ | چوغ | جَسْتَه | - یافته · پیدا کرده · جو بجوى · و جو بجوى |
| جَغْت | جفت کار برای شخم زدن | میکدارند | | جَسْتَه | - یافته · پیدا کرده · جو بجوى · و جو بجوى |

جوانسح

اختن

سرشت

نوییدن

شادها

هموند

- چگزاره . خازه . سرخاب . نان ارزن . ناف
نخشوارکنده‌گان
چفاله . گویه از مرغان . دسته‌ای پرنده
چفاله . چفاله . بازچه کودکان
چمچنه . اخنکدو . بازچه کودکان
چمقد . بوف . کوچ . پیز . بیفشو
چغرات . ماهست
چغارالی *Geographie* زمین شناسی
و گرانسی
چغاراها . وگرانها . دانش چگونگی زیست و
مردمان آن
چغله . هسر ساده روی بی ریش
چغپر . جخور بخور . جگرو پهیاز سخ کرد
چمه . افسر . نیم افسر
چفت . چش . پژوهده . کاواک . پیچ .
میان تهی
چغا . بسن همراه . ستر
چغاپشه . چاچجو . ستمکار
چغاکار . ستمکار . ستمکار
چغاکوش . ستم پیشه
چغاکوش . ستم پیشه
چغا . بیهوده . خارخاشان
چجت . دوتا . مانند . زن و شهر
چچنک . لگ چهاربایان . چننه
چچنک . کاردانک . چوبینک . مرغی است
آب بازیا نوک دراز
چفر . چاه فران
چفر . دانش شمار . آینده گرسی
چفرسته . ماسوره
چلندک . بیهوده . ناجیز . یاره . سخن
یاوه و بی چم
چك . چوب دیغ زنی . برات . چل
چک Jack . بلند کن
چکاره . جدکاره . چاره‌ها . رای گوناگون
چکر . شش سیاه
چکراکد . چکر آکد . چرخند . گوشت و
چرس پخته که در روده کرد می‌باشد
چکرآور . بین باک . پُرپُر . دلاور . جگدار
چکرند . پک ستدل و چکر و شش . نماراز
فرزند
چکرخاش . دلخراش . اندوه آور
چکرخوار . اندوه خوار . جگرخای
چکر صهد . شش

- جَمْعِيٌّ - گول . پست . بی نهاد . گدا . فرمایه
 جَمْلَوَه - آشکار . نایشنردادن . نمودار نمود
 جَمْزِيُور - اسیب که پوشانی شک و دست و پای او او
 سفید پاشد
- جَمْسَت - کونه ای بیجاده پست . کم است . کم است
 جَمْشَك - پالانزار . جمشک . چمنک
- جَمْع - گرد آوردن . فراهم آوردن . افزایش .
 جَمْعَكْرَن - فروند
- جَمْعَبَندَي - چپیره . افزایش . فروزنی . افزودن
 جَمْع - چپیره . جرگه . گروهی از مردم .
 یهِ الجمع = رمتاخیز
- جَمْعَه - آدینه
- جَمْعِيَّت - چپیره . جرگه . توده . گروهی مردم
 جَمْلَ - شتر . شتریک کوهانه یا دوکوهانه
- جَمْلَ - رسمنان کفت
- جَمْلَه - همه . همگی
- جَمْلَه - سخنی که دارای نهاد و گذاره میباشد .
 سخن
- جَمْنَد - جای مند . تنبل . چمند . اسب تنبل
- جَمْحُون - سرکش
- جَمْعُود - افسرده گی . بستگی . خشگی . برستگی
- جَمْهُور - گروه . جرگه
 جَمْهُوري - گروهه
- جَمْهُوري - من انگوری . من کمته
- جَمْهُوريَّت - پیشوایی
- جَمْيَع - همه . همگی . هماد
- جَمِيل - نیکو . زیبا
- جَمِيله - زیبا . نیکو . پسندیده
- جن - پری . دیو
- جن - سو . در . کثار
- جن گیر - پری گیر . جاد و گر . فال گیر
- جناب - آستانه . درگاه . سرکار . سرور
- جناب - جناغ . استخوان سینه
- جنابت - آلدگی . پلیدی . نایاکی . آب رفته
 آب داده گی
- جنابه . دوغلو . باهم . دوچه باهم زاییده
- جنابه عالی - سرکار . سرور . بزرگوار
- جنات - بهشت ها
- جناح - بال . دست و بازو
- جناح - سوی راست . چپ دل
- جناح آینه - سوی راست
- جناح آیسَر - سوی چپ
- جناح - گاه . بزه
- جناره - مرده . مرده کش . کاهو
- جلوگیری . پیشگیری
- جلوه - آشکار . نایشنردادن . نمودار نمود
 جلوه گاه - نایان گاه
- جلوه گر - آشکار گر
- جلوی - پیش
- جلوند - چراغ . چراغ آویزان . جرونده
- جلونک - بیاره . بیاج . بوته . جلنگ . بوته .
 های خربزه و هندوانه
- جلوبز - رشته . کمند . آشوبگر . سخن چین .
 جلبیز . جلبیز
- جُلَّه - گز . گره رسمنان . گله رسمنان
- جَلِس - روشن . آشکار . رسا . پرداخته
- جلیتفه . نیماته کوتاه
- جلید - سخت . نیرومند . بُرد بار
- جلیلیتیه - مرجمک چشم
- جلیس - هنثین . هعنشت . همزانو . هدم
- جلیل - بزرگوار
- جلیله - زن بزرگوار . نتریکبار زاییده
- جم - کوچک جشمید
- جمجا - پادشاه بزرگ . بلند پایه
- جم - فراوان
- جم غیر - گروهی بسیار از مردم
- جماد - بیجان . برسته
- جمادی - ماه پنجم و ششم از ماه تازی
- جمار - جرگه . گروهی مردم
- جمار - پنیر خرما . جدب
- جمتاز - جتازه - شتر تندر رو . شتابنده . دونده .
 فربینده
- جماع - میکند . دزدیکی . آمیزش . جفتگیری .
 بیوتش (از ماتیر) کاپیش
- جماعت - جرگه . نزوهی از مردم
- جمال - زیبایی . خوشگل . خوب چهره . نیکرو
- جمال - شتران
- جمال = شتریان . ساریان
- جمام - نیمه ها
- جمان - مروا بد . گوهر . کیل دارو
- جماهیر - جرگه . گروهی مردم
- جم - جم . اجم جم . گیوه
- جمجه - استخوان سر
- جمد - بخ . برف
- جمسه - اخگر . سنگزیزه - جرگه
- جرمات حج - نام مه جای است از خانه خدای

- جَنْكِجُو . دلیر
 جَنْكَل . درخت زار
 بَنْكَلْبَان . نگهبان جنگل
 جَنْكَلْكَل بازی . جنگلو سیزه براء اند اختن
 شلوغ کردن
 جَنْكَدَن . جنگکردن . نبرد کردن
 جَنْكَدَه . جنگکنده
 جَنْمَ . چهرو . ریخت . اندام . سرشت
 نهاد
 چن گیر . پخت بین . پری گیر
 جَنْبُون . نسا . ناساز بتو
 جَنْوَبَا . نبسا یابی
 جَنْبُوب شرق . نسای خاوری
 جَنْبُوب غربی . نسای باختنی
 جَنْبُوبی . نسایی
 جَنْبُود . لشکرها . سپاهها
 جَنْبُون . دیوانگی
 چَنْس = پری زده
 چَنْبَیَت = یدک : اسب یدک . کتل
 چَنْبُون = پوشیده . بجه درشمک . بجه
 چَنْجَو . یک از جاشنها مانند گندم
 چَنْجَو . جوی آب . جوی - بجوی از جوییدن
 چَنْجَو = هوا
 چَوْشَانَس = هواشناسی
 چَوْاَفَر = پاداشها . شادادها . داد شادها
 چَوَاب = پاسخ
 چَوَاد = پخشند
 چَوَاد = اسب تدرور
 چَوَاد = بسیار بخشند
 چَوار = همسایک - پنهان . زنپار
 چَوار = پاره های تن . اندامهای تن . هموند
 های اندام
 چَوارِش = گوارش
 چَوارِی . بلال . کیاهی است
 چَواز . هاون . کوهنگ
 چَواز = بروانه . روا . گذرنامه
 چَوال . تاچه . کیسه بزرگ
 چَوال = گردنده . بسیار گردش کنند
 چَوال دوز . سونن بزرگ
 چَوالیق = جوال . تاچه
 چَوالیق = جوال باف
 چَوارِد = بسته ها . سنتواره ها
 چَوابع = توده ها . جرگه ها
- چَنَس = همسنگ . همانندی
 چَنَاع . استخوان سینه
 چَنَاع شکستن . پیمان بستن
 چَنَان = بدشت
 چَنَان = دل - چیزنهان . درون شب و
 تاریکی شب
 چَنَان - چَنَان = شهر
 چَنَایات = تپهکارها . کاهان
 چَنَایت = تپهکاری . گاه
 چَنَب = پهلو . کار . سو . در . بر
 چَنَب = دور . بیگانه
 چَنَب = ناپاک . ہلید . آب رفته . مکنیده
 چَنَهانَدَن . جنبانیدن . جنبشدادن در
 جای . جنبانیده . لرزانده .
 جنبان . بجبان . بلزان و
 جنبانیده هم آیند . چون: سرجنبان
 چَنَبَیدَن . ول خوردن . تکان خوردن . جنبش
 تکان . جنبنده . تکان خورنده .
 تکان خورده . جنبیده .
 چَنَت = بدشت . باغ
 چَنَلعنَن Gentleman جوانمرد . بزرگوار
 چَنَتیانا Gentiane کوشناد . کیاهی
 است پزشگی
- چَنَجَل = جنجال
 چَنَجَل . فرباد . همهمه . شور . آشوب .
 غلغله . جنج
 چَنَد = سپاه . لشکر . شهر
 چَنَدَیدَت سَقَر = گندیدستر . خایه مکانی .
 خزیمان
 چَنَدر . جامه . پوشان
 چَنَدره . نتراسیده . ناهموار . پرچین و چروک
 چَنَدل = منگبیزگ
 چَنَدَه . زنده . زن بدکاره . روسي
 چَنَزال Légal تیمسار
 چَنَس - جنم . کونه . کلا
 چَنَسیت = چکونگ . چاور
 چَنَسیت = از نهاد . از سرشتبزادی
 چَنَس = کلاهی . نهادی . جنی
 چَنَگ . نیرو . کارزار . پیکار . آورد . زد و خورد
 چَنَگ . دفتر . جامه ها . دفتریاب بود ها -
 کشنس
 چَنَتاور . دلیر . جنگجو . مرجنگ
 چَنَکارموده . جنگکرده

- جهوان • بسرا
 جهواب • پهلو • سوها • برها • ورها
 جهان بخت • خوشبخت • نیک بخت •
 تازه بخت
 جوانمود • مرد جوان • بخشندگ • بزرگوار
 بلند نکه
 جوانمردی • بخشندگی • مردانگ • بزرگ
 واپری
 جوانمرگ • کسیکه در جوانس بیدرد
 جوان آنما • پیریکه چون جوان بنایاند خود را
 جوانیه • شاخه تاره درخت • جوانی • سو
 چوانی • نانخواه • زینان • زینان •
 تحس است زرد رنگ و خشبو
 جواهر • گوهرها
 جواهربنیان • گوهربنیان
 جواهربنکار • گوهربنکار • آنجه با گوهربنکار
 و آراسته اند
 جواهرکار • گوهرساز
 جواهربزی • گوهربزی • گوهربزی
 جواهرتراش • گوهرتراش
 جویه • میدان بارفروشان • میدان خواربار
 فروشان
 جوتوه • گنگه • (مناره) چوته • سکو بن
 جوجه • بجهه مرغ • بجهه ماکیان
 جوجهه تیغی • خاریشت
 جوجهه • تزوہ • دسته
 جسود • بخشش • دهش
 جودانه • درخت است زبان کلچشگ
 جسودت • نیکوبیں • خوبی
 جودور • کیاهم است که در کشتزارها
 میروید
 جیوو رد • هنلام دروکردن جو
 جور • کونه • مانند • سان
 جورشدن • یکنواخت شدن • همانند شدن
 جورکردن • مانند هم کردن • یکنواخت کردن
 جور • جور بور • تذرو • مرغی است
 جیمور = من کردن
 جیمور • بالا • بلندی • بلند (ارتفاع) برتری
 مزا دارکشت • برتری
 جور • سعیره لب جام • پیاله جور : پیاله پر •
 پراز من
 جوراب • تدریاب • پوشانک پا
 جوز = کرد و کرد کان • کفر

- جهالت = نادانی . بی خردی
 جهان = گیش . کیهان
 جهان = ازجمیدن . درجاور جستن
 جهان آفرین = پروردگار
 جهان آرا = آراینده پجهان . خداوندگار
 جهان انزواز = انزوازنده جهان . کواشه آفتاب
 جهانهان = کواشه پادشاه بزرگ
 جهان بین = کواشه چشم . بیننده جهان
 جهانتاب = روش کننده جهان . کواشه آفتاب
 جهانبو = جوینده جهان
 جهاندار = دارنده جهان
 جهانداری = پادشاهی
 جهاندن = جهانیدن . پژوهدادن . پراندن
 جهاننده = پرشد هنده . به جست
 و خیز آورنده . جهانده . پرانده
 پرانده شده .
 جهاندیده = کسیک جزوی بسیار کرد و بیشتر
 گیش را دیده باشد . آزموده
 جهانسوز = پادشاه سنتگر . سوزانده جهان
 جهانگرد = جهان بود
 جهانگردی = گردش
 جهانگشا = کشورگیر . پادشاه پیروز
 جهانگیر = جهانگشا
 جهان نما = گیش نما - تندیسه جهان - گوی
 جهان نما
 جهان مطاع = جهان چاکر . جهان فرمابنده .
 فرمان فرمای
 جهانهان = مردم گیش . همه مردم
 جهاندن = پراندن
 جهت = سو . ور . پر . هملو
 جهت = برای . انگیزه . دست آفریز . رو . ازاین ره
 چمده = کوشش . کوشیدن
 چهر = بلند کردن آواز . آشکار کردن
 چهش = ازجمیدن . پرشن
 چهل = نادانی . بی خردی
 چهلا = نادانان
 چهله = نادانان
 چهزی = نیوشن بازن دیگران - آمیزش با زن
 بدکاره
 چهم = درخ . دمندان . جای گاهکاران در
 روز رستاخیز
 چهود = یهود
 چمول = نادان . بی خرد . خود بسته
- جسوق = جوش . دسته . گروه . رسد . جمع
 جوگک = جوجه
 جوگنده = نمار از سفید و سیاه
 جوکس = پرکی . دروش هندو
 جولا = جولا . بافنده
 جولان = درگردش . گردندۀ تاخت و تاز
 جولا = بافنده . جولا . جولا هه
 جولا هکی = بافندگی
 جولون = پارچه پشم خشن
 جولخی = جولخ پوش
 جولق = پشمینه پوش
 جوله = جولا . جولا هه
 جولیدن = زلیدن
 جون = دستگاه خرم کوین
 جوهر = گوهر . نهاد . سرشت . کنخت
 جوهردار = گوهردار . بازار . تبع آبداده
 آبدار
 جوهر فرد = گوهر تنها . نایخشا
 جوهر شوره = گوهر شوره (اسید ازتیک)
 جوهر کوکرد = گوهر کوکرد (اسید سلفونیک)
 جوهر لیمو = گوهر لیمو (اسید سیتریک)
 جوا = جوان . از جسن
 جوی = آب بازیک
 جوی = هوای
 جوبیار = جوی آب . کار جوی آب . چند جوی
 جوبیدن = خاییدن . جاویدن . جوینده .
 کس که میجود . نم میکند . جویده
 نم شده زیر دندان
 جون = واپسی بجو
 جوبیدن = جیسن
 جمه = زن بدکاره . روسهی
 جهات = سوپها . سوها . برها
 جهات اربعه = چهارسو - خاور . باخته .
 اواخته . نسا
 جهات فرعیه = میان سوها
 چهاد = کوشیدن . جنگد راه آپین
 چهاز = وردک . شاپاش بانو . سازو برگخانه
 بیو . دغد . دهیچ : پ
 چهاز = دستگاه . ماند کست . چن .
 پالان شتر
 چهاز تنفس = دستگاه دم
 چهاز هضم = دستگاه کوارش
 چهال = نادانان . بی خردان

جهیدن	• بَرْجَسْتَنْ • پَرِيدَنْ • جَسْتَنْ •
جهش	جَسْتَ وَخَيْزْ • جَهَشْ •
سرشت	سَرْشَتْ • آفَنِيشْ • خَوْيِ جَهَنَدْ •
جست	جَسْتَ وَخَيْزْ كَنْدَهْ • جَهَانْ •
جهنده	جَهَنَدْهْ دَرْ جَارِ جَهِيدَنْ
جهیز	جَهَيْزْ - زَرَّدَكْ • آنچه که نیو با خود بخانه
راماد	رَامَادْ بَيْبَيرْدْ
جهیز	جَهَيْزْ - اَسْبَچَابَكْ • تَيْزَرْ
جبیب	جَبَيْبَ - كَرْبَيَانْ • يَخَهْ بَهَراَهَنْ
جبیب	جَبَيْبَ - كَبَسَهْ بُوشَكْ • كَسَهْ
جبیبا	جَبَيْبَا • جَبَيْبَا • هَيْمَهْ • هَيْنَ
جبیپ بر	جَبَيْبَهْ بَرْ - كَسَهْ بَرْ
جيد	جَيْدَ - كَرْدَنْ
جهید	جَهَيْدَ - خَوبْ نَيْكَوْ • بَسِيَارْ نَيْكَ
جیدار	جَيْدَارْ • دَرْ خَتْ كَاكْتُوسْ - سَخْ دَانَهْ
جيرو	جَيْرَ - كَوْنَهْ اَيْ جَمْ
جيرو	جَيْرَ - زَرْ • آوای زَرْ نَازَكْ • جَيْنَ - خَشْ
جيوجیر	جَيْرَجَيْرَ - آوای گَجَشَكْ • سَوْسَكْ
جيوران	جَيْرَانْ - هَمَاسِيَكَانْ
جيیران	جَيْرَانْ - (ترکی) آهُو
جييرجنگ	جييرجنگ - جَيْزْ جَنَگْ • اَبْزَارِي بَرَادِي نَازَشَدَنْ
جييرجیرك	جييرجيرك - جَيْرَجَيْرَكْ - مَرْدَانْ باَخُود بَرِمِيدَارَنْ (كَاهُوت)
جيرواسك	جيرواسك - جَيْرَوَاسَكْ - خَسْتَهِ اَيْسَتْ





کنده
چادرِ رنگار . چادر ریکه برای نماز یا درخانه زنان
 بسرگشند
 چار . کوچک تپهار . کوچک چاره
 چار . کوره مقال پزی
 چارها . چهاریا
 چانهایه . چهاریا به
 چارچار . پراپری - گفتگو و سنج
 چاهنگ - (ترکی) کفرنجری . پالیک . پاتا به
 چارک . چاریک . یک چهار
 چاره . سارق
 چاروا . چارها . چهارها . چانوربارکن . اسب
 خسر . استر . شتر
 چارودار . چهاریاران
 چاروناچار . درمان بید رمان
 چاره . درمان . گیره . لیم
 چاره ساز . چاره گشته . چاره گز . درمان گشته
 اهیزد
 چاریک . چهاریک
 چاش . چاش . دانه های پاک کرده
 چاشت . هنگام باده اد - خوراک باده ادی
 چاشت خوار . کسیکه باده اد دانه بخورد
 چاشت خوار . چاشت خور . جاشنه خور . چشته
 خور . کسیکه یک بار خوراک را خورد
 و باز هم آزمند باشد
 چاشتگاه . هنگام چاشت
 چاشگان . چاشگان . انبار چاش
 چاشنی . مزه شیرینی
 چاشنی . کلاهک ایخشتن که مایه سوختاری
 دارد برای ترکاندن چون چاشنسی
 فشنگ
 چاشنی گبر . پیش مرگه . کسیکه اندکی خوراک
 بچشد
 چادرهای - چادر رنگار . رختخواب پیچ
چادرِ رنگین . کسیکه در بیان زیر چادر رنگ کانی چاقچور - چاقچور

ج . وات ششم از الفبای پارسی .
چاییدن . چاییدن . سرماخوردن
چائیک . چست و چالان . زنگ . زبردست
چاپک نهست . زبردست . تندکار
چاپک سوار . سوارکار استاد . تند ران
 چاپ . هنر روشنوشت برداری و دگاروتندی سه
چایانی . نان نازک که روی تابه پیزند . چیانی
چاپار = (ترکی) پیلک . نامه بَر (پست)
چایچی = کارگر چایخانه . چاپ گشته
 چایخانه . جای چاپ کردن
چاپلوس . خوشامدگو . چرب زبان
چاییدن . یغماکرن . تالان کردن
چاثلانقوش = (ترکی) بَئِه
چاتمه (ترکی) روپا
چاتسو . رسمنان دار . رسمنان دار زدن
چاچله . لکش . پا انداز . پا پوش . پا چیله .
 باچله
چاچول . نیرنگ . فرب
چاچول باز . نیرنگ باز
چاجی . واسطه به چاج که نام شهری بوده
 کان چاجی - کان تاشکندي
چاخان . چاپلوس
چاخپور . شلوار گشاد زنانه - دولاغ
چاخو . چاهخو . چاه باک کن
چادر . روپوش زنان - سایبان - پرده بزرگ .
 خرگاه
چادر رکافوری = چادر بالوس . نماراز سهیدی
 بامداد
چادر رکعلی = چادر رسونه ای نماراز شب تاریک
چادر رلاجور . نماراز آسمان آبی - سبزه زار
چادر رترسا . چادر رزید و کبود . نماراز سرخی
 باختر - روشنابی آتفاب
چادر شب . چادر بزرگ . رختخواب پیچ
چادر رنگین . کسیکه در بیان زیر چادر رنگ کانی چاقچور - چاقچور

- چاق = چاغ . فربه . تنومند . تندرست .
تلان - هنگام - نازه - نسر
چاقو = چاغو . ابزار کوچک بودن تیغه آن در
دوریا شر
چاویدن = بانگکردن . نالیدن . بانگو خوشکردن
چاه = گودال . روف
چاه بُن = بن چاه . نئه چاه
چاهخو = پاک کننده چاه - چاهکن - چاه پاک
کُن
چاهسار = زمینی که در آن چاه بسیار باشد .
چاهسر
چاهک = چاهه . چاه کوچک
چاهیز = چنگک که با آن دلویک در چاه افتاده
در آورند . چاههوز . چاهجو
چای = درختی است که از برگهای آن چای دم
کرده میتوشند
چایش = از جاییدن . بیماری سرماخوردگی
چایمان = جاییدن . سرماخوردگی
چاییدن = سرماخوردن . ناخوششدن از سرما
خوردگی . چاهیدن
چَپ = ناساز راست . ناراست . واژگون . چبه
چَپ = لسو
چَپ شدن = واژگون شدن . چه شدن
چیان = جامه کنه
چیهانی = کنه پوش . ژنده پوش
چَپ انداز = فربد هنده - سوارکاریه از چپ
تیرانداز . چپ دست
چپاندن = چهانیدن . آنکه کردن . پُرکردن با
زورو فشار . پیانیدن . چهانیدن .
تهانده
چپاول = (ترکی) یخنا . تلان . تارچ
چهالچی = (ترکی) پنمگار . تارچ گر
چهچاپ = آواز بوسه پی دنی
چپچله = زمین لیز نعناع . جای لیز سرازیر .
لخشک
چیدار = سموزه . نک گیوه ملکی که برگشته . چیدار
چیدان
چهَر = پَرچین . نَرِه . دیوار یا خانه شاخه برگ
کَسَر
چَپَر = ابزارست درد ستگاه بافتگی
چاودار = گیاهی است از گونه . چاشها . دبوک چپ راست . چپ راس . نوار یا نکه ابریشمی برای
روی سینه . پوشاک
چپسیدن = چسبیدن
چهش = بزغاله پکساله
چهق = (ترکی) ابزار دودکشی . چوب توتون
- چاغس = فربیه . تنومندی
چاک = شکاف . تراک . رخنه . پاره
چاک دادن = شکاف دادن . دراندن . دریدن
چاک چاک = پاره پاره . پرشکاف و تراک . چاک -
چاک = چکاچاک
چاکاندهن = چکانیدن
چاکر = نوکر . بنده . فرمایند ار
چاکسو = (هندي) چشمیزک
چاکچ = چکش
چال = چاله . گود . گودال
چال کردن = زیر خاک کردن . گود کردن
چال = مرغابی کوچک . غاز - هویه . خرجال
مرغابی بزرگ
چالاک = چُست . زَنْك
چالش = نازو خرام . جنگل جدال
چالشگر = نازنده . خرامنده در جنگ
چالشگری = خود نمایی در جنگ . نازیدن .
بالیدن
چاله = گودال . چال
چالیک = بازی الک دولک
چام = چم . خم . نازو کرشه
چام چام = چم چم . دره . راه پریمج و خم
چامه = سرود
چامه گوی = سرود گو . سرواده گو . آوازه خوان
چامه سرا = چامیدن . چمیدن . خرامیدن . نازیدن
چامین = چمین . شاتر . سرکین . چمیز
چانه = استخوان چونه . چوشه
چانه زدن = پرگویی - پرگویی برای کم خریدن .
پرچانه . پر نو
چاو = (جینی) اسکناس
چاوجاچا = ناله زاری . زاری پرنده کان
چاودار = گیاهی است از گونه . چاشها . دبوک چپ راست . چپ راس . نوار یا نکه ابریشمی برای
چاؤک = چلاوت
چاوله = گل پررنشو رنگین . گل سد برگ - نا
هموار . کهواج
چاولی = کریال . غریال . دانه برافشان

چهکن	• جامه بلند مردانه
چهل	• هجل . پلید . نایاک . بجل
وَزَنْ	چهلک . پلید . آلدء . مردار
چهو	• (ترک) یغما . تاراج . تالان
چهوجس	چهماگر . تاراجک
چهیدن	• درهم فورقتن . جادان بزور و فشاردر چیزدیگر
چهده	چهانده شده
چهیه	• گوه . جرگه . جبیره . جبیره . مردانی که در یکجا گرد آیند
چهین	سله . سبد
چهتر	• سایبان - نگهدارنده ازباران
چهترابکون	• نماراز آسمان
چهترزین	• نماراز آفتاب
چهترسین	• نماراز شب چهارده که ممتاز است
چتر باز	کسیک با چتر رهایی از آسمان
فرود آیند	
چترک	گیاهی است
چترنجات	چتر رهایی . چترپروان
چتری	پمانند چتر . چرخس
چتو	پرده . تیمسیر
چچک	چیچک . آبله
چپهو	پستان
چچول	نه کوشت میان زنانگی زن . خرسه دول بجه خود سال . چسر
چچوله	چله . چسر
چخ	نیام کارد یا شمشیر - جنگو ستیز - آوا برای راندن سگ
چخت	تاغ خانه . تاغ
چخش	چخش
چخماق	- (ترک) آتشزنه . سندخارا . خاره
چخیدن	کوشیدن . ستیزه کردن . دم زدن
چغیدن	چغیدن . چخیدن . چخیده . دم زده . ستیزه کرده
چخین	چرکین . رضعن که چرک داشته باشد
چهدار	پاپند . پاپند اسب یا استر
چئدر	چاره . چاره و چدر . چاره
چدن	کوچک چیدن . چدا کردن . برگردیدن
چده	چیده
چدَن	ایخشتن است آمیخته از آهن و زغال
چُر	دول ابزار مردی . چُل . نمه

خشت زن · خشت مال
 خشتک · خشتچه · لجک · نیکه میان شوار
 خشتمال · خشت زن · خشتکر
 خفتش · چهار گوش · مانند خشت
 خشخاش · گیاهی است از آن تریاک بیگرند
 خشخیش · آوای کاغذ · یا راه رفتن جانوران
 خشک · نماراز کس فرومایه و زنن
 خشک · بی آب · بی نم · ناساز تر
 خشکار · آرد خشک · آردیکه پیوس داشته باشد
 خشکamar · خشک آمار · شار · ایار · جستجو
 کوشش
 خشکائج · خشک ادام · لاغر
 خشکاندن · خشکانیدن · خشک کردن · نم
 گرفتن · خشکاننده · خشک کننده
 خشک آنگین · شیره خشک شده
 خشکبار · میوه های خشک · خشک چون : آلو
 زرد آلو · انجیر
 خشک بازه · شاخه های خشک · پوست رخت
 خشک جان · نماراز کسی بی هنر · بی روان ·
 بی چهر · شید انشده
 خشک روش · بیماری بست · گرگی - فرمایه -
 بهایه
 خشکسار · زمین بی آب و گیاه · خشکار
 خشکسال · سال خشک
 خشک تر · دیوانه · تند خو · بیموده کو ·
 خشک مغز
 خشکتای · گلو · نای کلو
 خشکوا · خشکا · نان و رنیاده
 خشکه · هرجیز خشک - مزد پول
 خشکه · آهن آب گرفته
 خشکی · زمین
 خشکیدن · خشک شدن · خشکیده · خشک شده
 خوشیده
 خشم · برآشتنگی
 خشم آلو · خشمناک
 خشمنی · خشمناک · خشم آلو · خشمگر ·
 خشمن · خشمناک · خشم آلو · خشم دار · برآشته ·
 خشمنگ · خشمنگ
 خشن · درشت · زیر · تند خو
 خشنگ · مرغابی · مرغابی بزرگ تیره رنگ · خشین
 سار
 خشنگ · کچل · دُغَّسر

خمن · خار · خاشناک · فرمایه · پست
 خسایس - زیونهای · فرمایک ها
 خماری - زیان · زبانکاری
 خسارت / آموز - زیان آمیز
 خساست - فرمایگی · پستی · زقی · زمحت
 خسبانیدن · خاییدن · خوابانیدن
 خسبیدن · خوابیدن · خفتن · خسبیدن
 خسبیده · خفته · خوابیده · بخواب رفته
 خستر · جانور روزه · چون مکس · خرفستر ·
 خرسن · آزدن · آزده شدن · زخم ·
 خستیدن
 خسته · آزده · درد مند · بیمار مانده ·
 درمانده
 خستو · هستو · لکتن گناه خود · پذیرفتن
 آنچه که کرده اند
 خستوان · خستو ها
 خستوانه · جامه درویشان · شولا · خستونه ·
 خستانه
 خسته بند · شکسته بند · زخم بند
 خسمر · پدر زن · پدر شوهر · خسمر · خسروه
 خسر · زیان
 خسران - زبانکاری · زیان بردن
 خسرو · پادشاه بزرگ
 خسروان · خسروان · پادشاهی · شاهی
 خسروی · شاهانه
 خسف · کمی · کاستن · خواری · فروبردن ·
 ناییدید کردن
 خسف - گردگان · گرد و
 خسک · خسخار · خارمه بهلو
 خسک · درنگ
 خسکانان · جستجو · کاوش
 خسندیه · خسته مانند مگربیشه
 خسودن · بیرو کردن · بیروزن
 خسوف - فرو رفتن · ماه گرفتگی
 خسیدن · خاییدن
 خسیر - زبانکار
 خسیس - فرمایه · پست · ناگش · زفت
 خش · مادر زن · مادر شوهر · خشد امن ·
 خشتمان
 خشب - چوب
 خشت · آجر خام · آگر خام

- خَطْأَسْتَوَاهُ - سَعِيره میان بُرْزِمِن
 خَطْأَفَقَ - سَعِیره کرانه
 خَطْسِيرَه - راه گذشت
 خَطَاهُ - لغزش - بزه - گاهه
 خَطَاب - روپاروی
 خَطَابه - سخنرانی
 خَطَاط - خوشنویس
 خَطاکار - بزه کار - گناهکار - لغزشکار
 خَطاپا - گناهان
 خَطَبَه - سخنوران
 خَطَبَه - سخنرانی - دیباچه
 خَطَه - پاره زمین - بخش - کسور
 خَطَرَه - پروا - بیم - ترس - بزرگ - آبرو -
 مرگ آور - پرمگی
 خَطَمَس - گیاهی است پزشگی - انجل - انجلانا
 خَطَرَه - کام - راه ها - سَعِیره ها
 خَطَس - نوشته - سَعِیره ای - یک سَعِیره
 خَطَبَه - سخنران
 خَطِيرَه - بزرگ - بزرگوار - دشوار
 خَفَ - آشایشه - گیاه یا چوب خشک - پنهانه
 لته
 خَفَه - کُسُك - گروه اندک - ته پای شتر با مرد مان
 خَفَ - کش - پا افزار
 خَفَاه - پنهانی - پوشیدگی - نهانی
 خَفَاش - شبکور - خیزوار - شب باره
 خَفَت - گروه - نهاد کور - چنبه
 خَفَت - سَبُکی - شرم - پست کردن
 خَفَت آمِيز - شم آور - شرم آمِيز
 خَفَتان - گپر - کر - آندک - جامه جنک
 خَفَتَانیدن - خوابانیدن
 خَفَتكَ - بختک - سکاچه - خفتور - خفیع -
 فرهانی - کرخجو
 خَفَنَ - خوابیدن - خفیدن - خسیدن -
 خَفَته - خوابیده - خفتگان - خوابیده
 گان - خفت و خیز - خفتن - پرخاستن
 خَفَت و خیز - نزدیکی - گایش - نیوتش
 خَفَیدن - خفتن - خوابیدن
 خَفَجهه - خیجه - شوشه - شمش - زریا سیم
 خَفَغان - تپیدن - پیشدل - تنگ دم - خفه گی
 خَفَگی - فشردگی گلو - تنگ دم
 خَفَهَه - خبه - خبه - خبل - خبل - گلوفشد
 خَفَسَه - پوشیده - پنهان
 خَفَیه - پنهانی - پوشیدگی
- خُشَنُود - خوشند - شاد - شادمان
 خُشَنی - زن بذکار - روپیه
 خُشَو - مادر زن - مادر شهر - خشن
 خُشونَه - بُرْدَن شاخهای فزوئی درخت .
 پیراستن درخت - هرس - پرخو
 خُشَع - فروتی - فومانیرد اری
 خُشَوك - ناپاک زاده - خشتون
 خُشونَت - درشتی - زیری - ناهمواری - تند
 خُوسَس - خشین - خشینه - سفید یا کبود
 رنگ
 خُشَیج - آخشیج - ناساز - کیاگن - مایه -
 کیا - بُن
 خُعَاء - خایه کنیدن - آخته کردن
 خُعَائِس - خوی - کواشه ها - گوانها -
 سریشتها
 خُصَائِل - خویها - کواشها - سرشتها -
 دستمعنو پیچیده
 خُمَال - خوی - سرنشت - کواشه - منش - نهاد
 خُمَان - دشمنی کردن
 خُصَب - خوبی سال - فراوان
 خُمَل - نشانه زنی - گرو - پیمان
 خُمَلت - خوی - سرنشت - نهاد - گوهر -
 کواشه
 خُصَم - دشمن
 خُصَوص - ویژه ساختن - باره - درخصوص -
 درباره وی گفت
 خُصَوصاً - علی الخصوص - پیوشه
 خُصَوصی - خود مانی - ویژه کی
 خُصَوصیات - ویژه گهای
 خُصَوصیت - ویژه کی
 خُصُم - دشمنان
 خُصَوت - دشمن - پیکار
 خُصَمَه - خایه
 خُخَاب - رنگ
 خُخَپِير - سیز
 خُضراً - سیز - گیاه سیز
 خُضَرَه الورق - سینه
 خُضَرَه - فروتنی
 خُخَبَب - رنگین - رنگ کرده
 خُخَط - نیشته - نوشته
 خُخَطَه - سَعِیره - کیمه - کشک
 خُخَط - راه

خلشک . خکشک . کوزه مقالی رنگین و نگارین
 خلمن - ناب . برگزیده . سره . پاکیزه . وژه
 خلط - آمیختن . در هم کردن
 خلط - آبیخته . آب بینی . خل . خلمه
 خلطه . ابزاری . آهیزش
 خلم - برکار کردن . برکار کردن . انداختن
 خلم - خروی
 خلم - جامه . پاداش جامه . شاد دادها
 خلعت - پاداش جامه . داد شاد
 خلعنی - خوسی
 خلف - پیمان شکن . نامازی
 خلف - پس . پشت سر - ایوار . سدیا هزار سال
 خلف - فرزند . فرزند خوب - از پس آینده .
 جانشین
 خلفاء - پیشوایان . جانشینان
 خلفس - پیشتر . پس
 خلق - آفریدن . آفرینش . مردم
 خلق - خوی . شیوه . روشن . سرشت
 خلقی - زنده . کهنه . پوشیده
 خلقان - زنده ها . کهنه ها . جامه های زنده
 خلت - آفرینش . سرشت
 خلل - رخنه . شکاف . گشادگی . تباہی .
 پراکندگی
 خلس . آب بینی . خیل . خل . خلمه
 خلن - خلمده . کمیکه پیوسته آب از بینیش
 بساید
 خلنگ . درونگ . مغید و سیاه
 خلوت . تفایعی . نهی
 خلود - جاویدان . پاییدن . همیشگی
 خلومص - سادگی . بی آلایشی . پاک . سره .
 نابس
 خلولیا . مالیخولیا . دیوانگ کم - بی شرسن .
 بیباکی
 خله . فرمان کشی . پاروی بکم رانی
 خله . خلیده . چون خار - بی خود . پاوه .
 هرزو . بیکاره
 خله . سماروغ
 خلیمه - کدو
 خلیج - شاخاب . شاخابه . شاخابه
 خلیدن . فرو رفتن . مانند سوزن . رسن شدن
 خلش . خلیدگی . خلنده . فرو رنده
 فرو رفته . رسن شده .
 خلیم - کیاه خشک و تر - دومو . موی سیاه و سفید

خفیدن . خفه شدن . شناسا کردن . نامی
 پسندیده - تپیدن
 خفیف - سیک
 خل . بسی خرد
 خل . آب بینس . خلم . خیل . خلمه
 ختل - سرکه
 خلاه - جای نهی . جایس . آبستنگاه
 خلاف - پیشوایان
 خلاقیق - آفریده شدگان
 خلاب . گل ولای . لجن زار . خلان
 خلاشمہ . آماز و زخم کلو و بینی
 خلاشہ . خارو خانات
 خلامن - رها . رهایی . رستن - ناب . سره
 خلاصه - ژاو . برگزیده . پاکیزه . گردیده - ناب . سره
 خلاصن - رهاییس . رستگیس
 خلاف - نادرست . انسان . اخشیج . کیاگن
 خلاف - لغزش . درخت بید
 خلافت - جانشینی . پیشواییس . فرمانرواییس
 خلائق کار - لغزشکار . نادرستکار
 خلاق - آفرید کار . آفرینشده . ایزد
 خلاقت - نم شدن . نابان شدن
 خلال - گرد اگرد خانه . پیرامون
 خلال - دندان افزیز - متنه
 خلال مک - بستیاج . گیاهی است خاردار از
 شاخه آن دندان افزید رست میکنند
 خلالوش . سور . غلغله . آنوب . خلاگوش .
 خلاش
 خلاندن . خلانیدن . خرانشاندن چیزی باریک
 و نوک تیز در تن فروکردن
 خلاوه . سرگشته . سراسیمه . دنگ . هاز .
 کلاوه
 خلبان . خله بان . هوانوره . رانده هواپیما
 خلته . دوستی . برادری . نیام نمایش
 خلچ . نام تیره ای از ترکان
 خلجان - پریدن پلک چشم . چنبش . نگرانی
 خلحال - پای بر نجن . پا ابرنجن . پارنجن
 خلخان . اشنان . گیاهی است
 خلده - همیشگی . پایاندگی . بهشت
 خلد بیون - بهشت بسالاترین . بهشت بیون
 خلسر . گیاهی است . کلول . بسله
 خلسم - روگس . جاور روگ
 خلیش . خلیدن

- خَمِير تُوش - شبب مایه - شبب تُوش
 خَمِير مایه - شبب مایه - خازه مایه
 خَمِير کردن - شیبانیدن - شیوانیدن - برشتن .
 خازه کردن
- خَمِيره - شبب - شیوه - روش - سرشت
 خَمِس - روز پنجم شنبه
 خَن - خانه - خانه زیرکشی - اینبار کشش
 خَنابزیر - خیارک
 خَنَام - اهرمن - بدکار
 خُناب - زهر باد - خنان - بیماری گلو
 خَنابنیدن - پیروی کردن از روی ریختند
 خَنَبَه - خم - خم بزرگ - گبد - تاغ - چخت
 دیوان
- خُنخنی - خواجه - نه مرد نه زن - بی هنایش
 خَنَج - ناز و کرشه - غنچ - شادی
 خَنچ - سود - هوده - بهمه - خنجه - خنچی
 خَنچَر - دشننه
 خَنچه - خشن - سود
 خَنچیز - بوی پشم سوخته - گز
 خَندان - از خندیدن
 خَنداَنَدَن - خندانیدن - بخنده آوردن
 خَنداَنَتَن - جای خنده و شوخی
 خَنَدق - خندک - کندک - کودا ل کو شهر با
 دیز - کنده
 خَند و تند - نز و زر - پراکنده - نارومار -
 ترت و مرت
 خَنَدَه - ناسازگره - بازشدن لبه از شادی
 خَنَدَه خوش - ریختند - خنده رسن - کسیله
 باو بخندند
- خَنَدیدن - خنده کردن - خنده زدن - خند از
 خَنَدَه رو - شکته در جاور خنده -
 خند اخند - خندان خندان
- خَنچَر - خوک
 خُشان - فرخنده - خجسته - خشنا
 خَنچَر - انگشت کوچک دست - کلیک - کالنج -
 کابلیچ - انگشت کهیین
 خَنَک - سود - خوب - خوش خجسته
 خُنکا - خوشا
 خَنَگ - سفید - اسب سفید
 خَنچَنچَر - اسب درونک - اسب خلنگ
 خَنور - آوند سفالین مانند کاسه - کوزه - سبو
 خَنَه
- خَلْمِش - گل ولای - لجن - سور - آنوب
 خَلْطِه - همیاز - شهر
 خَلْمِع - برکار شده
 خَلْلِه - جانشین
- خَلْق - خوگیر - خشنخو - سزاوار - شاسیه
 خَلْلِه - خوی - سرشت - مردم - افریده ها
 خَلْلِل - دوست - همربان - یکدل - دوست
 روپه
- خَم - کج - پیچ و تابدار - پیچیده
 آوند سفالی بزرگبرای سرکه با من
- خَب - خب - خن
- خَمَه - مُنْدَان - نام چاهی در مکه
 خَمَار - من زده - خواب آسود
- خَمَار - روپن - روسری - روپوش زنان - چادر
- خَمَار - من فروش
- خَمَاس - پنجهای
- خَمَاش - خانه - بیمه‌سده - دور ریختنی
- خَمَاشت - خراشیدگی
- خَمَان - کان
- خَمَانیدن - خمانیدن - خم کردن - خنبانیدن
 ادا در آوردن - خماننده - خمانیده -
 کنده - کج کنده - خمانیده -
 خ داده - کج کرده شده
- خُخَبَار - گلوله بزرگ - گلوله توپ
 خُخَبَار انداز - افزار جنگی است
- خُخَبَه - خب کوچک - خبمه - خبیره
- خُخَانَه - خانه خب - سرداد جای خب
- خُخَهَه - خبیدن
- خُخَر - من - مستی آور - نوشابه مستی آور
- خُخَرَه - خسب - خب - خم
- خُخَرَه ای - خبس - خمس
- خُخَرَهی - مستی آور - نوشنده - من خور
- خُخَس - پیچ یک - یک پنجم
- خُخَسَه - پیچ - شمار پیچ
- خُخَسَه مترقه - پنجه دزیده
- خُخَسَه - افسرده - بیمهوش - خاموش
- خَمَ وَجَم - ناز و کرشه - لم - راه کار
- خَمَوش - خاموش - بیمهوش
- خُخَول - کنما
- خَبَیَزه - دهن دره - پاسک - پاشک
- خَبَیدن - خم شدن - کج شدن - دولاشدن
- خَمَیده - خم شده
- خَمَیر - شبب - خازه - آرد و آب آمیخته - برشته خنیا - سرود - آوار

خوازه . خواهش
 خوازه گر . خواستار . خواستگار
 خواست . خواهش . آهندگ
 خواستار . خواهنه . خواهان . خواهشگر -
 میانگیر - ورفشان
 خواست برق . برگرفتی یافتن در دادگاه
 خواستگار . خواهان . خواهنه
 خواستگاری . گفتگو کردن برای زناشویی - زن
 خواستن . خواهش کردن . دوست داشتن .
 فرا خواندن . خواهیدن
 خواهش . آزو . درخواست . گرایش
 خواهان . خواهنه . خواستار
 خواسته . خواهش کرده . گرایش نموده . دارای
 خواسته . آججه که بر سر آن سفیره شده است .
 در زبان زد داد گستره
 خواه . بخواه و خواهنه هم آیند . چون :
 آزاد بخواه . بد خواه . داد خواه
 خواص - برگزید گان . مونه ها . نزدیکان .
 بزرگان
 کُوام - برگیمه خرم‌فروش .
 کُواطر - یاد ها . یاد بود ها . اندیشه ها .
 اندرونها . یاد گارها . دلها
 خواستان . خواسته . زکاب دان . آئمه دان .
 آمده دان
 خوالیگر . آشپز . خوانسالار . خوالکر . خوانگر
 خوانیگر
 خوان . خروان
 خوان بایه . دستارخوان . خوان پایه
 خوانگه . تبنگ . تنگان
 خوانچه نز . نمار آذتاب
 خواندن . از روی نوشته گفتن - بهمنی خواستن
 خواننده . آوازه خوان
 خوانده . خوانده شده
 خوانده . کسیکه ازاو آند او و داد خواهی شود
 خوانا . خوش‌نوشته
 خوانندگی . آوازه خوانی
 خوان . بخوان و خواننده هم آیند . چون : روز
 نامه خوان . آوازه خوان
 خوانسالار . سرست آشپزخانه . خوالیگر .
 خوانسار
 کُوانین - بزرگان
 خواه . بخواه

خُنیاگر . آوازه خوان . نوازنده
 خَنیدن . پیجیدن آواز رکوه یا گربابه
 خَنیدن . نامی شدن . بلند آوازه
 خَنیده . نامی . پسندیده . ستوده
 خو . خوی . سرشت . نهاد . شیوه
 خوگرفتن . خوکردن . پای بند کش شدن
 خو . گیاه خود رو . گیاه هرزه کیدن
 خو . چوب بست . خواه
 خواب . جاور آسا بردار جانوران که پیوسته با
 از کار افتادن سترسای آشکار میباشد
 ناساز بیدار . خواب
 خواب آلد . خواب دار
 خواباندن . خوابانیدن . خواب کردن .
 خسبانیدن
 خواب بند . با نیروی انسون خواب کردن .
 خواب بستن . خواب بیدن .
 خوابگاه . جای خواب . تخته‌خواب . خوابستان
 خواب گزار . کسیکه خواب را سفرنگ کند
 خوابانک . خواب آلد . خواب رفته . خوابدار
 خوابنیده . خوابانیدن . خواب کردن .
 خوابانیده
 خوابس - خها . خنبها . سبوها
 خوابیدن . بخواب رفتن . آرام شدن . خفتن
 خفتشیدن . خسبیدن . خسپیدن
 خوابیده . بخواب رفته . آرام گرفته
 خوابین - بانوان . خاتونها
 خواجه . خاوند . بزرگ . توانگر
 خواجه . مرد بی خایه
 خواجه ناش . همخواجه . دو نوکر که یک
 خواجه داشته باشد
 خواجه سرا . نوکری خایه
 خوار . بست . زیون . کوچک
 خوار خوار . بیمهوده
 خوار . بانگکاو یا گوسفنده
 خوار - سست . نرم . ناتوان
 خواربار فروش . کالای خوراکی فروش
 خوان - بیرون روند گان . بیکانگان . بیرونیان
 بیرون شد گان
 خوارکار . مستکار . خوار گننده . خوارکاره
 خوازه . چوب بست . چوب بندی بلند - گبد
 ناغ پیروزی . چوست چراغانی و آذین
 بندی

- خواهان . انداده گر . دادخواهی کرده - خواهان . خواستار
 خواهش . همینه . درخواست . گزاش . خواهه
 خواهشند . خواهشدارنده
 خواهشگر . خواهشکنده . ورفشان .
 خوب . نیکو . پسندیده . ناسازبند .
 خوشگل . خوشگل . نکوروی
 خوبخین . موبیا
 خوبله . خله . نادان . کون . پخمه
 خچ . افسر خروم . تک گوشت سخ روی
 سر خروم
 خچ . گل افسر خرمون - ترک للاهخود - پهرجم
 مر نیزه
 خود . کلام آهنی . خوده
 خود . نمار بین گوینده و شونده چون خود
 من . خود نما . خود او
 خود . خویش و خویشن - نهاد هر چیز ناساز
 پیگانه
 خود آرا . خود زیبا نا
 خود آرای . خود آراستن . خود نمایی
 خود بین . خود را دیدن و دیگری را نخواستن
 خود برست . خود خواه
 خود خواه . خواهش خود
 خود داری . برد باری . شکیابی
 خود رو . هرزه
 خود رو . آنجه بخودی خود راه برود
 خود سازی . خود آراستن . خویشن سازی
 خود ساخته . آنکه خود را برای کارها آماده
 کرده
 خود ستا . آنکه کردار خود را بستاید
 خود سر . خود رای
 خود سری . سریجن از فرمانبرد اری
 خود فروش . خود نما . خود ستا - بد کاره .
 رومیس
 خود کار . دستگاهی که خود بخود کار کند
 خود کام . خود کامه . خود سر
 خود کامی . خود کامگی . خود سری
 خود کنسن . خود را کشتن
 خود مختار = خود سر . خود گزیننده . خود
 گزین
 خود نما . خود ستا
- خود نویس . گلک که بدون زدن در خوالستان
 بنویسد
 خور . شاخه ای از دریا
 خور . خورشید . هور - بخور
 خور آبه . ریگارکه آب را بخورد . راه گریز آب
 خورا . سزاوار . در خور . شایسته
 خوراک . خوردنی . زجال
 خوراندن . خوانیدن . وادر بخوردن کردن
 خورانده . بدیگری . بخوراندن
 خورد . خوراک
 خوراندن . فود ادن خوراک در گلو . خورنده :
 کس که بخورد . خورده . از گلو
 فورفته . خوردنی . خسراک . خور
 بخورو خورانده هم آیند . چون :
 می خور . مردم خور
 خورش . خوراک . خوردنی . خورش
 خورشید . هور . هور نید
 خورنده . سزاوار . در خور . اندر خورنده
 خورنیق - خورنده . خورنگه . خورنکا . خورنگاه
 کاخ . کوشک . خوراک فرز
 خورنگاه . خوردن گاه . ناهار خوری
 خورنگاه . خورنگاه
 خوره . بخورو نابود کن - بیماری است
 خوره . بیرون . فروغ . غفره . بخش . بهره
 خوره سین . نیکوی . فرجام خوش آن دنیا
 خوسانیدن . خیسانیدن
 خوست . خشگی میان دریا . آبسکون . ابخت
 خوش . نیکو . خوب . شاد
 خوشا . چه خوش . چه خوب
 خوشاب . خوش آب . آبدار . ترو تازه
 خوشامد . خوش آمد . سخن خوشنود گفتن
 خوشامد گفتن . چرب زبانی . خوش آیند گفتن
 خوشامد گویی . چاپلوس . چرب زبانی
 خوشانیدن . خشکاندن
 خوش آیند . پسندیده . شایسته
 خوش خرام . خوشتران
 خوشخو . خوشتران
 خوشدل . شاد . شادمان . خوشنود
 خوشرو . خوب چهر . خوشگل . خندان . خنده رو
 خوشگل . نیبا . دلربا
 خوشگوار . خوش مزه . گوارا
 خوش مزه . نیکو مزه
 خوش منش . خوش خو . سازگار

- خوی زده • خوی آلد
خوبید • گیاه تازه • جوپا گدم نارس
خوش • خود • خودی • خویشن
خوشا ن • بستگان
خوشاوند • خویش
خویشن • خود • خود گس • دم
خویشن دار • خود دار • برد بار • شکبایا
خویشکاری • خود کار بودن • کوشش • پشتکار
خس • زه • و • خوب • خوش
خسی • خوشا • آفرین
خهر • خانه • جایایه • پایگاه • بزم • میعنی •
جا
- خهل • خوهل • کج • خوهله • ناراست • خمه
خوهلک
- خیابان • راه گشاد و سوار میان شهر یا با غ
خیار = گریش گزیده کار - نیکوکار
خیار • بیوه است بستانی
چهار گنجیر • کونه ای خیار • خیارزه • خیارشنگ
خیارشور • خیار در آب نمک نگاهداری شده
خیارزک • آهاس و آب سه در رنگ
خیاره • کنگره • دندانه
خیاره دار • دندانه دار
خیاط = دوزنده • دز رزی • دز زیگر
خیالکت = درختن • دوزنده کی • دز زیگری
خیال • پندار • گمان • اندیشه • سمراد • سمرد •
سموان
- خیام - خرگاهان • چادر رها
خون آلد • خون آلد • خونی
خونبار • خون بارنده • آغشته بخون • خون چکه
خون بها • تاوان • بهای خون - پولیکه کشنه
خیانت - نادرستی • دغلی • ناراستی • پیمان
شکنی
- خیاور • فیاور • کار • پیشه
حکیمت = نا امیدی • بی بهره کی • زبانکاری
خیتال • دروغ • شوخی • گواه
خیستن • خعیدن • خیده • کج • خم شده -
پشم و پنه زده شده
- خون گرفتن • گرفتن خون • ریگزدن • خون گشادن خیر = خوبی • نیکوس • دارایی
خونگم • هر جانوریکه خونشگم باشد • میزان • خیر • کل شب برو • کل همیشه بدار
خیر • خیره • سرگشته • حیران • هرره • بیهوده
خیر خیر • بیهوده
- خیر - نیکوکار • بخشندگه • نواخته
خیرات - نیکوکیها • نیکی • نیکیی • نواخته ها
خیر اندیشه = نواخت اندیشه • نیکوکار
خیریده = بنواز • نیک کن - نیکوکار
- خوشنام • نیک نام
خوشنیش • خوش جای نشین
خوش بیگوش • خوبیش • خوش نگاه
خوشنما • خوب رو
خوشنوا • خوب آواز • نیک نواز
خوشنود • خشنود
خوش نویس • خوب نویس
خوش و عده = خوش نوید • خوش بیمان
خوش وقت = خوش گاه • شادمان • شاد
خوشوقت = شادمانی • خشنودی
خوشه • چند دانه بهم پیوسته جون خوشه گدم
خوشه انگور
خوشه چین • چیننده خوشه
خوشیدن • خشکیدن • خشک شدن
خوض = فروختن در آب - به اندیشه فرو رفتن •
اندیشیدن
- خوف = ترسیدن • بیمناک شدن • ترس • بهم
خوفناک = ترسناک
خوک • جانوری است رام شدنی تنومند
خوکجه • خوک هندی
خوگر • خوگرنده • خوگیر • خوگاره
خوله • نهی • ناسازبر
خون • آب مایه ایکه در رگها میدود
خونایه • خوناب • خون و آب • اشکخونیں
خون آشام • خون آشامده • خونخوار • سنگل
سنگار • خونبریز
- خون آلد • خون آلد • خونی
خونبار • خون بارنده • آغشته بخون • خون چکه
خون بها • تاوان • بهای خون - پولیکه کشنه
بیاز ماندگان کشته شده میدهد
- خونخوار • خون آشام • خونبریز • سنگل
خونخواهی • کهنه تویی • کشتن بجای کشته
خواتن
- خونسرد • بُرد بار • آرام
خون سیاوش • نیره کیا هنی است
خون گرفتن • گرفتن خون • ریگزدن • خون گشادن خیر = خوبی • نیکوس • دارایی
خونگم • هر جانوریکه خونشگم باشد • میزان • خیر • کل شب برو • کل همیشه بدار
اخوشنخو • خونگیر • رگن
- خونی • کشنه • وابسته بخون • آغشته بخون
خونین • خونی • خون آلد • آغشته بخون
خوکل • کج • ناراست • خوهله • خمه •
خوهلک • خوهلی
خوی • (خ) آب تن (عرق)

- خیرخواه = نیکخواه = نوازنده
 خیسیدن = خیس شدن = ترشدن = خیسیده
 خیس شده = ترشده = آیدیده
 خیش = کاو آهن
 خیشخانه = خانه تایستانی = خیسخانه = بکر
 خیشم = بیخ بینس
 خیشام الجبال = پیشترنگ های کوه
 خیوط = رشته = گله شتر منع = گره = ملخ
 خیط ایپھر = سفیدی بامداد
 خیط آسود = سیاهی شب
 خیط الرقه = مفتر تیره پشت
 خیل = مشگ
 خیکجه = خیل کوچک
 خیل = گروه اسبان = گروه سواران = گروه
 خیلناش = همگروه = همگن
 خیلاه = خود پستنی
 خیلی = بسیار = فراوان (گرفته شده از خیل تازی)
 خیم = خروی = سرشت = بد خوی = دیوانه
 خیم = چرک چشم = شکمبه و روکه = کاو و توسفند
 پیغ = کوچ
 خیم = خرگاه ها = چادرها = سراپه
 خیمه = چادر سایبان = خرگاه = سراپه
 خیمه شب بازی = چادر شب بازی
 خیمه گاه = چادر گاه = سراپه گاه
 خیمو = آبدهان = تف = خیرو = خدو
 خیسور = نیکیها
 خیسوط = رشته ها
 خیول = گروه ها
 خیومایه = تف مایه = خدو مایه
 خیسوی = نقی = خدویسی
- خیوه گ = گستاخی = بن شرمی = سرگشتن
 جاور چشم که بد و زد به یک چیز
 خیوه شدن = از روی شکفت جیزی چشم
 دوختن
 خیوه سر = خود سر = گستاخ = بن برا =
 بیباک = پریشان
 خیوه گش = ستفکار = بیباک
 خیروی = گل شب بویا همیشه بیمار = پیشخانه
 ایوان
 خیوت = بَرْتَرِی = نوکپی = خوب
 خیز = جَسْت = بَجْهِش = بلندی چُور = چُخت
 خانه یا دیوار
 خیزاب = کوهه آب = خیزاب
 خیزانیدن = خیزانیدن = خیزدادن = جهاندن
 خیزیدن = خیزدن = شرخون = لخزن
 جهیدن = خیزبرداشتمن =
 خیزنده = جهنده = خیزان =
 خیزنده = خیز = برخیز =
 و خیزنده هم آیند = چون = شب
 خیز = سود خیز = بامداد خیز
 خیس = تَر = با آب = پر آب
 خیسانیدن = خیسانیدن = خیس کردن = ترکدن
 خیساننده = خیس کننده = خیس
 شده = خیسانده



- د . . ذات هشتم از الفبای پارس کاهی بجای داد . سزا - بخشش - فریاد - بهره - سال - آن ت و گاهی نمی نشیند . مردم من چون . (زود شت زرتشت) (گبده کتبذ) دادا . دده . دد . جانور درند . داده - بیماری . رنجوری داده الامد - خوره داده الشعلب - گری . ریزشمو داده الکهه - رختن پوست . پوسته پوسته شدن داده الذب - پرخوری داده الفیل - واریس داده الكلب - راز . بیماری گزیدن دایر . پایدار . کردند . آباد . ناسازی بران دایره - پرهون . چنیز . کرد مرکز دایره - کیان شعاع - پرتسو قطر - نیمنده محیط - پیرامون سطح - رومار دایرة المعارف - فرهنگستان دائم - همیشه . جاوید . پایدار دائم - پستانکار . وام دهنده دائم . برادر مادر . کاکو . کاکویه داب - خوی . روشن - شهر . پایگاه . پایه راپه - چهارپا دائم . پرسنلو داتوره Datura ناتوره داچهک . کوشواره داچخر - لغزنه داچل . داهول . داهل آنچه که شکارگ برای بدام اندختن شکار بیاراید داچل = درون . اندرون . در آینده داچلی چ درون داچم . روزی . خورش داچیدن . جد اکرن . نگه بچیزی اند اختن دیده ورشدن
- دادگاه بخش . دادگاهی که به دادخواهیها کوچک رسیدگی میکند . دادگاه سازش دادگاه شهرستان . دادگاهیکه به بزه های کوچک رسیدگی کند دادگاه استان . دادگاهی که به بزه رسیدگی کند دادگاه جنایی - دادگاه کهمکاران دادگر . داد دهنده . دادگهنه

- دارالخلافه - پیشوائنشین
 دارالخلد - سرای جاوید - آن دنیا
 دارالرضاه - شیرخوارگاه
 دارالسلام - بهشت
 دارالسلطنه - پایتخت
 دارالشقا - بیمارستان
 دارالشوری - کنکاشستان
 دارالصفا - خانه خدا
 دارالضرب - پرمسرا
 دارالضیاء - مهمانخانه
 دارالطباء - چایخانه
 دارالعجزه - نوانخانه
 دارالغفار - خانه فرب - نمارازگیتی
 دارالفنون - دانشگاه
 دارالقرار - سرای جاوید - بهشت
 دارالقفا - دادگستری
 دارالقامه - جای خاکروبه - جای کرد آمدن
 دارالمجاهین - تیمارستان - دیوانه خانه
 دارالمساکین - گداخانه
 دارالملعین - دانسرا
 دارالملک - پایتخت
 دارالتعیم - بهشت
 دارالولکام - خانه نمایندگی
 دارباز - بند باز - زمن باز
 داربُر - دارکوب
 داربُزن - دارازنی - پناهگاه - پستی
 داربَست - چوب بست
 داربُوی - سند هان چوب یا شاخه انجوں که خوشبوی
 است
 دارپژمان - چوب درختی که از آن رنگ من میگیرند
 دارتُو - دُزده
 دارجین - دارچین - درختی است که پوست آن
 خوشبو است
 دارخال - دارخور
 دارخور - درخت میوه که پیوند نشده باشد -
 دارخال - دان خال
 داردان - تخدان - زمینی که درخت بکار رند که بجا
 دیگر بشانند
 داربُرد - زیجوه
 داربُشکنک - دارکوب - داربر
 دارفلل - نفلل فرنگی
 دارکوب - پرندگه ایستکوچک - داربُر - دارشکنک
 دارو - آنچه برای آرام ساختن درد و بیهوی بیمار
- دادگستر . دادگر
 دادگستری . جای داد
 دادن . سهردن . دهش . بخشندگ . دهنده
 کسیکه مهد هد . داده . داده شده
 بخشیده شده
 داده و دهنده هم آیند . چون : روزی ده
 شیرده . فرماده
 دادنامه . رای دادگاه
 داده . دده
 داده و هش . بخشش
 داده و . دادگر
 داده وند . برابر . یکسان
 داده بار . دستیار . دادستان
 دار . درخت . چوب راست و بلند . تیر
 دار . چوبه داربرای کشتن بزه کاران
 دار - خانه . سرا . دارین - دوسرا
 دارا . دارنده . توکاگر . ناسازنادر
 دارا . نام است
 دارایی . حواسه . کالا . سرمایه
 دارایی . دستور خانه باز
 دارایی . میوه ایست از گونه نارنجها
 دارات - خرمون ماه - میدان . جای -
 خانوار . در غال . (فرون داره)
 دارات . فر . شکوه . خیر . یاگاه . جولان
 داروگیر
 داراشکه . مایه زهری از آمیزش جیوه و مرگ مویش
 داراشکه . دارای شکوه
 دارافین . پناهگاه . پیشنهاد . تاریخ
 دارالاماره - کاخ فرمانروا . فرمانداری
 دارالامان - جای آسایش . جای بین پروایی .
 بین بینی
 دارالانشاء - دیپر خانه
 دارالایاثم - پرورشگاه
 دارالیزار - دوزخ
 دارالتأدیب - فرهنجه سرا
 دارالترجمه - چشم خانه . فرزه خانه
 دارالحدث - آشنایی
 دارالعرب - شهر دشمن . سرزمین دشمن .
 نبودگاه
 دارالحنن - خانه اندوه
 دارالحکومه - فرمانداری

- دارلبر . بیزندانه دار
دام . جانور رام . خانگی . چون گاو و گوسفند
اسپ شتر
دام پروری . نگاهداری و پرورش دام
دام . تله . بند . کمند . جال . پیشند
دام = پاینده . دراز . ستون
داماد . شوهر دختر
دامادشدن . زن گرفتن
دامان . دامن
دام پرشهک . پژوهشکاریابان
دامدار . نگاهدارنده دام
دامغول . دیوگول . برآمدگی زرسپوست . گره
(غده)
دامگاه . جای دام
دامن . دامان . بخش پایین جامه
دامن . کاره . چون: دامن کوه . دامن دشت
دامن آلوه . بد نام . بد کاره
دامن برافشاندن . رفت . کنج کردن . ناپذیرفتن
پرهیز کردن
دامن زدن . آتش افروختن . کلک به ستیزه کردن
دامن کشان . خرابیدن . پاناز رفتن
دامنگیر . گرفتار . بر جاماندگی
دامنه . بیماری است - پای کوه - کاره
داموز . سبد . سله . زیبر . پاروب
دامیار . شکارگر . دامس
دامیاری . شکارکردن
دامیدن . بالا رفتن . بروزیر چیزی شدن . برا بر
چیزی شدن
داغ . نشان . لکه . که برین با آهن نتفت بگذراند دان . دانه . هسته . تخم گیاه . تخم میوه
داغدار . دارای داغ . داغدیده . سوکار
داغدیده . دل سوخته از مرگ کسی
داغان . پراکنده . از هم پاشیده
داغسر . دغسر . سربس مو
داغگاه . جای داغ کردن چهاریابان
داعول . نایاک زاده - فریبکار
داغینه . آهن نتفت برای داغ کردن - کهنه .
فرموده
داغس . کهنه . و بجای چیزی
داغیفع - دور کننده . پد افتد
دال . پرنده شکاریست
دال - راه نماینده . رهنا
دالان . راهرو سرپوشیده . دهلیز . بالان
دالان دار . سرایدار . شاگرد دبستان

دُبَّ	خرس	دانشجو	جویای دانش · شاگردانشکده
دُبَّ - خزیدن	- کمنگ - نیوتش · کایش	دانشرا	سرای دانش
دُبَّ آصَفَر	- ستارگان هفت براز ران کوچک · هفت	دانشرای مقدماتی	دانشرای نخستین
اورنگ		دانشرای عالی	دانشرای والا
دُبَّ اکبر	- ستارگان هفت براز ران بزرگ · هفت اورنگ	دانشکده	آموزشگاه ارجمند
دُبَّاغ	- پوست پپرا	دانشگاه	جای جند دانشکده
دُبَّاغت	- پوست پیراستن	دانشگر	دانشور · دانشمند
دُبَّاغی	- پیراستن پوست	دانشمند	دانشور · دانای دارای دانش · دانشوند
دُبَّدَبَه	- آوازه · بزرگ · بانگس چهارپایان -	دانش	دانش
	بانگد هل بزرگان	دانشنهام	کوهی نامه دانشگاه
دُبُّر	- پس · پشت - کون	دانشور	دانشند
دُبُّس	- دوشاب · شبهه	دانشوند	دانشمند · دانشور · دانا
دُبستان	- آموشگاه نوآموزان	دانش	دانشمند · دانشور
دُبِنگ	- کودن · گیج	دانق	دانگ · یک ششم
دُبُوس	- گز · چودست ستر که سر آن گره دار باشد	دانک	هرگونه دانه ازماش مرجمک ·
دُبُور	- بار باختزی	گند	جو
دَبَّه	- لورانک · آوند چوب جای روغن	دانکو	دانک · آش که با هفت دانه درست
دَبَّه	- لورانک باروت	کند	
دَبَّه	- کونه ای پارچه نخی - هرجیز نم کوشه	دانگ	بخش بچمه · یک ششم هرجیز خانه
دَبَّه	- نویسنده - آموگار بیرونستان	با زمین	
دَبَّه	- دفتر	دانکاه	بخش از هزینه گردش
دَبَّه	- آموشگاه	دانه	هسته · تخم کیاه · تخم گبوه · چینه
دَبَّه	- دپارتمن	پرندگان	
دَبَّه	- Département	دانسی	نژد بیک - پست و فرمایه
دَبَّه	- دوثار · جامسه · روپوش	داو	بار · پستا - خواهندگی - چینه · زیده
دَبَّه	- تاریکس	داوطلب	دادخواه · دادخواه
دَبَّه	- زمین سخت	داودادن	پستادادن
دَبَّه	- چیلچ - ماقایان · مرغ خانگی	داودی	وابسته به داود پیامبر - آوای داودی
دَبَّه	- دجال - بسیار روغنکو · فریشکار	داودی	کونه ای کل درشت و پیور
دَبَّه	- دجاله - گروهی مردم	داور	کسیک داوری کند
دَبَّه	- دجار · گرنتر - برخورد ناگهانی	داورستان	داورگاه · دادگاه
دَبَّه	- دختر	داویدن	خواهندگی کردن · دادخواهی کردن
دَبَّه	- دختر	داوری	میان دوکش داد کردن
دَبَّه	- دخ	داهل	داهول · دام
دَبَّه	- دود	داهی	زیر · هوشیار · دانا · با هوش ·
دَبَّه	- دود	تهز هوش	
دَبَّه	- دودهای · دودها · نتون · تنبکو	داهیه	بسیار زیرک - کار سخت و دشوار
دَبَّه	- درگیری · دروپوش · میانجی کری · نَر	داهیم	دahim · دام · دیهم
دَبَّه	- آیندگی · پناهندگی	دای	چینه · دیوارگلی
دَبَّه	- دخت · دختر	دایکانی	دایکی کردن · دایه بودن
دَبَّه	- دختر	داهمه	زنی که پچه دیکی را شیر بدهد ·
دَبَّه	- فرزند مادینه · دوئیزه · دخت · دخ	پرستارزن	تایه
دَبَّه	- نادختری	دآب	خوی · منش · خمیر
دَبَّه	- آغاز · نخست - دستلاف · کارکوش -		
دَبَّه	- تیره · تاریک		

دRAM Dram نمایش . نمایشنامه . داستان دراماتیک Dramatique داستانی
 دَرَآمد . درآمد . سود . بهره
 دَرَآمدن . درون شدن - بیرون آمدن
 دَرَاندن . درانیدن . پاره کردن . چاک دادن
 دَرَاننده . پاره کننده . چاک دهنده
 درایت - داستن . آگاهی . دریافت
 دراییدن . گفتن . سخن سردان . آواز کردن
 دراینده . گوینده . درای . بدر
 اییدن . بکری و دراینده هم آیتد
 چون : هرزو درای . باوه درای
 درب = در . دربزگ . دروازه
 دریا . دریای . درایست . دروا
 دراختن . باختن . ازدستدادن
 دربار . بارگاه . کاخ پادشاهی
 دربان . نگبان در . دروان
 دریای . دریا . دروا . درایست . درایسته
 نیاز . ناچاری
 درایستن . بایابون . بایسته بودن . ناچار بودن
 نیازمند بودن
 درجه . درجه
 دریدر . آواره . بی خانمان
 دربُدن . روون . باخود بردن
 درست . درسته . یکجا
 دربند . کوچه بُن بست . دردار . راه باریک در
 کوه . دره . در
 درندان . بستن درها . جاور بسته بودن درها
 دره . دره . دره . درین . پنه . پاره
 دریس . پینه . باره . نکبارچه که برپارگی بدویز
 دریی . دریه
 درمه - نازیانه - خون - شیر آشامیدنی .
 فروانی شیر
 دره = مروارید درشت
 درفلالع = مروارید افسر
 در - نگاشتن - پیچیدن چیزی در رون چیز
 دیگر
 درن - گوهردان . کارسان
 درجات = زنه ها . پنه ها . پایه ها - خُبر جا
 پاکاها
 درجه = زنه . پنه . پله - خیر . پایگاه
 درجه بندی - زنه بندی . پنه بندی
 درجه دار = خُبردار . زنه دار . پنه دار
 درجه . درجه

دَخل = درآمد . سود . بهره
 دَخل = وابسته (چون کتاب تو دخلی به کتاب
 من ندارد) میگوییم کتاب تو وابسته به
 کتاب من نوشت . بَرْتَری
 دَخَّسَة = فرب دادن . گول زدن - دشواری
 دَخَسَه = سداد . زیر زین . خانه زیرزمینی
 برای مردگان . گور . دخشم
 دَخَوْ = دهخدا . که خدا . مرد ساده
 دَخُول = درآمدن
 دَخْل = پناهنده - درآمده
 دَد = جانور دنده . ناسازدام
 دَدَه = دد
 دَدَه = (ترکی) اپدر بزرگ . گفت پیر
 دور = درون . اندرون . گاهی در آغاز واژه در
 میاید و چم آنرا اندکی . دگرگونی میکند
 چون . درآمدن . دربردن
 دور . آنچه که برای بازیستن بلکار میرود . چون
 درخانه . در چمدان
 دور = مروارید درشت
 دَرْتَه = مروارید یکتا . یکدane مروارید
 درا = درای . زنگ . زنگیزگر کردن چهار یا یان
 دراج = بور . چرب
 درآجه = دوچرخه
 درادوزا . بیرون بدوز . دراننده و درزنده .
 دانا . کارآزموده
 دراوی = ستارگان
 دراز . بلند . کشیده
 درازکشیدن . روی زمین خوابیدن و پها را دراز
 کردن
 درازا . درازی . کشیدگی . ناساز پهنا . ناساز
 سنترا . درازنا
 دراز خوان . دستار خوان بلند . گندوری
 درازدست . کمیک دستهایش راز باشد - چبه
 و فیروز
 درازدست . نورگرس . بیازش
 درازکوش . خسر
 درازنا . چهارکوش ایکه دویر آن برابر و درازتر
 باشد (استطیل)
 درازی . بلندی . درازا
 دراست = خواندن . آموختن
 درآمده = جامه بلند
 درآفتادن . کشمکش . درگیری
 درآگ = نزابنده

د رفتشن . گریختن . گشختن . گهخته شدن
 دزز . شکاف . شکاف باریک . جای دوخت
 دزند . موزن
 دزه . پشته گیاه . پشته همیه . آمنه
 دزی . جامد دوز
 دزیگر . دزی . دزیگری
 دزم . پخش آموزش . آموزش . آموزه
 دراختن . سازش کردن . باهم ساختن . سازگاری
 کردن
 درسار . درگاه . پرده درخانه - دیوار جلو در
 خانه که سرای دیده نشود . درماره
 در شهر دن . راه را پیمودن و پیامان رسانیدن
 درست . نشکسته . همان . بن آن - استوار
 درستان . هاگردانه
 درستک . کوچک درست - زرمیخ درم . پول نز
 درستکار . درست کردار . کس که کار هایش از
 روی راست و درست باشد . بابک
 درسته . چشم پوشی . پخشش . آموزش . درمه
 درشته
 درسته . نشکسته
 درش . پایگاه اسباب . جایگاه اسباب
 درشت . رخت . ناهموار . زیر
 درشتگی . ناسزا گویی . سخن درشت گفتن
 درشتی . بزرگ درگچایش - زیری . ناهمواری -
 تند خوشی
 درشت بافت . زیر بافت
 درشخو . تند خو . بد خو
 درشن . درآمدن . بدرون شدن . بکاری سر
 گرم شدن
 درشگه Droschke (از روسی گرفته شده است)
 گرد و نه که با اسب کشیده میشود
 درشگه چی = راننده درشگه
 درصد = درسد . از سد
 درع = زره . جامع جنگ
 درغال . آسوده . آسودگی
 درغاله . کشادگی میان دو کوه . راه از میان کوه
 درخش . سینخ نوک تیز برای چم دوزی
 درخش . پرجم
 درخش کاویان . اخت کاویان . پرجم
 درخشن . درخشن . لرزان . درجاور چنیشو و
 خوشی
 درخشی . وابسته به درخش - نمار از نامی . نامی
 از بدی یا خوبی

درخانه باز . کشاده دست . پرآمد و شد
 درخت . دار . هرستنی بزرگو متبر
 درختستان . جای پر درخت . بیشه . باع
 درختکاری . درخت کاشتن . نهال کاری
 درخت سنبه . دارکوب
 درخش . (برق) فروغ . روشنی . درخش
 درخشن . روشن . نایان . درخشنده .
 رخشن . درفشن
 درخشش . درخشیدن . پرتو . فروغ
 درخشیدن . پرتو . روشنایی . پرتو افکن
 تابیدن (برق زدن) تابیدن .
 درخشیدن . درخشش . فروغ
 درخشنده . تابنده . پرتو افکن
 درخشن . درخشنده .
 تابندگی . درخشن بودن . فروغ
 داشتن . روشن بودن
 درُخُف . منگسیاه . کبی سیاه . مگن سیاه
 درخواست . خواستن . خواهش . درخواه
 درخواه . درخواست . خواهش - بازخواست
 درخور . درخورد . مسازوار . شایسته
 درُد . رنج . ناخوش . بیماری
 درد . ته نشین . لرد . لای . لرد آشامیدنیها
 دردا . درغا . آه . افسوس
 دردا = بن دندان . بن بی دندان
 درداب . دستنبو
 دردار . سفیدار . درخت پشه
 دره آشنا . دره مدن - کسیکه از دره دیگری
 آگاه باشد
 دردانه = دانه مروارید . یکتا مروارید
 درد چین . دلسرور . اندوه خوار . دردستان
 درد خوار . بیتنا . نادار
 درد خوار . دردی خوار . درد آشنا - دردکش
 مس ساز
 درد زده . درد مدن . درد زد . ناتوان
 دردستان . درد چین
 درد سر . بیماری سر - رنج . دخشن . کار
 دشوار
 دردگش . مس ساز - درد آشام
 درد مدن . بیمار . درد زده . درد آشنا
 دردناک . درد دار
 درُر = موارید ها
 دررسیدن . رسیدن . ناگاه رسیدن . بهنگام
 رسیدن

- درخشیدن • درخشیدن • پرتو افکندن • تابیده • درنوردیدن • درهم نوشتن • درهم پهچیدن
 تابیدن • چنبیدن • لرزیدن •
 درخشیده • درخشیده • لرزیده
- درق - سخت
 درقه - سپر • سپر از بیوست کامپیش یا کرگدن
 درقی - گره زیر گوشی
 درک - ویرد ریافن • بی بردن • ویرا •
 دریابنده •
 درک - تنه • گودی • ته دوزخ • ته دربا
 درکار • بایا • باسته - درباره
 درکارکس • درباره کس
 درکه د رکارت - ته • نشیب - اشکوب دوزخ
 درکوهی • سنگ است بسیار سخت و بر بها
 مرواریت کوهی
 درگاله • دنگله • چیکده • بین بسته آب بر
 ناودان
 درگاه • جلو در • آستانه • پیشگاه • درگاه
 درگذشت • مرگ • مردن - چشم بوشی
 درگز • درود گز
 درگفتن • آشنگرفتن • سونشتن • گرگرفتن • هنایش رکدن
 درگه • درگاه
 درگیر شدن • آغاز شدن زد و خورد
 دزم • پول سیم برای برینت ریال بوده است
 درما • خرخوش
 درمان • چاره • چاره بیمار
 درمان پذیر • چاره پذیر
 درمانشدن • ناتوان شدن • بیجاره شدن • فرومانشدن
 درمانده • بیجاره • ناتوان • درد مند
 درماندگ • بیجارگ • ناتوانی • تنگ سقی
 درمانگاه • بیمارستان کوچک
 دزم خرد • زر خرد • بنده • کبیز • برد
 دزم سرا • جاییکه معنی دم بزنند • پول بسازند
 دزم سنج • دم گزین • کهبد • زرشناس
 درمنه • گیاهی است بیابانی و خود رو و پیشگی
 درنا • پرنده ایست روا گوشت
 درنده • از دردیدن • باره کننده
 پر زنگ • آواز زنگ - دیر کردن • آهستگی
 درنگکردن • دیر کردن • ابستان
 درنگ • اهست • دیری • سستی
 درنگکردن • درنگکردن • دیر کردن • ابستان
 باز ابستان
- دره • راه میان دو کوه
 درهشت • داد • دهش • بخشش
 درهم • آمیخته • آشته • سوربه
 درهم شدن • آمیخته شدن • آشته شدن •
 افسرده شدن
 درهم کردن • آمیختن

دَرْهَم = درم - بول پیشین برای بریک ریال
 دَرْهَم = وابسته به در یا دربار = درباری -
 یک در
 دَرْهَم = دری . وابسته به دره = درهای . کلک
 دَرْهَم = دری . کلک کوهی
 دَرْهَم = زیان پارس که پس از زیان پهلوی
 شیوه شده است و یا کی درگرفتی
 بجههه کنون در آنده است
 دَرْهَم = روشن = درخشن = کوک دری -
 ستاره درخشن
 دَرْهَم = دریاب = جای پهن پرآب که بشود
 کشت رانی کرد = نو = زر = زرمه
 دَرْهَم = دریاب = کارداریا = شورکارداریا
 باران تند
 دَرْهَم = دریابیان = افسر نیروی دریابی
 دَرْهَم = دریابی = کوچک که همه سوی آن خشکی
 باشد = دریازه
 دَرْهَم = دریازه اور = افسر نیروی دریابی
 دَرْهَم = دریادل = کسیکه بسیار بختنده یا با گذشت
 باشد = دلیر
 دَرْهَم = دریاسalar = افسر نیروی دریابی
 گرفتن = گرفتیبل = بی بردن = وسر
 دَرْهَم = دریابان = نگران دو
 دَرْهَم = نازیبا = بدنما = زشنخوی = خام آر
 دَرْهَم = دنیار آز
 دَرْهَم = دنیار = دنیاراز = زشنخو
 دَرْهَم = بدآخ = ترشو = بد خو = خشمگین
 دَرْهَم = بد پسند = شوار پسند = پرهیزکار
 دَرْهَم = د شبیل = گره بزرگ زن برسن = دنیا
 دَرْهَم = دنیس
 دَرْهَم = دنخیم = دنخیم = دنخ = زشنخو = بد خو =
 کشند
 دَرْهَم = دزدان = دزدار = دزیان
 پدرود رنده هم آیند = چون = پرده کار دُرْهَم = آبله = تاول = دنیبه = گیوه = د شبیل
 دَرْهَم = پارگی = پروری = بی شرمی
 دَرْهَم = انسوس = اندوه = پشیمانی
 دَرْهَم = روح خودن = افسوس خودن
 دَرْهَم = روح داشتن = خود داری از کک کردن
 دَرْهَم = روحنا = افسوس = ای دنیخ = ای افسوس
 دَرْهَم = چهار چوب درخانه = چهار چوبه در
 دَرْهَم = گدایی = گدای درخانه ها = دربوش
 دَرْهَم = گدا
 دَرْهَم = گدایی
 دَرْهَم = دریش = دریش = افسوس = دنیخ = دزمان =

دست آندرکار · درکار
 دست آپوزر · بهانه · دست آپيز · ابزار دست
 دست باز · گشاده دست · بخششده · دست
 ودل باز
 دست باف · پارچه باد ستابافته شده
 دست برآوردن · نیایش · یشه کردن - پیروز
 شدن
 دستاییر - نام فرهنگ است ساختگی که مردم در
 پیش
 دست برقصا - ناکمان
 دست برئجهن · برینجن · دستبند
 دست برداشتمن · دل کندن · ول کردن
 دست پسرکردن · دور کردن با نیونگ
 دست پکار · دست آندرکار
 دست پکریان · کلابز
 دست پست · دست برینجن
 دست پیش · فروتنی · بوسیدن دست
 دست پاچه · شتابزده · نگران
 دست پاک · درست کار - تهدید است
 دست پخت · خود پخته · باد ستابخته
 دست پرورد · دست پرورد · دست پرورد ·
 آموزش داده
 دست پیچ · دست آپيز · گونه ای خوارک
 دست پیمان · آچه از شخواه و کلا که داماد
 پیمانه بیو فرست
 دست نگ · تنگ است · تهدید است
 دست چرب · نماراز سود بردن از پرتوکسی ·
 بخششده
 دست چیون · باد ستاب جیده · برگردیده
 دستخاط · دست نوشت
 دستخوان · دستار خوان
 دستخوش · زیرک ستاب · زیون · ریشخند ·
 بازیچه
 دستخوش · آفرین · پولیکه درمنگیا شاد داد
 دهنده
 دست دادن · دست در دست گذاشتن - روی
 دادن · بهره آوردن · دوستی
 گزندگی
 دست درازی · پایزیدن · دست آندرازی · فرون
 خواهی
 دست رَس · نزدیک دست · آسان بدست آمدن
 دسترسی · توانایی · توانگری · دست یافتن
 دستَرَج · مزد · بهره کوشش

دزالون
 دزوند · بدکش · از کشبرگشته · گاهکار
 دزفخت · دزهون · دزهونت · گک · دزهون
 (بیت العقد من)
 دمن · مانند · چون · دیس همانند
 دسائیس - دستاپرها
 دستورها
 دستاییر - نام فرهنگ است ساختگی که مردم در
 هند پدید آورده و برخی از این واژه
 ها بمان واژه پارسی سره بازند و پیازند
 در فرهنگها آورده شده است
 دست · همونی تن مردم از شانه تا سر انگشتان
 دست · یک چیز عاد چون یکدست رخت ·
 یکدست فوجان که شن تا میباشد
 دست · دریازی به چم باز پستا · داو · چون ·
 یکدست تخته
 دست · تخت · دستور · برست · هند · پایه
 آین · روش
 دستاد است · سودا · ناساز پستاد است · یاپسا
 دست
 دستار · دستمال · شال · بروفه
 دستاران · پیش مزد - شاگردانه
 دستارچه · دستار کوچک · دستمال
 دستارخوان · دست خوان · دستار خوارک
 دستاگان · دست آمن · آسایی دست
 دستائیگ · فلاخن
 دست افزار · دست ابزار · ابزار دستی
 دست افشار · با دست فشرده · چون آبلیموی
 دست افشار
 دست آتشاندن · دست برداشتمن - پایکوبی
 دست آشان · پایکوبی - تختی که با دست
 بر زین افتاده شود
 ا، مناق = (ترکی) بند · زندان · زندانی با
 کند و زنجیر
 دست آموز · جانوریکه پرورش داده و به خاوند ش
 آمخته شده باشد
 دستان · دستها · فرب - سرود - افسانه
 نام پدر رستم
 دست آنداختن · ریشخند - شناد ری
 دست اندماز · جای دست گذاشتن · دسته -
 بر جستگی زین ناهموار
 دست آندرازی · پایزیدن · یاختن · دست
 درازی کردن

کسیکاً بخواسته دیگری بکاری گاشته شده	دسته زدن . دست برد ست زدن برای شادی دام کوچک
دست نماز . شستن دست و رو برای نماز خواندن	دست زدن . دست برد ست ساختن و پر اخته
دست نوشت . بادست نوشته	دست نشستن . شستشوی دست - چشم پوشیدن . ول کودره
دستوار . دست مانند - چوبیست - دستیار کمک	دستفال . نخستین فروشنی سودا . دستلاف دخشن . دشت
دستوان . دستوانه . دستبهنه . دستکش . دست	دستفروش . فروشنده لوره گرد
برینجن . بالای انجمن فرمان	دستک . کوچک دست . دفتر بغلی - دفترچه
دستور . برمیست . آبین . آینه و روش . پروانه	دستک زدن . دست زدن - نوازنده - پایکوب
دستور . خاوند تخت - فرزن . شاه	دستکار . کاردستی . همکار . همدست
دست وزر . کارگردست کار	دستیار
دسته . دستک . دنباله هرچه که بدست گرفته شود چون دسته گل	دستکاری . دست بردن . پینه کاری
دسته . گروه . جرگه . رسد . بسته	دستکش . پیونک دست - بادست بردن و کشیدن نایینا یا اسب را
دستیاب . دست آمده - دست یابنده	دستکش . دستزد - استوار - کارکشته - گدا
دستیار . یاری دهنده . کمک . همدست	دستکشیدن . دست مالیدن - کارانناس کردن . آسوده شدن از کار
دستیاری . کمک . کمک کردن	دستکله . تسمه . دست بند چهارپایان - همانند
دست یافتن . برکس چیوه شدن . پیروز گردیدن	دستگاه . داسکاله
دسته . دستبند . دستیاره . دستکش . دست	دستگاه . کارگاه - سامان و سرمایه - فروشکوه آهنج
نوشت . نشانه با نامی که نویسنده پایی نامه خود نویسد	دست گردان . دست بدست گردانیدن . ایرمان
دسر Dessert بیوه یا شیرینی پس از خوراک . شب چره - چره	دست گزین . بزرگبده
دسته . دمه . بخش - شهر - کشت	دستگیر . دست گیرنده - گرفتار . یاری . کمک گرفته شده
دسم - چربی . پیه . روغن	دستگیری . کمک . یاری - دست گرفتن - گرفتار کردن
دسمه . چربی . پیه	دستگیره . آنچه دریشت در یکوبیدن برای باز کردن با دست بگیرند دستعمال برداشتن دیگرگم
دستن Dec1 یک دهم . دمه یک	دستلاف . دستفال . دشت . دخشن
دسمیسه - پنچانی فرب . دست آپز . زمینه چینی	دستفال . پارچه کوچک
دسمون . دسمینه . خم . خم بزرگ	دستمالی . دست مالیدن
دش . دز	دست مایه . سرمایه
دش . مانند . همانند . خود آرایی . خود نمایی	دستزد . یار . یاور . دستیار
دشارژ Décharge نهی شدن . پایین آمدن بار	دستزد . مزد کار
دشیل . دزیمه . دشبیل	دستنبو . میوه ای بمانند گرمک - گل یا میوه خوشبو
دشت . بیابان . جلگه	دست نشانه . دست نشان . دست نشین .
دشنان . جاور . بن نمای زن	
دشتیان . نگبان دشت . نگبان کشتزار . چراگاه دشتیان	
دشتن . واپسنه به دشت - نام آهنگی است	
دشتنی . زالو	
دشت یاد . رشت یاد	
دشخوار . دشوار . سخت	
دشک . نخ	

دفتر نماینده - دفتری که گردید نامه های رسیده و فرستاده نوشته میشود
 دفعه - شانه - ابزار ایختش بذاند شانه که پاقد کان برای سخت کردن بکار میبرند
 دفین - دفعه
 دفعه - سیر - گدنه - فربه - گفت
 دفعه - واژدن - درورکدن - پس زدن - واندن
 واژش
 دفعات - بارها - دواها - پستاهای
 دفع الوقت - کاه که رانی
 دفعه - یکبار - بار - داو - پستا - ره
 دفعه - چهیدن آپ
 دفعه - نشانه تیر - آماج
 دفن - بخاک سهوردن - زیر خاک کردن - خاک کردن
 دفعه - زیر خاک رفته - خاک کرده - بخاک سپرده
 دفعه - پنهان شدم - گنج - زیر خاک کرده
 دفعه - باریک - اندک - کم
 دفعه - کوبیدن - شکستن - کوشن - نم کردن
 دفعه الباب - کوبیدن در - کوهه بردازدن - در زدن
 دفعه الحصیر - بوربا کوبی - مهمنی نو خانگی
 دفعه - دمها
 دفعه - باریک ها - ریزه ها - خرد ها - موشکافی ها - تیز بینی ها
 دفعه - آرد فروش - کارز
 دفعه - باریکی - نری - باریک بینی - تیز بینی - موشکافی
 دفعه ولق - دغوغه - خشک و خالی - بی آب و گاه
 شریعه مو - دک
 دفعه - دم (بیو - یاک زنه) - یک شستم یک تو
 دک - راندن - کوبیدن - ویران کردن
 دک - پسونه - پخش - شالوده - بی دیوار - آسیب کردن - زین بی آب و گاه
 دکاک - ریستان ناهموار
 دکاکین - پله ها - تختگاه ها - فروشگاه ها - کله ها
 رگان - فروشگاه - سکو - تختگاه - کله
 دکاوه - Décavé
 دکه - سکو - تختگاه - فروشگاه
 دکتر Docteur پزشگ - دانشمند

دشک - تشك
 دشمن - بد خواه - زیان خواه
 دشمن کام - آرزوی دشمن - تیره بخت -
 دشمن شاد
 دشناه - ناسرا
 دشنه - روزگار - گیتس
 دشوار - سخت - دشوار - ناساز آسان
 دعا - درخواست - نیایش - پیشنه - درود
 دعائم - ستونها
 دعاوه - خواهانها - ستایشکران
 دعامة - ستون - ستون خانه
 دع اوی - داد خواهیها - داید ها
 دع است - پد افند - دور کردن
 دعوی - داد خواهی - دادگان - شتیزه -
 دادرار - دادکار - فرشته
 دقوت - خواهش - پیشنه - درخواست -
 خواندن - فراخواستن - پذیره
 دعوات - خواهشها - خواندن
 دعیس - پسر خوانده
 دغ - زمین خشکو سخت - زمین بن گیاه
 دغ - ناراست - دغل - نادرست - سیم
 دغا - یا زن ناسره
 دغاباز - دغلکار - نادرست
 دغال - دغلها - دغلان
 دغد - بیو - دوشیزه تازه شوره رکده -
 بیوک - بیوگ
 دغدغه - نکرانی - پرسانی
 دغسر - کجل - بی مو - دغ - داغسر
 دغل - نادرست - فریبکار - دغلکار
 دغلی - ناراست - نادرست
 دغل - تباہی - ترسناک - جای پرد رخت
 دغل - داغول - ناپاکزاد - جامگول - سند
 دف - باتره - تبرارک - دب - دف زنگی
 دفاین - گسج ها - پنهانیها - زیر خاکیها
 دفاع - پداند
 دفاف - دف ساز - دف نواز - دف زن
 دفتر - دسته کاغذ بهم دوخته برای نوشتن -
 دپهره
 دفترجه - دفتر کوچک
 دفتر خانه - جایی که تردد با تردد خرید و فروش
 نوشته میشود

دکترا	Doctorat	دانشنامه
دکرس	Doctoresse	دانشمند نن
دکنون	Doctrine	نکرهن · اندیشه · فرضیه
دکل	Décler	تبلینند باد بان کشتن
با چادر		
دُکلان	Abzarge Thaiss	
دکله	Déclamer	سخن پردازی
دُکه		نکه
دَك و دِيم	Sur Chmre	
دکور	Décor	آرایش · زیور · زیب · آزمیں
دکور ساز	Zibegar	
دَك كودن	Zivareh	راهنده · دوکردن
دَك و دَهَن	Bozeh Dodeh	سرودهنه · سرو دهنه
دَك و دِيم		
دَگهَه	Ayai Bem خوردن دندانها	
دِگر	Dicker	
دِگرگون	Dickerken	
دگاتیسم	Dogmatisme	فرنزوی
دگاتیک	Dogmatique	آیین · خشمری
دل		هموند رونی تن که خون در آن
بالولد میشوود		
دل	Doren	شمک · میان
دل	End Ron	گیور · اندیشه · پندار
دل و دل	Dodoli	سرگشتنگ
دل‌اقل	Frozed Ha	آوند ها · روشن کرها
		راه ناماها
پلا را	Del Aza	آنچه مایه شادی و خوشی
		گردد · دلبیر
پلام	Del Aram	آرامشده اند رون
		دلبر
پلار	Del Azar	آزده کنده · سنگر · دلبیر منصرگر
دل آسا	Asayeshed Hende Del	آراسشن
		دهنده دل
دل آشوب	Ashvende Del	
دل آنژو	Roshen Kende Del	
دل افسرده	Androhenak	دلنتنگ
پل انکار	Del Rish	دل آزده · دلکار
دَلَك	-	کیسه کش · آرایشگر
دَلَكَي	-	کیسه کشی - آرایشگری
قَلَل	-	داستار · کارگزار · میانجی خرد

دل‌دُل = خارشست . سخول - کارسی بزرگ
 دل‌دل = دودلی . پریشان . سرگشتنگی
 دل‌دوز = هنایش‌کننده در دل چون تیرنگاه
 تیرمُرگان
 دل‌سُر = دل ریابنده . زیبا . خوشگل
 دلکش = دلخسته . دل آزده . دل‌فکار .
 افسرده
 دل زنده = زنده دل . آگاه . هوشیار
 خوشدل
 دل میثان = دل ستاینده . دلبر . دل‌بیا
 دلکش
 دل سرد = افسرده . نامید
 دل سوخته = ستدیده . آزده دل .
 آندوهنگان
 دل سوز = آندوه خوار . دل نواز . مهریان
 دل شاد = شادمان .
 دل شب = نیمه شب
 دل شده = دلداده . دلباخته شیفتنه
 دلشدنگی = شیفتگی . دلدادگی
 دل شکستن = آزده ساختن . نا امیدکردن
 دل شکسته = آزده . نا امید
 دل شکستگی = نا امیدی . آندوه
 دل فروز = دل افزون . شادمان کننده
 دل فرب = دل ریا . خوش‌نمای . خوش‌آیند
 دل فکار = دل افکار . پریشان . آندوه‌گین
 دلق = دله . گره بیانی - شولا .
 جامه درویشی
 دلَّک = لوده . شیش . خجارت
 دلکش = دل‌بیا . دل‌هدبیر . دل‌فریب . خوش
 آیند
 دلگذار = آندوه آور . گذازنه دل
 دلگران = دلتگان . رنجیده . آزده
 دلگشم = آسوده . خشنیده . امیدوار
 دلگزی . امیدواری
 دلکشا = دلیار . دل‌نواز . زین پهن و سبز
 و شاداب
 دلکیر = دلتگ . آزده
 دُلُّ = آبه . جوش‌بززوی پوست
 دلک = دلطف . رشیل
 دلُلُ! = درطه . دانه‌های نرسیده
 دلیبه = گونه‌ای خوراک
 دلَّه = سرپیر . نیبربریده . لور . خون‌بست . دماغ - مغز

دُم کاو . تازیانه
 دُمگاه . جای کار گذاشتن دم - دنبالجه
 دم گرفتن . باهم خواندن - دم تازه کردن
 دم گرگ . نمار از بیاد اد . سپیده دم
 دُمل - زخم و آماس . چرک دار . آبسه . ایر
 دم لابه . دم جنبانیدن . چاپلوسی
 دَمن - سرگین . خاکروه
 دَمن . کوچک دامن
 دَمندان . دوزخ
 دِمنه = با زمانه خانه وزندگی - خاکروه .
 خاکروه دان
 دَمنه . نام شغالی در دیبره کلیله و دمنه .
 فربکار
 دُمور = تباوه . نابودی
 دُموع = اشگها
 دمکرات Démocrate آزادینواه
 دموستراسیون Démonstration فرنود
 نمار . خود نمای از
 جرگه هاکه در خیابان
 خود نمای میکنند
 دَمْوی = خونی
 دَمه . باد تند . باد و بزن . دم - لبه .
 وشم
 دَمس . دم پخت . دم پختک . کونه ای خوراک
 دَمِین . یق کردن . باد کردن . وزیدن باد
 روییدن . سزا خانک راوردن گیاه .
 سرزدن آفتاب . پدیدار گشتن . دمنده
 برد میدن . دشن . دمیدگی . وزیدگی
 آنکه می دمد . وزنده . خروشند .
 دمیده . روییده . وزیده
 کَمیک . زمین . بسم
 دَمیسه = زشت رو . پست
 دَن - خم بزرگ . سیبو . تغار . لاوك
 دَنائیت = فرمایکی . ناکس . پستی
 دَنان . خرامان از دنیدن در جاور شادمانی و
 خوشی
 دُنْب . دم
 دَنیال . دم . دنب . پس . پشت
 دُنیالجه . دمغاره
 دَنیاله . دُنم . پس . پس . پیرو . مانده
 دَنیاله دار . پس دار
 دَنیمه . تنبوره
 دَنیمه . آوازه خوانی همراه آواز خوان . آواز خوان دنبک . تبک

دماغ . بینی
 دماغه . پیش آمدگ . چون دماغه کوه .
 دماغه کشتن . دماغه در بیش
 رنگی خشگی در آب . تابعه
دماکوزی Démagogie توده فربی .
 مردم فربی
 دم الْأَخْوَن = خون سیاوشان
 دم الشعبان = خون سیاوشان
 دمان . دمنه . غرنده . خروشنده .
 شتابان . مست . خشنمان
 دمِیدم . دمادم . بی دریس . پیوسته
 هردم
 دُمِرگ . بخشی از گیاه که برگرا به شاخه
 پیوند میدهد
 دم بُرده . جانوریکه تم آن بردیده باشد
 زرینگ . فربکار
 دَمْبَك . تتبک
 دَمْبَه . دنبه
 دَمْبَخت . گونه ای خوراک . دم . پختک
 دُمْكَ . دم جنبانک . سریجه . دمیجه
 دمیجه . سریجه . مربخه
 دم جنبانک . پرندۀ ایست کوچک . مگس خوار
 دم تک . شیشالنک . سریجه
 دم خور . دمساز
 دُمَار . دارای دم . دنباله دار
 دَمَار . چاه یا سرآبه ایکه هوای سنتگین
 داشته باشد
 دَمَمَه . انسون . فرب - آوازه . گفتگوی
 مردم . دهسل
دَمَدَه Démodé از نیوہ افتاده . از
 روشن افتاده . ناروش .
 نایویه . نایسند
 دَمَر . برواندان . وا رو . وا رو . دَمَرو
 دَمَاز . هدم . همزار . سازگار . دم خور
 دَمَزَد . خنک گو - آه و سخن بی هنایش
 دم سنچ . ابزار اندازه گیری گنجایش شنها
 دَمِيش . دمیدن
 دَمِيع . اشگ . اشک چشم
 دَمَنَزَه . بین دم . استخوان بین دم . دنب
 غزه . دمغزه . دنبالیجه
 دم کردن . دمه کردن
 دَمَكَش . شکجه برای دم کردن خوراک . دم کُنی
 دَمَكَش . آوازه خوانی همراه آواز خوان . آواز خوان دنبک . تبک

- گفت خشک - چکیده
دُسْتُر - نزدیک شدن
دَسْمَه - آواز - پانگشادی - آهسته خواندن
دُسْنِي - ناکن - پست - فرمایه - ناتوان
دُسْنِيَا - گفتی - جهان - کیهان - کهن بهم -
 کهن در
دُسْنِيَاوِي - جهانی
 دَنْدَان - خرامیدن - باشندادی رفتن - دننان -
 درجاور - دنیدن - خرامان - دن
 بدن - بخراهم - گردشکن
دُسْنِيَّي - جهانی
 دو - شمار ۲ شمارپسازیک - دم - دوبین
 دو - راه رفتن با شتاب
 دو - کوچک داو - بار - پستا
 دوهم زن - بهم زن دوستی - تیره گی افکن
دَوَاه - دارو
 دواهی - پرهونها
دَوَاب - چهارپایان - ستران
دَوَات - آم - خوالستان - خوالسته - زکب دان
دَوَانگَر - چلنگر
دَوَانِيَه - دوبار روی آتش بخته چون نان دو آتشه
 عرق دو آتشه - تاهوی دو آتشه - دو
 بارچیک گیری شده
دَوَاج - بالا پوش - رو انداز
دُوَار - سرگیجه - گنج خوردن سر
دَوَار - گردنه
دَوَاره - پرگار
دَوَاری - بول زر که در پیشین بوده است
دَوازِدَه - شمار ۱۲
دَعَاعِي - انگیزه ها
دَوال - تسمه - تسمه ستیر - تسمه کمر - برنداف
 دویال
دَوالِيس Dualisme دو پرستی - ایزد و
 اهربن - روان و تن
 پرستیس
دَوَام - پایدار - جاوده - همیشگی - استواری و
 پایاندگی دیرند - دیریابی
دَوَان - دوین
دَوَانَه - دوانیدن - بد ویدن واد ایشتن -
 دوانده - کسیکه مید واند
دَوَانِق - دوانق - دانکها
دَوَانِق - پاچنامه منصور پیشوای عیامی که شمار
 یکانگاردم را نگاه مید ایست
- دُنْيَان - خایه گومندند - گونه ای سماروغ
دُنْبَه - دمبه هموндی از تنه گومندند که بجای
 دم است و پر از چین است
دَنْسِج - جای تنه از بیگانگان
دَنْدَه - کودن - نادان - دینگ - فرمایه -
 دنگل - بی کیش
دَنْدَه - تخم گاهی است پر زنگی - تخم بد
 انجیر ختابی
دَنْدَان - هریک از استخوانهای آزو راه که شمار
 آن در کودکی بیست دانه است بنام
دَنْدَان شیری که رفته رفته بیرون زد و از
 هفت سالگی به بالا در جای آن می
 دودانه دیگر می روید
دَنْدَان آفریز - دندان فریز - فریش - دندان
 پاک کن سینخ نازک دندان پاک
كَسْنِ
 دندان پزشگی - درمان کننده دندان
دَنْدَانِسَار - کسیکه دندان ایرمان مسازد
دَنْدَانِ شَو - دندان شوی دندان پاک کن
دَنْدَانِ گَرَد - کسیکه درداد و ستد سختگیر
 باشد
دَنْدَانِ گَهَر - جانور گازنگر - چیز هوده و در
 خور بهمه
دَنْدَانِ مُزَد - مزد دندان - مزد خوردن - پولی
 که به مهمن بیندا می دند
دَنْدَاهِه - بیانند دندان - گنگه
دَنْدَوْش - از دندیدن - غرفه
دَنْدَه - هریک از استخوانهای سینه - هریک از
 دندانه های چنخ دندانه دار
دَنْدَيَّدَن - زیرلب آهسته با خود گفتن - غرفه
 کردن - لندیدن - لند لند کردن -
 دندش - غرفه - سخن زیرلب
دَنَس - چرک - رم - پلیدی
دَنِسِس - چرک آلد - رسنک - زشتخو
دَنَگ - جرنگ - دنگد نگ - آواز بهم خوردن
 دو چیز
دَنَگِ - ابزار شالی کوبی - دستگاه شلتوك کوبی
 پاد نگ - چوب دنگ
دَنَگِكَوب - دنگ - شال کوب - شلتون کوب
دَنَگِ - کودن - نادان - فرمایه - دند
 دهنگ - گرد نگ - دنگ
دَنَگَاله - آین که در زیستان سرناویدان بین بسته
 باشد - دنگ اله - درگاله - گلفشنک

دوده . چربی سوختگی نفت - خاندان . دود
مان
دُور . آنچه نزد یک نباشد . دوار ور . بسیار
دور
دور = گردش
دورهداشت = شتاب برداشتن . چرخش
گرفتن . تند شدن
دوراغ . دروغ با ماست که آب آنرا گرفته باشد
دوران = گردش . چرخش
دوران . روزگار - هنگام
دوران دم = گرد نخون در تن
دوراندیش . فرجام اندیش . پیش‌بین
دوراندیشی . فرجام اندیشی . پایان نکری .
پیش‌بینی
دوریاش . بد دور باش . دور شو . دوری است
دوریل . ناکش . ناسیاں . بیمان شکن . دول
دورین . آنکه چشم‌دور را بهتر به بیند . نا
ساز نزد یک بین
دورین . دستگاه دوریدن
دورین . دوراندیش . خود مند
دورین عکس = دورین فرنزوری
دوره = از نو . بیکار گردیدن . گردش - ابور
دورهست . جای دور
دورس . شکران
دورگه . دوقزاد . اکدش
دورنگ . دو نام - دروغگو . درو
دورنگ . دروسی . جدایی . فریب
دورئما . تندیسه . یا فرتوره ایکه از جسم اند از
برداشته با کشیده بنده باشد
دوره . آنچه پرس و روی آن باهم یکسان نباشد
آنکه گفاربار با کرد ارشیکی نباشد
دوری . کناره گیری
دوری . لب تخت بزرگ‌گو گرد
دورخ . دمندان . جای گناهکاران در روز رستا
خیز . جای موزان
دوزکامی . دوست‌کامی . آوند بزرگ‌مسی جای
آب یا آب آنگین
دوزمان . نخ
دُرَن . مرد یک دُرن . داشته باشد
دُرَن . سوزن . نیشیشه . نیش‌مکن . دُرنه
دوژنه
دُرَوَه . دُرَوَه . گیاهی است خاردار
دُرَنَه . دُرَنَه . دوختن

دَواهی = هوشیاریها . داناییها . زیرکان
دویل Duel جنگتن به تن
دویاره . از سر . دوداوه . ازنسو
دویال . شمع . دوال - چم - فریب
(زمزد) شمشیر آبدار
دویل Double دویزابر . روتوشت
دوبلو Doublage دوتا کردن . دولا
کردن
دوبلخانه . دوظلو
دوبله Doubler دویزابر کردن . دولاکردن
آستر . دوبارگی
دوپیش = گونه‌ای چامه که چهار نیم بند
دارد . دوپندی
دوپین . چیچشم . گسته چشم . لوح
دوپیکر . نام بخش جهان سپر که آنرا خانه
تیر میگردند
دوتا . دولا . دوتاه . دوتو . خبیده .
کج
دوتار . گونه‌ای ساز سیعی است
دویعن Douzaine بسته دوازده نایی .
یک دست دوازده نایی
د میست
دوچرخه . ابزار ترابری که دارای دو چن
پاشند
دوخَة = درخت تثاور
دن . لوح . کیاهی است مانند نی که لوبی
از آن میگزند
دوختن . دوزیدن - دوخت و دوز . دوزنده
دوزنده‌گس . درزی . دوخته . آنچه
دوخته شده
دوزنده . پیشه دوزنده . دوز . بدوز و
دوزنده‌هم آیند . چون : پیشه دوز
کشن دوز . پالان دوز
دوخواهر . نام دوستاره است . دوخواهران
دود . مه یا ابری که هنگام سوختن بروی خیزد
دود - کرمها
دودآهنگ . دودکش . تنوره . دودهنج . دود
آهنچ
دودخانه . دودمان
دودکش . تنوره . دود هنگ
دوپیله . دوبل . کسیکه تنواند فراوید بکیرد
دودمان . خاندان . خانواده . خانمان .
دوده . دودخانه . تیره هنگ

دوغه . دردی که از روغن یا کره پساز راکردن
در نه آوند می ماند

دوغه . دوغینه . واسته بدوغ . مانده دوغیس
از گرفتن کره آن

دوك . ابزار نختابی

دوكار . ابزار بریدن درزی

دوكان . جای گداشتن دوك

دوك رسه . دوك . ابزار نخ ریسی

دوکوهانه . شتریک دارای دو کوهان باشد

دوگانه . دوتایی - نمای از نماز بادار

دول . آوند آب کنی از چاه . دله . دولاب

دولل . دهیورها . کشورها

دولاب . دول آب . چرن چاه . دولابه

دولاب . هر ابزاریکه برآمده ای بچرخد . چرن

تیرچن

دولابجه . گنجه

دولابهنا . ازینها دولتا شده

دولانچه . ۱ چنگیا ۱ گرد

دولادولا . کسیکه حمیده راه بروند

دولاغ . چاچور

دولایی . دوتایی . خمیده

دولیمه . دوبرگه . نیمی از یک دانه - گیاهان

دولیمه

دولت = دهیور . دهیوپد نخست دستور -

دهیوست

دولتی = دهیوی . دهیوپدی . کشوری

دولت = دارایی . خانمان . نوا . خواسته سامان

دولت سرا = کاخ . دهیوپد سرا . دهیور سرا

دولتمند = توانگر . دارا

دولتمندی = توانگری . دارایی

دولجه . دول کوچک

دولخ . دولخ . گرد و خاک . ماغ . توفان

دوله . پشته . تپه . گرد باد - زوزه . زوزه سگ

با شحال

دولو . دویک . دولتك . درباری برگ

دولول . دولوله . چون تفتگد دولول

دم . بار . دو . دومین

دو مو . دموی . موی سفید و سیاه

دو و میدانی . گونه ای دودین در زبان زد ورزش

دون = پایین . فروود - پست . فرومایه

دون . بدان . بدان اینکه . جز . مگر . جدا

دویندن . بشتاب رفتن . تند رفتن . دونده .

دوزستان . جانوران آب و خشکی زی

دوسن = پایمال کردن . پست کردن - زند و دن

دوسانیدن . چسبانیدن . خود را بکس

وابستن . دفسانیدن

دوسنست . پار هدم . مهریان - ناسازد شمن

دوسندار . دوسن دارنده . دوسنار . پار

مهریان

دوسنکام . کاری بخواه دوست - دوست خواه

باده گماری با دوستان . دوستگان

دوستگامی . باده گماری با دوستان - دوز

کامس . دوستگانس

دوسر . گندم دیوانه

دوسیدن . چسبیدن . دوشیدن - دوسیده

چسبیده

دوسیمه Dossier پرونده

دوش . شانه . کول . سفت

دوش . دیشب . شب گذشته . دوشین .

دوشنه

دوش . ابزاری است چون آب پاشید رگما به بر

برای شستشو بکار میروند

Douche

دوشا . دوشنده . دوشیدن

دوشاب . شیره انگویا خرما یا توت

دوشاخه . هر ابزاریکه بمانند دو انشگت باز

باشد

دوشانیدن . دوشیدن

دوشك . تشنک . توشك

دوشه . آوند شیر دوشیدن . کاوشن . گاو

دوشه

دوشیدن . شیر از بستان بیرون کشیدن .

دوشانیدن . دوشنده . آنکه

میدوشد . دوشیده . شیرداده

دوش . بد و شرو دوشنده هم آیند

چون . گاودوش

دوشینه . دختر . دختر جوان شهر نکرده

بریان

دوشین . دوشینه . شب گذشته . دیشب

دیشبیس

دوغ . ماست آمیخته با آب

دوغلب . دوغ آب . هرجچه که با آب آمیخته

لشود . چون آب آهک

دوغبا . دوغوا . آش ماست

دوغللو . جنابه . دوچه با هم زایده شده

دوبلغانه

دهروود . سازنکه ده زم داشته باشد
 دههه . گونه ای ابزار چندگمانند داریا شمشیر
 دولبه
 دههی - دهوند . بن کیش . دیزندی
 دهستان . چند ده
 دهش . ازدادن . بخشش . داشاب . داناد .
 دامن
 دهست - بیم . توں . شگفت . سرگشتگی .
 سراسیمگن
 دهقان - دهگان
 دهقت - کخداییس . کشاورزی
 دهکده . ده . خانه درد . ده کوچک
 دهکیا . کخداد . دهخدا . بزرگده
 دهگان . کشاورز
 دهگان . ده ها
 دهگانه . ده تای
 دهگوش . ده بر
 دهسل . کوس
 دهلهیز . دلان . راه تنگوی راز . راه رویاریک
 دهم . دهست . دهست . دهست است تناور
 بمانند بید در پیشگی بکار میروند
 دهن . دهان . دهنه
 دهن - رogen . جرسی . پیه
 دهناه - بیابان . کوبر
 دهنداد . سیچیدن . سیچ . بسیج (فرهنگ
 پیشتر) آرایش جمانت
 دهنج . زنگار کانی . زاج . زال
 دهندره . خمیازه
 دهنه . دهانه
 دهور - دیرند ها . روزگاران . ایوارها
 ده وغیر . داد و ستد . گپردار . کارزار . پیکار
 جنگ
 دهون . دهان
 دهه . دهه یک . ده . ده یکان از جیزی چون
 دهه دم
 ده یک . یک ده . یک بخش از ده بخش
 دهیو . دهیو . کشور
 دهیوید . دهیویت . نخست دستور . دستور به
 نیک و بازداشت از بدی (دولت)
 دهی . دیروز . روزگرد شه
 دهی . ماه ده از مال خورشیدی
 دیابان . Disapason . آواراس
 دیات . خوبیها

دوکننده . دوان . دونده . دو
 بدرو و دونده هم آیند . چون :
 پردو . کم دو . نیک دو
 دوسر . دیسر
 دههه . دوال . شمعه . چرفه . دویزه
 دهیست . شمار ۲۰۰ دوسه
 دهست . در اشکوب دهست
 دهیک . دهکور
 ده . شمار ۱۰ شمار پیش از نه
 ده . روتا . دیه . آبادی کوچک
 ده . ازدادن . پیده
 دهاء - زیرک . تیز هوشی . کاردانی .
 هوشمندی
 دهاء - زیرکان . کاردانی . هوشمندان
 دهات - ده ها
 دهار . دره . غال . داهار . شکاف کوه
 دهار . پائیگ . فرباد . دهار
 دههاق - لباب . لبیز . جام بیز
 دهاتین - دهکنان
 دهان . هوند تن جانوران . دهون . دهن
 دهان اوزر . گلی است
 دهان پند . پوزنند
 دهان دهه . ده هن دهه . خمیاره
 دهایه . آنچه بمانند دهان باشد چون دهانه
 مشگ . دهانه کاربز
 دهایه . دهنه اسب و چهار یابان
 دهانه . دهنه فرنگ . دهنه . زنگار کانی .
 دهنج . زاج
 دهنهشت . کبیکه با دهه ایشان بخورد یا کار
 کرد
 دهیان . که خدا
 دهنجی . سیم یا زر که نیعنی از آن از ایشان
 دیگر باشد . دم میخی که پیچ ده
 آن زناب باشد . سیم یا زر ناسمه
 دهخدا . خداوند ده . ده کیا . خاوند ده
 دههدار . دارنده ده . که خدا
 دههیه . نمار از مردم بی سپاس . پر پیار . آزمند
 سپیک
 دهه . دهه . دهه تا ده تا . در داش
 شمار آنچه از شمار که ده ده بزرگ یا
 کوچک میشود . زیرمه . زیناب
 دهه . روزگار . ایوار . دیرند - آنچه دهه
 مردم روزگار

چون : خوده بین . خود بین . دوزین	دیمار - کاشانه . خانه . جایگاه
نژدیک بین	دیسوار - کس . کس . گشتن شیخ
دیدن - خوی . روش	دیافراگم Diaphragme پرده دل . پرده .
دیده . چشم . مردمک چشم	دیالکتیک Dialectique گفتگویی
دیده باز . چشم چران	دیالک Dialogue گفتگویی
دیده باز . دیده باز . دیده فر	دیگان - شمارس . گفتد . پاد اند هند
دیده فر . دیده باز . بیننده . نگاهیان	فرمانده . دادرس . رام کننده . کار
دیگر . دور . درنگ . آهسته	دان . چیز
دیرکردن . دیرکردن . دیرکردن	دیانت - آین . کیش . کیش خدا پرستی .
دیرکرد . دیرکردن . دیرکردن . پساند اختن	یکتا پرستی
پرداخت پسول	دیبا . پارچه ابریشم
دیسر = گیشت . تسلکه	دیباچه . سراغازد بیوه . روی . رخساره
کیرمان - آشکده	دیپادین . دی بدین . نام روز بیست و سه
دیرانه . دیرین	هر ماه خورشیدی
دیربار . گاه دور و راز . گاه پیشین . دیربار	دیپاذر . نام بیست و هشتم هر ماه خورشیدی
دیربایار . دیرباینده . پایدار . استوار	دی پیهر . نام روز پانزده هم هر ماه خورشیدی
دیررسال . دیرینه روز	دیبه خسروی . نام یک از گنجای هشتگانه
دیرفوست . نازد . دیرگسل	خسرو پیروز
دیرزن . تیرک . ستون چادر	دیبل Diplôme گواهی نامه - پروانه
دیرکتور Directeur راهنمای . کارگردان . سرقد	دیبلمات Diplomate آزمود . کاردان
دیرکسیون Direct ^{ion} سو . راه . روش . راستا	دیبلماتیک Diplomatique آزمودگی . کاردانی
دیرگاه . گاه دیر . بی هنگام . دیرگاهان	دیبلماس Diplomatic داش کار . داشمندی
دیرگوار . سخت گوارش	دیبلمه Diplôme دارای گواهی نامه
دیرماندن . بسیار سال کردن . بسیار سالگی	دیسه - دیت - خون بها
دیرماندگی . پیری . گهنه . فرسوده گی	دیبور - تایکی شب . تایکی . خاک تیره .
دیرزن . روزگار د راز . دیربار . دیر . دیرای	شب دراز
بابا دار . دیرنده	دید . از دیدن . نگاه . نگر . نیروی
دیروز . روز گذشته . دینه	بینایی . دیدنی . سزاوار دیدن
دیربار . دراز بسیار د راز	ونگرستن
دیرین . دیرینه . گمن . گمنه . دیرانه	دید و بازدید . دید و وارد
دیرینگ . گهنه	دیدار . دیدن . روی نمودن . روی . رخساره
دیرین شناسی . داشت جانوران و درختان و مانده	دیداری . درخوردیدن . دیدنی . سزاوار
های زندگی کمن	نگرش
دیرینه روز . پیر فرتوت . گهنسال . دیرینه سال .	دیدبان . دیده باز . نگاهیان . دیدوان .
دیرینه زاد	دیده دار . دیده ور
دیز . مانند . دیس . همانند	دیده باز فلک = دیده باز چن یا سیهر .
دیز . رنگ . فام . رنگا سب و استر . رنگخاکستری	ستاره کیوان
دیز . دز . بارو دیزه . دیزک	دید زدن . پر آورده کردن
دیز . دیز . نم آهند	دیدگاه . دیدگه . دیده گه . چشم انداز
دیزئن = دیزه . رنگ . فام . سیاه خاکستری	دیدن . نگاه کردن . نگرستن . دیدار کردن
دیزل Diesel ماشین روغنی	پیش . نگاه . نگر . بینایی . بیننده
دیزمه . دیز . رنگ . فام . رنگخاکستری سیاه .	نگرند بین . به بین و بیننده هم آیند
دیزک	

- دیسم - باران بی تندر . باران پیاپی
 دیم . کشت بی آب دستی که با آب باران بود
 هشتمی . ادیم
 دیس . دیس . مزای پیش داشتن -
 روی . رخسار . چمره
 دین - ولام
 دین - کیش . آیین . دن
 دین . روز بیست و چهارم هر ماه خورشیدی -
 نام فرشته ای است
 دین پژوه - آیین پژوه
 دین دار . کیشدار . کیش پژوه
 دینس - کیش
 دینه . دیروز
 دیسو : جانور گماش . زشت و بد خو
 دیسو مردم . مردم بد خو
 دیسوار . آنجه از خشت و آکردر کثار زمین
 بسازند
 دیوار کوب . گونه ای چراغ دیواری
 دیواره . دیوار مانند
 دیوان . دادگاه . دفترخانه - دفترشمار
 دفتر چامه
 دیوانخانه . دادخانه . دادگستری .
 فرمانداری
 دیوان کشور . دادگاه فرجامی
 دیوانه . وابسته به دیو . بن خرد
 دیوانگی . بسی خردی
 دیویار . گرد باد
 دیویا . تئندو . تاریخ . تاریخ
 دیویوت - بن رنسک . نامزد . کتخان
 دیوجان . بد تم . بد خو . سخت جان
 دیویل . تیره دل . بد دل . منگدل -
 دلیر . دلار
 دیوزاده . بجهه دیو . اسب تنار
 دیوسار . دیومانند . زشت بد خو
 دیوغل . دانگول . نایاک زاده
 دیوک . دیوچه
 دیوون - وامها
 دیسو . کم ابرشم
 دیسه . ده
 دیهم . افسر . کلام پادشاهی - داهیم .
 داهم - خرمن ماه
- دیزی . آوند سنگ یا سنگی برای پختن خوارک
 دیسن . مانند . همانند . همتا . دیس
 دس . دیز
 دیسن . دیس . پساوند . جون و مانند
 چون تندیس . تندیسه . خایه
 دیسن . تاغدیس . مانند تاغ .
 فرخاریس . چون بتکه .
 Disc دری دیس . دیس . چون . همانند . دیز
 دیشن . بندش . بدء اورا - داد . بدش
 دیشب . شب گذشته
 دیشلم - (ترکی) چای تلخ . کند پهلو
 دیفتری Diphthéria زهر باد . خناک
 دیفره Différer دیرکردن . دیرفست .
 پس انداختن
- دیسک = خروس
 دیکاتور Dictateur خود سر
 دیکته Dictée گفت نویس . درست
 نویس . نوشته .
 نوشتیں
- دیکسیونر Dictionnaire فرهنگ
 دیگر . آوند ایخشتن برای پختن خوارک
 دیگافزار . داروهای خوشبو برای خوارک .
 چون . زیره . زرچوبه . فلفل .
 دارچین . افزارو . اوزار .
 ہوانحزار *
- دیگایه . دیگان . سه پایه
 دیگچھت . دیکچوش . خوارک ساده
 دیگچھ . دیگچوچ
 دیگان . جای گذاشتن دیگ . دیگایه
 دیگر . بیکانه . باز . بازهم . دگر هم . دگر
 دیگر بار . باریگر . دوباره
 دیگون . جوز دیگر . واگون . سرگون .
 دگرگون . دگرگونه . دیگرگونه
 دیسل . نام شهرو در گیلان
 دیسل . نماز اسپاهی دیر و چنگجو - بنده .
 دریان
- دیسل . ابزار سوراخ کردن
 دیلماج - (ترکی) فروزه گر . تریزان . چمانی
 دیلک . دلمک . رتیل
 دیس . روی . رخسار . چهره . دیسر .
 دریازی مزاوار پیش بودن



- ذُخْر - اندوخته . پساند از
 ذَخِيرَه - پساند از . اندوخته . سنج
 ذَر - سور . مورجه
 ذَرَات - ریزه ها
 ذَرَارِي - فرزند ها . دودمان ها
 ذَرَاع - دست
 ذَرَابِس - ذرافع - دست آرسها
 ذَرَأَت - بلال
 ذَرَع - گرگدن - گز
 ذَرَوَه - ریزه . خردیه
 ذَرَه بَين - ریزه بین
 ذَرَه بَهْرَه - خردیه پسرده
 ذَرَخْش - آذرخش . درخش
 ذَرَوَه - بلندی . فراز . اوک . اچ
 ذَرَيَات - ریشه ها . فرزند ها . دود مانها
 ذَرَيَه - فرزند . ریشه . دودمان
 ذَرَعَه - دست آپر
 ذَقَن - چانه . زینه . زنخدان
 ذَكَاه - تیز هوش . نیزکی
 ذَكَاه - خوشید
 ذَكَاه - تیز هوش . نیزکی
 ذَكَاه - نازاماده . شر . تری مرد
 ذَكَر - نیایش . نمار . پستانه . دُرود -
 یاد کردن
 ذُكُور - پسران . نیان . تونه ها . مردان
 ذَكَى - زیرک . هوشیار . تیز هوش
 ذَكِيه - زیرک . هوشیار . تیز هوش
 ذَل - خواری . ترس . فروتنس
 ذَلَّ - ترس . هربانی . پستی
 ذَلَّات - تیز زبانی . زبان آری . فروژش .
 سخنوری
 ذَرَه ذَرَه - ریزه ریزه . خردیه خردیه
 ذَلَّات - خواری
 ذَلَّت - خواری . ذلت . خواری . پستی
 ذَخَافِر - اندوخته ها . پساند ازها . سنجها

ذات . وات نهم از البابی پارسی است این
 ذات در آغاز واژه پارسی پیدا نمیشود
 مگر در واژه ذرخشن

ذاته - چهایس
 ذات - خاوند - دم . گوهر . سرشت . نهاد

جسم . خیم . ذاتا - نهادی . از سرشت . جنس . خیمی

ذات البرق - سپهر هشتم
 ذات البین - جاور میان دوکس . میانه -

میانجس

ذات الجنب - سرماخوردگ پهلو . درد پهلو

ذات الحبک -

آسمان

ذات الریه - آسمان ششمها . سینه پهلو

ذات الصدر - آسمان پرده . سینه . درد سینه -
 اند پنه - درون

ذات الكلیه - درد گرده . درد گوده

ذاتی - نهادی . جنسی . خیمی

ذاکر - ستایشگر . یاد کننده . یاد آورنده

ذاکره - نیروی یاد . ویرا

ذاہب - رونده . درد گرده

ذاہل - غراموشاکار . فرنام . کودن

ذئاب -

گرگ

ذیف -

گرگ

ذهبان - گرگها - دزدان

ذهائیح - آماده کشن . کشتیها

ذهباب - مگر . پشه . منگ

ذهالله - گننه . که . چراغ . که شmale

پنه تاییده که در چراغ میکارند

ذهبح - کشنن سربریدن . گلبریدن

ذهبح - کشنه . گلبریده

ذهبدبه - دودلی

ذهبح - گلبریده . کشنه

ذهبحه - کشنه شونده

ذهخافر - اندوخته ها . پساند ازها . سنجها

- ذَلُول = رام . فرمانبرداری
 ذَلِيق = تیزبان . سخنور
 ذَلِيل = خوار . پست
 ذَلِيل - نکوهیده ها . آل . بجزفت
 ذَمَام = نکوهیده ها . زشتمان . نایسندها
 ذَمَمه = پیمان . زینهار . برگدن . توانان
 ذَمِسَه = زینهاری . توانان . پیمانی
 ذَمِيم = نکوهیده . زشت . نایسنده
 ذَمِيمه = نکوهیده . زشت . نایسنده
 ذَنَب = کله . کارناروا
 ذَنَب = دم . دنب . دنباله
 ذَنَوب = کاهان
 ذَو = دارنده . خاوند
 ذَوَابَه = پیشانها . موی پیش مسر
 ذَوَات = دارندگان . دمهای . نهادها . سرشتها
 ذَوَالْأَذْنَاب = ستارگان دنباله دار
 ذَوَالْجَلَل = بزرگوار . با شکوه
 ذَوَالْجَنَاح = بالدار . اسب تندر و رو
 ذَوَالْحَبْك = نمار از آسمان
 ذَوَالْقَعْدَه = نام شمشیر پیشوای مسلمانان علی
 (ع) . دهره
 ذَوَالْقَعْدَه = داری تیره پشت
 ذَوَالْقَدَر = دارای ارزش . ارزشمند . پاسمند .
 بزرگوار . نیرومند
 ذَوَالْقُنُون = خداوند لیم . هنرمند
 ذَوَالْمَنَن = خداوند بخشناس . بخشناسگر .
 ذَوَب = گذاختن . آب شدن . واشدن
 ذَوَيَان = گذاختن . گداخته
 ذَوَيَّرَه = دوسنجه . چامه ایکه دارای دو
 ذَلِيلَه = در زیر . در بیان
 ذَيْفَنَه = با ادم
 ذَيْفَنَه = با سود
 ای هه سکر لب شورین دهن
 ای بت سنین دل سیعن بدن



وَائِتْ	• آسُوده • آسُودَى • آسَايِش • آرامش	ر . وَاتْدَهْم از الفبای پارسی کاهی ل بچای آن نشینید چون (اوند الوند)
رَاجَهُ الْخَلْقَمْ	• لوزنه • گونه ای شیرینی است	رَاجِف - دیوار دیوال)
رَاجِل	• کوچ کننده	رَاجِع رَاجِع - درگرد نه روان . روا . بول
رَاجِلَه	• چارپایی بارکش	درگرد نه . باب
رَاجِمْ	• همراهان . آمزنه . بخشاینده . نوازشکر	رَاجِع - بوکننده
رَاجِه	• اندوه . رنج	رَاجِعه رَاجِعه - بو
رَاد	• بخشنده . جوانمرد . دلبر	رَاجِف - رام کننده
رَادَار	Radar	رَاجِع - شکفت آور . زیبا
رَادِيو	• رادیویی . داربوی	رَاجِع - سود برنده . سود کننده
رَادِيَه	• تیره . نشانه (-)	رَاجِف - شیرد رنده - بوسی
رَادِيَكَال	• بازدارنده . جلوگیر	رَاجِط - میانجی . پیوند ده . پارسا
رَادِيَكَالِيسْم	Radiateur	رَاجِطه - پیوند . خویاوندی . پیوستگی
رَادِيَنْشِيرْ	• جوانمرد . بخشاینده	رَاجِع - چهار
رَادِيَاتُور	Radiateur	رَاجِعَه - در چهار . چهام آنه . بار
رَادِيَكَال	Radical	چهام
رَادِيَكَالِيسْم	Radicalism	راجو . گل است بهاری و خوشبو
رَاسِتِين	Radio	راہرت Rapport گزارش . سخن چیزی .
رَادِيو	Dستگاه تپرنده آوا	شده کداری
رَادِيُوكَسِپِي	Radioscopie	راتب - همیشگی . پایدار . رستاد . رستاد
رَادِيُوگَرافِي	Radiographie	راتبه - پایدار . رستاد
رَادِيُولُوژِي	Radiologie	راتبه خوار - رستاد خوار
رَادِيُولُوژِيَت	Radiologue	راتبق - بند و پست کار . بسته کننده
رَادِيُومِتر	Radiomètre	راتهایچ - شیره د رخت کان . راز . راینیان
رَاز	• سخن پنهانی . نهفته	راینیان . ازد رختان . جنگلی . الاش
رَازِدَار	• رازنگدار . رازپوش	راج . ازد رختان . راز . راینیان
رَازِك	• گلکار . والا در	راجح - افزون . چیزه . چیزده . برس تر
رَازِيَان	• راز دار . راز نگدار	راجز - جالشکر . اشتم کننده . دلبر خوان
رَازِق	• روزی د هنده . روزی رسان	راجح - برگشت کننده . بازگرداننده . باز
رَازِقَنْ	• سست . ناتوان - لاغر	آینده . دوباره
رَازِقَنْ	• راز غم . گل است خوشبو	راجِل نه بیاده
رَازِك	• گیاهی است خود رو	راججه - (هندی) فرمانفرمای
رَازِي	• بوعی روی . از مردم رو	راجس - امید وار
رَازِيَان	• رازیانه . بادیان . رازیانج	راج - شادمانی . سرخوشی . من
وَانِه	• بلکان . پاشیب . راهرو خانه با پشتبا	

راز	که . توده . راش . خرم
rage	بیماری گردگی مگ . گرندگی
راز	مگ . هاری
رازب	دُرد . که نشین شونده
راشت	ناساز چیپ . سوی راست
راشت	درست . ناساز دروغ
راشت	گشیده . بن پیچ و خم . ناساز
گچ	
واست کردن	آماده کردن . فراهم ساختن
واست آمدن	سازگار شدن
راشتا	راست . راست . ریازا .
راشتاد	کاریکه همیشه باید کرد - خوراک
روزانه	- ریشتاد . ریشتاد
راست بالا	- خوش اندام
راستکار	درستکار . راستکردار
راستگو	ناساز دروغ
راسته	راست . رو راست - ریده . رسته
راستین	رامینه . راستی . براستی .
براست	براست بودن
رایخ	پا بر جا . پایدزار . استوار
رایخت	من بی روح سوخته . رو سوخته
راسن	- عیاهاست بین آن خوشبو . زنجبل
شام	پیلگوشن
راسو	مش خرما . آسو
رامی	پای بر جا
راین	توده دانه ها . توده جاش . انبار چاش
رایند	راه یافته . بر امر است رونده
رایش	یاده دهنده . بلکند دهنده
رامد	جسم دارنده
راضع	کوک شیر خوار - فرمایه
راضی	- خشنود . خورسند
راغی	چوبان . شبان . چرانده
راغ	من زار . چن زار . دامن کوه . دامنه
سر سیز کوه	
راغب	- خواهان . گراینده
راف	پرست جوزیویا - بزیاز . شکوفه جوزیویا
رایقد	یاری کننده . دستیار پادشاهی
راغدان	- درویو (دجله و فرات)
راغفر	- واگارنده
رایفضه	- واقعی - واگارنده کان
رایفع	برد ارنه . بلند کننده
راغفه	. سونه . بودن

راهگان	راهگان	روچه	گونه ای انگر
راهگر	رونده از راه	گذرگاه	راود
راهگر	گذرگاه	راود	سیزه زایست و بلند
جهنم	جهنم	راود	سیزه زار
راه گسرا	راه پیما	روشن	رواد
راه گستر	خوش راه	بی پست و	بلندی
راه گهر	ره گیر	بی الورگس	راوند
راهن	گرو گلارنده	بیخ نیواس	راوی
راهنامه	رهنامه	میراب شونده	راپسته
دقترچه راهنمایی	دقترچه راهنمایی	مشکد ولا ب آبکش باستور	راپیز
راه نشین	بی خانمان	خار شتر	راه
راهنمایی	گدای رو نشین	گذرگاه	گذرگاه
راهنمایی	راه نما	آیین	آیین
راهنمایی	پیشوا	روشن	روشن
راهنمایی	رهبر	رسم	شمیوه
راهنمایی	راه نمودن	بهار	بهار
راهنمایی	راه نشان دادن	راه آب	آبراهه
راهنمایی	راهنمودن	راه آمدن	راه آفتادن
راهنمایی	راهنمونی	راه آموز	راه آهنا
راهنمایی	راهنورد	راه آزود	راه آزود
راهنمایی	تند رو	راه آزور	راه آزور
راهوار	زهوار	راه آهن	(راه گذارتمن)
راهوار	شند راه	راه آهی	راهب
راهوار	خوش راه	راه آموز	پارسای ترسایی
راهی	رونده راه	راه آن	پارسا
راهی	رونده راه و رونده	راه آن	پارسان
راهی	راه پیما	راه آن	پارسان
راهی	پیشوا	راه آن	پارسان
راهی	رهبر	راه آن	پارسان
رای	گرفته شده از نازی) آندیشه	راه آن	پارسان
چاره	چاره	راه آن	پارسان
رای	پاچنامه	راه آن	پارسان
شام	فمانروایان هند	راه آن	پارسان
رایبات	پرچمها	راه آن	پارسان
رایت	پرچم	راه آن	پارسان
رای	در گردش	راه آن	پارسان
رایی	بو	راه آن	پارسان
رایین	کنگاشگر	راه آن	پارسان
رایکا	پسر	راه آن	پارسان
رایگان	راهگان	راه آن	پارسان
رایگان	خوار	راه آن	پارسان
رالیست	Réaliste	راه آن	پارسان
بهن	بهرو راستی	راه آن	پارسان
زؤس	سر	راه آن	پارسان
زؤم الجدی	مفتر	راه آن	پارسان
زؤم زستان	تک	راه آن	پارسان
زؤم السلطان	بالای آغاز	راه آن	پارسان
زؤم النال	آغاز زستان	راه آن	پارسان
زؤسا	سرمهایه	راه آن	پارسان
زؤفت	سروران	راه آن	پارسان
زؤون	مزیانی	راه آن	پارسان
زؤوس	سرها	راه آن	پارسان

نُوْههَ - خداییس . پرورده‌گاری . ایزدی	رُسُوف = میرسان
نُوْههَتَ - خدایی . ایزدی . پرورده‌گاری	رَأَى = رای . اندیشه . چکاره . چاره .
نُوْتَ - زمین بلند . پشته	جَدَ كَارِهَ
نُوْخَهَ - خوش . شادی خوش از کاری بوزه	رأى المَهِنَ - بچشم دیدن
از نیوپشن . نیوپشن . زیوه	رأى مُخْلَفَ - جد کاره . جگاره . جلکاره .
نُوْدَنَ - با تردستی در بردن . رسایش . بخود	رأى كُوناكن
کشیدن . ریانیده . بربانیده . بروه .	رأى مُخْسِنَ - رای پنهانی
در برده . رسا . برسا و ریانیده	اصحاب رأى = پیروان رای
هم آیند . چون : دلسما . کهربا	(آنانک رای و انکار
آهن رسا	را در فرامیمن
نُوْسَهَ - روشن . روپشه . روپوش	كِيش روا میدانند)
نُوْسَنَ - پوشیده	رُهْيَا - خواب دیدن
نُوبَ - پرورده . پسرزن . نا پصری	رُهْمَتَ - دیدن . دیدار . نهور
نُوبَهَ - دایسه . بروستار . بروینده . نادختی	رُهْيَسَ - سوره . سردار . پیشوای . سپرست .
نُسَعَ - بهار	رُهْبَرَ
نُوبَهَ - باعجهه . مرغزار . خود آهنهن . منگ	رَبَّ - پروردگار . خداوند . ایزد . دارنده .
ذور آزماییس	بَرَرْوَنِدَه
رِتَسِيون Répétition	رُبَّ - شهرو
کرته	رِيَا - سود . بمهه
رِرَنَوار Répertoire	رُهْيَا . ریانیده
فهرست . دفتر نماینده	رَيَابَ - ریاب - دایه ها . پرستاران
رِرَنَوار Reportage	رَيَابَ - کمانجه
شده نکار	رَيَابَ - ابر سفید
رَتَ . برهنه . لخت . نهی . ورت	رَيَاحَ - سود . هوده . مسی
رِنَاثُور Rotatif	رَنَاحَ - بزرگاله . بجهه شتر . بزنشه نسر
گردنده . چرخدنده	رِنَاخوار - سود خوار . بمهه خوار
رُنَهَهَ - پایه . خمیر . شهل . شلت	رِنَاطَ - رشت . پس . زرد پس
رُنَقَهَ - بستن . د وختن	رِنَاطَ - میمانسرا . کاروان سرا
رُنَقَهَ و فَتَقَهَ - بستن و گشتن	رِنَامَسَ - د و بندی - چهارتایی
رِنَوش Retouche	رِنَاهَات - د و بندیها - چهاردندان نیشین
دستکاری	رِنَبَالَعَ - خداییس . ایزدی - پر هیزکار .
رِنَهَلَ - خسته ایست باغاند تار تن و زهری دارد	رَانَانَ . پارسا
کشنده . دلمک	رِنَاهَش . از رسودن
رِنَهَلَهَ - دلمک . دیلمک . متبل	رِنَحَ - سود . بمهه
رَثَ - کهنه . فرسوده . پوسیده	رِنَطَ - پیوستگی
رِثَاءَ - گرمه . دلسزی . سوگواری	رِنَحَ - چهاریک . یک چهار
رَنَهَنَ - رده . رسنه . نرک . هم بند	رِنَحَ - خانه سرا . کوی
رَنَجَ - جنباندن . تکان دادن	رِنَحَ - در نگردان . چهار کردن . چهارتایی
رَنَجَهَ - امید واری . امید داشتن	کردن
رَنَجَهَ و اسقَ - امید استوار	رِنَسَكُونَ - خشکهای زمین
رِنَجَلَ - سردان	رِنَفَهَ - گره رسمان . چنبه
رِنَجَالَهَ - پهادگان . پستان . فرمایکان	رِنَوبَ . بت ها . خدایان
رِنَجَانَ - برتزی . فروش . چربیدن	
رِنَزَ - اشتم . چالشکری . دلبری خوانی	
رِنَسَ - کاه . پلهودی . رشتی . اهرینی	
رِنَسَعَ - بازگشت . بازگشتن . پاسخ نامه . سود	
سپره بهاری	

رخت پستن	جرموده کردن	ایوار کردن	راه	رجعت	بازگشت
پندن	پندن			رُتْهَل	مرد
رخت آنکشن	چاپکر شدن			رُجْل	با
رخت آپر	جای آویزان کردن جایه			رُسِم	سنکار
رختخواب	بستر زیرانداز و راندار خواب			رُجُوع	بازگشت
جامه	خواب	تختدار		رُجُولت	مردانگی
روخخواب پیچ	چادر رشب	بستر پیچ		رُجُولت	مردی
رخت دار	نکهدارنده رخت			رُجه	رج
رختشوی	گازر			رُجهل	مردک
رختخنخانه	گازرگاه	گازرخانه		رُجهم	سنگمار شده
رخت کن	جامی از کربایه که پوشانک از تن در			پلیس	باند
میارنید				رُجهک	آرخ
رُخسار	رخساره	روی	رخ	رُجهه	میان سرا
رُخش	نام اسب رمن	رنگسرخ	سفید	رُحل	خانه
آموخته				پالان شتر	چای
رُخش	پرتو	نکار	فترهه	رُحل	چای کنج خدا
رُخنا	رخنان	درخشان		قرآن	کراسه چای
رُخنان	درخشان	روشن	تابان	رُحلت	درکدشت
رُخشدن	درخشیدن	پرتو افکنن	درخشنده	رُهم	نم دلی
درخشنده	روشنایی دهنده	رخشنده		دلنووازی	بخشایش
درخشنده	روشنایی بودن			رُهم	زهدان
رُخنهت	ازرانی	بیکی	دستور	رُهم	خوشابندی
رُخنه	سوانح	چاک	شکاف	له رُهم	پیوستگی خوشابندی
رُخوت	نرمی	سبتس		قطع رُهم	برین رشته خوشابندی
رُخون	شند نم کشیدن	شند نم زدن	از	رُحمان	بخشایشنده
سنگین	باریا دویدن	هن زدن		رُحمت	مهریان
رُد	نشان	هناپیش	رُز با	رُحیق	تاب
روی زمین	بی			رُحمل	کنج کردن
رُد	راد	چوامرد	دلار	رُجم	نم دل
رُد	باز کردانید	بازدادن		رُخ	بخشایشنده
رُد	بلا پوش			رُخ دادن	روی دان
رُد افت	تباه شدن	تباهی	سبتس	رُخ	رخنه
رُد خور	بی برو و برگرد	بی وازدگ		رُخان	شکننده میباشد
رُد ع	باز داشتن			رُخ	سوهان بر روی ایختشت کشیدن
رُد نک	Redingote	پالتو		رُخ	ها
رُد وکسون	Réduction	کاهش		سهرغ	فرارانی توشه
رُد وکسون	Réduction	کم کردن		رُخان	فرارانی توشه
رُد	پست	تباه		رُخامت	آسانی سخن
رُدی	پست	رسته	همبند	رُخافت	نرسی
رُدی	پست	زینه		رُخین	مستقیم
رُدیف	پشت سرم	ن	رجه	رُخین	مستقیم
رُذاخان	پستهها	فروما یکهها	نامکهها	رُخانتها	آسانی سخن
رُذالت	فروما یک	پست	نامکس	رُخافت	نرسی
رُذفل	ناکس	پست	زشت	رُخین	مستقیم
رُذبل	ناکس	فروما یاه	زشت	رُخین	مستقیم
رُذبل	ناکس	فروما یاه	زبوت	رُخنت	مامان خانه
				هاروبه	

- یا فرمانده سی
رُس . گونه‌ای خاک که زرد است گمرخ . سیاه
و سفید . خاکستری . میباشد
رُس . پرخور . شکم بست . آزند . زرد
رُس . ته . بنیاد . رسنرا کشیدم . خسته اش
کردم . ازته برآند اختر
رس . چاه کهنه . کان - آغاز
رس . رمنده . بلند . بسیار . تقریبوند .
رساوار - جوان به سال رسیده
رسازل - نامه ها . نوشته ها . دبیره ها
رسالت - پیام بزرگ . پیامبری . پیغام
رساله - نامه . نوشته . دبیره . متنیان . ماتیکان
رسام - سمهه کش . نگارنده . بیکر نگار
رساندن . رسانیدن . دادن . سهودن . بور
پرسارندن . هاد کردن . رسانده
کشکه میرساند . رسان . برسان و
رسانیده . هم آیند . چون . نامه
رسان . روزی رسان
رسانه . افسوس . درینه
رسوت . رس . خاک رس . سخت دلیر
رساخیز . پهاخواستن . جنبش . جنبش همانی
روز فرجام رستاخیز
رسناد . راستاد . کارکه باید همیشه کرد .
رشتاد . راشتاد
رسنار . رساخیز . رستکار
رسنات . شاخه رویده از بین درخت . پناخته
رشتاك . ستاخ . ستاك . استاخ
رسنخیز . رساخیز . جنبش . پهاخواستن .
رسنخیز . رساخیز . جنبش . پهاخواستن .
روز فرجام
رسنکار . آزاد . رها . آسوده . رستار . راستاد
رسنکاری . آزادی . رهایی
رسنَن . رهائش . رهایی یافتن . آزاد شدن
رسنه . رهائش . رسنگی . رهایی .
برواسی
رسنَن . رویدن . سهیز شدن کیاه . رسته .
رویده . رستنی . کیاه . رویدن .
رسنون
رسنه . راسته . رده . رج . همبند . دسته
گروه
رسنی . دلیری . چهربگی . آسودگی . خوردگی
روزی . بهرو
نمایشخانه
رسن . شیوه . هنجار .
رسد . دسته . بدنه . پخش
رسدبان . سرد سته . فرمانده دسته
برسته از زندگانی پا خراک
- ردیله = ناکس . پستی . نرماباگی
رد . انگر . تاک
رله = برج . برجی کاهشی
Rose گل سین . گل رشن . رنگل
ریاز = برج فروش
رذای = روزی دهنده . روزی رسان
رزانه = بردباری . گرانباری . گرانایک .
آهستگی
- رَنَان . رِنَان . نکبان با غانکو
رنسر . داس کوچک
رَزَه = رُزْفِن . چفتست در
رُزْدَه = رُوْسْتَا . ده
رنده Reserve اندوخته . پس انداز
رنک = روزی . خواربار
رنم . نیرد . پیکار . جنک . رزمه
رنم آرا . جنگنر زنده . آرایش دهنده زن
رنم آزموده . دلیر . جنگجو . استاد رنم .
رنم آسا
- رِزْمَه = پسته رخت . لنه بار پارچه . بخشه
رنم توز . رزیجور . جنگجو . رنم بوز . رن
بوش
- رنم گاه . جای رنم . میدان جنک . رزکه
رِزْمَنَار . کشنس جنکس
رنم بوش . رنم توز . رزیجور . جنگجو . رزمهوز
رِزْنَانَس Résistance آهنداری .
نوسان آوا . نوسان
- رنیله . رنیه = آسیب . گرن . آزار
رندهن . رنگزیدن . رنگزیدن کردن . رنده .
رنگکننده . رنده . رنگشده . رز .
پوز و رنده هم آیند . چون : رنگ رز
رنستاس Résistance پایداری . بردباری .
ایستادگی
- رنمن = گرانایه . سنگن . استوار
رنمن Résine انک . انگرد . زنج
رُوند . پرخور . پر آر . زرد . رس . زرد .
پرسخوار
رَوَه . رده . گذشت سریازان از هر ابریاد شاه
یا فرمانده
- رسوو Régisseur سیرست . کارگردان
نمایشخانه
- رِجَمِه Régime روش . شیوه . هنجار .
نمیس

- رُطْل - پیمانبران - پیغامبران
 رُش - شیوه - راه - آینه - خودند - بز
 پنگ - پنگ
 رُسَم - سعیره کشیدن - بکار - گرد
 رُسَم - نشان - هنایش - از هناییدن - پنگ
 رُسَمَا - بشیوه - هندی - آینه - پنگ
 رُسَم الخط - شیوه نوشتن - روشنوشت
 رُسَمَانه - روشن - شیوه کی - پنگا
 رُسَمَس - هندی - پنگ - آینه - شیوه ای
 گوییم (انجمن بر هندی یا پنگی یا
 آینی است)
 رُسَمَت - پنگ - شیوه - هندی - گوییم
 (هندی انجمن آگاهی مهشود)
 رُسَمَان - رسمان
 رُسَن - رسمان - رسمان - بد
 رُسوا - بن آبرو - بد نام
 رُسَوایس - بد نامی - بن آبروک - شرمدگی
 رُسوب - ته نشین - دُزْر
 رُسَویات - ته نشینها - دُزْرها
 رُسَمی - ته نشینی - دُزْری
 رُسَخ - پایداری - استواری - رخنه
 رُسول - فوتاده شده - پیغامبر - پیغمبر - پیک
 رُسُم - خوبیها - روشنها - مشهها - شیوه ها
 پنگها - هندها
 رُسومات - خوی ها - روشن ها - شیوه ها - تاھرگیری - بن سازی
 رُسید - برگردی رفاقت - از رسیدن
 رسیدن - نزد یک شدن - پیغامتن - هماد
 شدن - بدست آمدن - رسند
 آچه که بررسد - بازرس
 رسیده - بدست آمده میوه هماد
 شده - ناساز کال - رسیدگی - جاور رسیده بودن - پخته بودن
 میوه - وارس - بازرس رس - برس
 ورسنده هم آیند - چون؛ فربار
 رُسَن - پایان یافتن - انجام پذیرفتن
 رُش - ارش - ارج - رخشانداره سرانگشتان تا
 آرچ
 رُش - تبهه - پشته - رخش - زمین پشته پشته
 ناهوار
 رُش - نام غرشته داد - نام روز بازد هم هر ما
 رُطْل - پیمان - پیمانه - کودن - نادان - سمت

رقسم Réforme دگرگوئی
 رفری Referee داور
 رفسن = واکدآشتن = وازدن = دور افکندن
 رفع = برداشت = بلند کردن = بالا بردن = پیش
 دادن وات = پیش (۱)
 رفست = بلندی = بزرگواری = برتری
 رفق = نرم = مهربانی = نیکویی
 رفتا = دوستان = باران = همراهان
 رفو = هنگ = چونان پارچه خود پارچه را
 بدوزند
 رفوه Refusé ناپذیرفته = واژده
 رفوش = گاهه = بازی = شوخی = نافرمائی = سرگشی
 رفیده = بالشک نانوایان که نان بتور میزند
 رفیع = بلند = بلند پایه = والا = بالا
 رفیعه = نامه = بلند
 رفیق = یار = دوست = همراه
 روق = بندگی = بردگی = نم = برگار رخت
 رفاب = گردناها
 رفاقت = هم چشم = برتری خواستن = پیش جستن
 رفاص = پای کوب = پانیکر = پانسر
 رفاصک = آرک = آونگتسو = پانیکر کوچک
 رفاصه = پای کوب = پای کوینده = فتدنه = پافر
 رفاصی بازی = سود واندن = جست و خیز = یافری بازی
 رفاص = پایکویی = رامشگری = پانفری
 رفقاء = نکبانان = پاسیانان = هم خواهان = هم چشم ها
 رفقات = گردها = بنده ها = جاکران
 رفیه = گردن = بنده = چاکر
 وقت = نازکی = نرم = مهربانی = شلی = آبکی
 رقص = پایکویی = فعدن
 رقطا = بیان سنبده ایجخه = آشوب
 رفعه = نامه = نوشته = پینه = پاره
 رقت = نوشته = نشان = شمار = پیکره
 رزود = خفتگان = خوابیدگان
 رزود = خفتنه = خوابیده
 رزغم = شماره ها = پیکره ها
 رزومس = شماری = پیکری
 رقبب = پاسیانان = هم خواه = هم چشم = هم آرده
 رفست = بندگس = چاکری
 رفت و روپ = رفت و رویدن = جاروب کردن = پاک
 رفته = انسون = نیاشن = کاهه = پنام = بلندی = پیش
 رفیق = آبکی = شل = نرم = نازک = باریک

رُطوبَت = نم = تری = نساکی
 رُطَاءُ = رمات = چویانان = شبانان
 رَطَاعَ = ناکسان = نادانان = فرومایکان = پهستان
 رُغَافَ = خون آمدگی = خون بینشی
 رُغَيَا = غوان = نوده = کشاورزان
 رَهَابَتَ = سوداری = نوازش = رسیدگی
 رُبَّ = نرس = بیسم
 رَعَدَ = غرش آسمان = غرش = تند
 رُفَشَه = لرزش = لرزه
 رَهَنَهَ = زیبا = خوش اندام = زن خود بین = خود آرا =
 رُونَةَ = نادانی = کم خردی = مستن = یاده
 سرایی = خود آرامی
 رُسَى = چریدن = چرانیدن = نگهداری = از
 برگردان
 رَهَمَتَ = نوده = فرمانبردار = کشاورز
 رُغَغَ = آروغ
 رُفَقَتَ = گرایش = آزو = خواستن
 رُفَمَ = خاک آلدگی = خاکی = ناپسندی = ناساز
 دگرگون
 رُفَقَ = تاچجه بالا = تاچجه بالا
 رُفَقَةَ = پیوستگی
 رُفَاءَ = همگران = پاره پارچه = همگر کردن
 رُفَاقَاتَ = ریز ریز = شکسته = پوسیده
 رُفَادَهَ = تنزب = پارچه روی زخم
 رُفَاقَي = همراهان
 رُفَاقَتَ = همراه = دوست = پاری
 رُفَاهَ = آسودگی = آسایش = خوشگذرانی = فراخی
 رُفَاهَتَ = آسودگی = آسایش = خوشگذرانی = فراخی
 فراخی روزی
 رُفَتَارَ = زنن = روشن = کردار
 رُفَتَكَرَ = جاروب کن
 رُفَتنَ = روان شدن = دگرگردان = کچ کردن = روشن = زننار = کردار = خرو = شیوه
 رُفَتنَ = نوشته = نشان = شمار = پیکره = رفت و آمد = رفت و آمدن = رومنده = هرچه که میزود = رفته رفته = پاهستگی
 بی دری = رو = برو و روئنه هم آیند
 چون = خود رو = کند رو = تند رو = رفتن = رویدن
 رُفَتنَ = روپیدن = رفت و روپیدن = جاروب کردن = پاک
 رُفَتنَ = انسون = نیاشن = کاهه = پنام = بلندی = کردن
 رُفَانَدَه = همه پرسی = رای همکاری = رفاند RÉFÉRANCE

رل Rôle روش - فرمان - دفتر - لوله	رَقْمَهَهُ - نامه - نوشته - نوشته شده
کش راستار - دارو - روش	رَكْ - سخن زیرل - رک - غرفه
کم . ترس . گریز . بیزاری	رَكْ - سخن راست و روشن . رک گو . بی هروا
کم کردن - گریختن	کوپس
کم دادن - نرساندن و گیراندن	رِکاب . جایای زین . جایا . پیاله دار
کم . رمه . گله . گرو	هشت پهلو - اسب سواری (اندراج)
کم - مترسر - مفراستخوان . خاک . زمین	رِکابدار . جلوه دار
رماخ - نیزه ها	رِکاب - سواران
زماد - خاکستر	رِکابش . تند
زمان . گله گله . دسته دسته . بی دری .	رِکاشه . خارپشت بزرگ . سیخول
پیامی . گوناگون	رِکاک . ناکسان . بی رشکان . زشنهایا .
زماس . گذار	باران بیز
زمآل - ریگفروش . کف بین . بخت بین . پیشگو	رِکاکة . سُقْتَهُ . سقّت . بیز . بی رشک
زمان Roman افسانه . داستان	رِکان . با خود سخن گفتن . از رکیدن
زمانهند . رماندن . مدادان . گیراندن .	رِکفت . یکبار سرفورد آوردن . بار . گانه
زمانهند . مداده . مهند	رِکلام Réclame آگهی . نمود
زمایت - تبراندازی . تبرانداختن	رِکن - پایه . ستون
زوجیدن . فرو ریختن	رِکو . لته . کنه . کربام . جامه یک لا
زمسد . میرمَد . میگریز	رِکوب - سوار شدن
زمسد = در چشم	رِکود - باز استادگی . بر جای بودن
زمسز - بر خیده . راز . نمار . ناد	رِکورد Record پیش . پیزی . رسی
زمسزک . گناه . لغزش . رنگ . ریزک	زکوع - سرفورد آوردن . خ شدن در نماز .
زمسن - گور . خاک گور - آواز آهسته . آماز	کریش . زانوزدن
زمش . رعیدن - دگر گون کردن	رِکوك . کرباس . رکو . پارچه کنه
زمش . سرخی یک چشم . ریزش راپ . اشک	رِکوب - سوار . کرد . کرت - کستزار
زمزه	رِکمن . غرفه کردن . با خود از خشم گفتگو
زطفان - ماه روزه - سوتختن	کردن . زکیدن . زکیدن . رکان .
زسته - تاب . توان . مانده جان . نا - گه	وکنه . وکنه . وکنه
گوسفند	رِکله - سست . کم خرد . بی هوش . بی رشک
رَمَك . رمه . گله	بی رگ . سخن رشت
رُسکان . رمکان . بر مکان . رفیه . موی پشت	رِکون - سفت . سخت . استوار . پابرجا .
شرمگاه . زهار . بانه	پایسدار
رَمَل - ریک . شن	رَگ . لوله پاریک جای گذار خون د رتن جانوران
رَمَل - مسمره . ابزار پیشکو .	رِکنَدَن . خون گفت
رَمَل - باران اندک . فراخی . افزونی	رِکهار . باران تند - نور پیامی
رُموز - رازها . بر خیده ها	رِکجان . شاهرگ
رُموک . رمو . چهار یاری به کنده . گیران	رِکن . خون گیر . رگشتمان
رَمَه . گله . سهاه	رِگل Régule هند . پایه . رشه - آستنگ
رَمَه بان . شبان . گله بان . ره وان	، ستاو - ماهیانه زن . دشتن
رَمَه دار . گله دار	رِگلاتور Régulateur آراینده
رَمَه - افکن . انداختن . تبراندازی .	رِکلار Réglage آراستن . دهناد کردن
ستگاند اختن	رِگلمان Règlement دستور
رمیار . رمه بار . شبان . چوان . رامیار	رِگمانند رگه . رگمانند

- رَوَادِشْتَنْ . سزاوار بودن . پاک بودن . روا
شمن . شایسته داشتن
رَوَانْدَنْ . سزاوار شدن . برآمدن خواسته و
نویاز
رَوَافِحْ . درگردشها . نمایها . پایهای
رَوَابِطْ . پیوستگیها . پستگیها . میانهای
رُوَاهَ - شده . گونهها . بازگشندگان
رَوَاعَ - درگردش . نمای . نیمه کی . روا .
روان . باب
رَوَاحَ . سرنشب . شبانگاه
رَوَادِیدْ . پاشناسمه روی گذرانه
رَوَارَ . رواز . زاور . پرستار
رَوَارَدْ . بسیاری آمد و شد . آمد و شد مردم .
پشتیاب رفتن
رَوَاقِ . پیشخانه . ایوان . سایبان . راهبرد
رَوَاقِیَانْ . فراتنهایان
رُوَالَ . آبدهان . آبدهان ستر
رَوَالَ . روشنگار . شهوه
رَوَانَ . جان
رَوَانَ . رونده . گذرنده
رَوَانَ شدن . رفت . راه افتادن
رَوَانَ بخش . جان بخش . جان آفرین
رَوَانَ خواه . گدا . روانداز . گدا گرد نده
رَوَانَدِ اختنَ . خواهش کردن . روانکدن
رَوَانَ شطاں . داشتمد روان
رَوَانَه . راهی . راه انداده . راه افتاده
رَوَانَه شدن . رونده شدن . راه افتادن .
راهن شدن
رَوَانَه کردن . فرستادن . کسب داشتن
رَوَاهَ . خوراک زندانهایان
رَوَاهِشْ . رگای آشکار دست . رگای بازو
رَوَابَا . آبکشها . دولها
رَوَاهِتْ . داستان . گفته گیم . ریداد
رَوَاسِحْ . پویها
رَوَارَدْ . روباروی . روبرو . زور روى . برابرهم
رُوَانَ . Ruban نوار . رشته . بند
رُوَاهَزْ . گشاده رو . بی چادر
رَوَاهَ . رویه . جاتیونست گوشتخوار
رَوَاهَ ترَهَ . کیاهی است . رویام . روسانگرده
رَوَهَاءَ . آماده
رَوَهَاءَ شدن . آماده شدن
رَوَهَاءَ ساختن . آماده کردن
رَوَهَدْ . روباروی
- رَمِيدَنْ . زم کردن . ترمیدن . رمش
رمیدگی . بهزاری . گیریز . رشد . رشد
کننده . رمیده . زم کرده . گیرخته
رَمِيدَگَيْ . رمش . بهزار . گیریز
رُسَبْ . رنبه . رمگان
رَسِحَ . آزار . درد . آزدگی
رَجَالَ . خوردگی . خوراک
رَجَانَدَنْ . رنجانیدن . رنج دادن . آزده
ساختن . رنجانده . رنج دهنده
آزار دهنده
رَجَهَرْ . ریح بزنده
رَجَهَشْ . رنجیدن . آزده
رَجَهَرْ . درد مند . آزده . بیمار
رَجَهَهْ . آزده . دلتگ . رنجیده
رَجَهَهْ کردن . آزده ساختن
رَجَهَهْ دهنده . آزده شدن . دلتگشدن . رنجش .
دلتنگی . آزده کی . آزده . آزده
دلتنگ . رنجیدگی . آزده کی . آند رو
رِسَدْ . زرنگ . نیزگ . فربیکار . بیباک
رِنَدَهْ . رندی . نیزکی
رِنَدْ . تراشه . بیزه ها و تراشه . خرد مجبوب
رِنَدِشْ . رندیدن
رَنَدِه . ابزار درود گری برای رندیدن
رَنَدِیدَنْ . رنده کردن . تراشیدن . رندش .
تراشه ادن . رند . برند و تراشیده .
رنده شده . رند . برند . تراشیده
هم آید . چون . استغوان رند
رِنَگْ . قام . شولای درویشان . روییدن . خون
چکوئگ . (نکه) غره . سود . بمهه .
رَنَجْ . سختی . بزرگوهی یا شتریکه برای
بچه زادن نکاهدارند
رِنَگْ . آهندگ . پایکوئی
رِنَگَارْ . رنگار . رنگارنگ . گوناگون
رِنَگَامِيزی . رنگارنگ
رِنَگَرْ . رنگار
رِنَگَار . رنگ کننده . فرب دهنده
رِنَگَنْ . رنگار . رنگارنگ
رِنَگَهانَ . لول . مهوه ایست
رِنَگَنْ کانَ . آفنداك . تهرازه . کرک . سریسه
رُسَودْ . رندها
لَهْ . روی . رخ . چمهه . رخسار گونه . پهنانی
روی چوزی . روسرار
رَوَاهَ . روان . شایسه . سزاوار .